



دانشگاه پیام نور

دانشکده الهیات و علوم اسلامی

رشته تاریخ تمدن و ملل اسلامی

جزوه‌ی درس:

تاریخ تحلیلی اسلام از ظهور عباسیان تا سقوط بغداد

دوره‌ی:

کارشناسی ارشد

گردآوری:

دکتر احمد رضا متولی

## فصل اول

### تاسیس حکومت عباسیان

#### هدف کلی

آشنایی با خاندان عباسیان و چگونگی قیام آنان

#### اهداف آموزشی

انتظار می رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱- در باره نسب عباسیان توضیح دهید.

۲- علت انتخاب حمیمه به عنوان محل استقرار عباسیان چه بود.

۳- چگونگی دعوت عباسیان را شرح دهید.

۴- علل گسترش دعوت عباسیان در خراسان را بیان کنید.

۵- علل پیشرفت کار ابومسلم در خراسان را توضیح دهید.

۶- چگونگی روابط ابوسلمه خلال با عباسیان را بنویسید.

۷- دوره های مختلف خلافت عباسی را شرح دهید.

## خاندان عباسی

عباسیان از نژاد عباس بن عبدالمطلب (د. ۳۲ق.) عموی پیامبر اکرم (ص) بودند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۲۹) عبدالله فرزند عباس (د. ۶۸ق.) که علاوه بر فضل و دانش در فنون نظامی هم مهارت داشت و بسیار مورد اعتماد حضرت علی (ع) بود، در جنگ صفین فرمانده سواره نظام آن حضرت بود و در جریان حکمیت نیز نماینده مورد نظر امام بود. (دینوری، ۱۳۶۶: ۲۱۶ و ۲۳۶)

عباسیان از آغاز خلافت بر سر جانشینی رسول خداد در سقیفه بنی ساعده و پس از آن در درگیری های بین امام علی (ع) و امام حسن (ع) و معاویه داعیه رسیدن به خلافت نداشتند و حتی عباس پس از رحلت رسول گرامی اسلام به صراحت به دفاع از امام علی (ع) برای دستیابی به خلافت پرداخت. فرزندان عباس پس از آن تا زمان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس (د. ۱۲۵ق.) در اندیشه خلافت نبود. (امیر علی، ۱۳۶۶: ۱۴۲)

ستاره اقبال خاندان عباسی در زندگی علی بن عبدالله بن عباس (د. ۱۱۸ق.) درخشیدن گرفت. وی دوبار در دوره خلافت ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶ق.) نه به علت مخالفت با خلافت اموی بلکه به احتمال در نتیجه اختلافات خانوادگی و شکایت برادرش از او نزد ولید، به زندان افتاد. (خضری، ۱۳۷۸: ۱) وی پس از رهایی از زندان خلیفه اموی در روستای کوچکی به نام حمیمه در جنوب بحرالمیت، اقامت گزید. این روستا که دور افتاده بود، به ظاهر اهمیت چندانی نداشت؛ اما در واقع از روی دقت انتخاب شده بود؛ زیرا در مسیر کاروان های حج قرار داشت و راه های حج در آنجا به هم می رسید. در آن روستای کوچک زمینه یکی از قدیم ترین و مهم ترین جنبش مخفی که در تاریخ اسلام رخ داد، فراهم گشت. (حتی، ۱۳۸۰: ۳۵۷-۳۵۸)

## دعوت عباسی

عباسیان در توجیه شایستگی خویش برای خلافت، بر اساس روایتی مدعی شدند که آن را از طریق محمد بن حنفیه<sup>۱</sup> به ارث برده اند. بر اساس این روایت، پیروان شیعه کیسانیه، معتقدند که امامت پس از علی و فرزندانش، حسن و حسین (ع)، به محمد حنفیه رسیده است (نوبختی، ۱۳۵۵: ۲۶) و پس از وی به فرزندش ابوهاشم عبدالله، انتقال یافته است. (صابری، ج ۲، ۱۳۹۰: ۴۳) ابوهاشم که گویا برای دستیابی به خلافت، فعالیت هایی را در عراق انجام داد. در سال ۹۸ ق. خلیفه اموی سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ق.) که از قیام و دعوت او بیمناک بود، وی را به شام فراخواند و به ظاهر مقدمش را گرمی داشت و هنگام بازگشت به دستور وی مسموم شد. ابوهاشم پس از اطمینان از نزدیک بودن مرگ، حق خلافت را به محمد بن علی واگذاشت و اسرار دعوت و اسامی دعوتگران خویش را نیز در اختیارش نهاد و از این رو خلافت از علویان به عباسیان انتقال یافت. (اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۱۶۵-۱۷۲ / ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۰) باید توجه داشت، حتی در صورت درست بودن این روایت، ابوهاشم تنها یکی از علویان و آن هم از فرقه کیسانیه بود و نمی توان رأی و عمل او را در واگذاری خلافت به عباسیان رأی و عمل همه شیعیان از جمله امامیه دانست.

به هر روی بنی عباس با این نقل قول زمینه آغاز فعالیت های خود را برای رسیدن به قدرت فراهم کردند و از اوایل قرن دوم هجری دعوت خود را آغاز کردند. (دینوری، ۱۳۶۶: ۳۷۵) از جهت تعیین محل مبلغان، امام عباسی کوفه را که به دوستی اهل بیت شهرت داشت؛ برگزید؛ زیرا کوفه می توانست، حلقه اتصال میان هاشمیان در حمیمه و خراسان باشد و از طرفی محیط آنجا برای شورش موالی و مخالفت با امویان، مناسب بود. محمد بن علی به مبلغانش توصیه کرد برای پنهان نگه داشتن هدف تبلیغاتی خود از چشم امویان به حرفه تجارت روی آورده با تدبیر به نشر دعوت بپردازند. (طوقش، ۱۳۸۷: ۱۷)

---

<sup>۱</sup> - محمد بن علی بن ابیطالب (ع)

علیرغم وجود این شرایط درکوفه و تلاش دعوتگران عباسی مانند بکیربن ماهان، موفقیت چندانی در این شهر حاصل نشد و پس از دو سال تنها ۳۰ نفر به آن پیوستند. (اخبارالدوله، ۱۹۷۱: ۱۹۶ و ۲۰۶) و این امر محمدبن علی را بر آن داشت تا سرزمین خراسان را که آمادگی بیشتری برای دعوت داشت، برگزیند.

### دعوت در خراسان و پیروزی عباسیان

بنا به دلایل ذیل محمدبن علی خراسان را برای انتشار و گسترش دعوت برگزید:

۱- سیاست دولت اموی بر سیادت قوم عرب و تحقیر ملل دیگر نظیر ایرانیان که موالی خوانده می شدند، مبتنی بود، بویژه در خراسان، خشونت و قساوت امویان، نسبت به مغلوب شدگان بیشتر بود، به گونه ای که موالی از تمام حقوق و شئون مدنی و اجتماعی محروم بودند و حتی حق ساختن سلاح و براسب نشستن را نداشتند؛ از این رو خراسان به یکی از مراکز مهم مخالفت با آنان تبدیل شده بود.

۲- بیشتر ساکنان خراسان از علاقه مندان خاندان پیامبر اکرم (ص) و متمایل به عقاید شیعیان بودند و از این رو قیام زیدبن علی (د. ۱۲۲ق.) و یحیی بن زید (د. ۱۲۵ق.) از حمایت موالی و ایرانیان برخوردار شد و به همین سبب عباسیان می توانستند از گرایش های شیعی و نیروی جنبش های مذکور بهره گیرند.

۳- عباسیان برای عمومی کردن دعوت و پیشبرد آن به افراد بانفوذ و مدبر و قدرتمند ایرانی که بیشتر آنان در خراسان بودند، نیاز داشتند. به همین دلیل، محمدبن علی، خراسان را، سرزمین مردان نیرومند تعبیر کرده بود. (اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۳۳۱)

تردید نیست که ایرانیان، خاصه اهل خراسان، بیش از دیگران، دعوت عباسی را پذیرفتند و دعوت آنان با خواسته های ایرانیان، هماهنگی و مطابقت داشته است؛ زیرا پیروزی آنان اهداف جامعه رنجیده و تحقیر شده ایرانی را برآورده می ساخت. (خضری، ۱۳۷۸: ۴) با این زمینه های مناسب، دعوتگران عباسی با تلاش و مهارت بسیار و با شعار مبهم "الرضا من آل محمد" در خراسان به فعالیت پرداختند. (ابن اثیر، ج ۴، ۱۳۸۵: ۳۱) دعوتگران عباسی، کار دعوت را در لباس

بازرگانان، از شهر مرو که مرکز خراسان بود، آغاز کردند (همان: ۱۸۲) و سپس در جرجان و دیگر شهرهای خراسان با تلاش و پشتکار بسیار، مردم را به پیروی از آل محمد (ص) فرا می خواندند. (طبری، ج ۴، بی تا: ۶۶)

کارگزاران اموی با اطلاع از دعوت، داعیان را تعقیب کرده، برخی از آنان از جمله عکرمه سراج و حیّان عطار را به قتل رساندند. (دینوری، ۱۳۶۶: ۳۷۷) پس از مرگ عکرمه، خدّاش -دیگر دعوتگر عباسی- مدعی شد که داعی الدعاه خراسان است و با تندروی بسیاری به ترویج اباحیگری پرداخت، تا آنجا که روزه و نماز و حج را از مسلمانان برداشت (طبری، ج ۴، بی تا: ۱۶۴) و از این رو متهم به مذهب خرمدینان و آیین مزدکی شد. محمدبن علی برای ممانعت از تأثیرات منفی از خدّاش و پیروانش بیزاری جست و خدّاش به دست اسدبن عبدالله قسری حاکم خراسان دستگیر و کشته شد. (ابن اثیر، ج ۴، ۱۳۸۵: ۲۳۵)

محمدبن علی در سال ۱۲۵ ق. پس از این که دعوت عباسیان، گام مهمی برداشت، درگذشت و سران دعوت عباسی با فرزندش ابراهیم به امامت، بیعت کردند. ابراهیم، رهبری جنبش را ابتدا به سلیمان بن کثیر و سپس ابراهیم سلمه عرضه کرد؛ اما پس از عذرآوردن آنان ابو مسلم خراسانی را به عنوان نماینده خود در خراسان برگزید. (طوقوش، ۱۳۸۷: ۱۸)

ابو مسلم برای گسترش دعوت عباسی به مرو رفت (۱۲۷ ق.). منابع درباره نسب ابو مسلم که سیاستمداری تیزهوش و زیرک بود، اختلاف دارند؛ (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۲۴۳) اما نظر مشهور آن است که در اصفهان متولد و در کوفه نشر و نما یافت، وی که با خاندان بنی هاشم ابراز دوستی می کرد به زندان افتاد و در زندان با دعوتگران عباسی آشنا و جزء پیروان این نهضت شد و پس آن به ابراهیم امام پیوست و نامش به عبدالرحمن و کنیه اش به ابو مسلم تغییر یافت. (دینوری، ۱۳۶۶: ۳۸۰ / ابن اثیر، ج ۴، ۱۳۸۵: ۲۹۵)

گزینش ابو مسلم، گام موفق و آغاز مرحله ای جدید از جان گرفتن دعوت بود؛ زیرا وی خراسان را که دارای نفوذ روشن ایرانی و ناآرامی های قبایلی بود، شایسته ترو مطمئن تر از یک عرب آزاد اداره می کرد. ابو مسلم پس از رسیدن به خراسان، بی درنگ به بلخ رفت و در مدت کمی، اعتماد سلیمان بن کثیر را جلب کرد، سپس با دانش وزیرکی

، زمام کارها رابه دست گرفت. وی در روستاهای شرق به راه می افتاد و مردم را برای پیوستن به دعوت عباسی تشویق می کرد. ابو مسلم، موالی را با وعده حاکمیت ایشان و آزادی سرزمین آنان، جذب کرد. همچنین موفق شد با سازگار نشان دادن اعتقادات اسلامی با آداب و رسوم مردم، دهقانان و کشاورزان را جذب نماید و در راه دعوت، موفقیت های چشمگیری به دست آورد. ( طقوش، ۱۳۸۷: ۱۹-۲۰)

امری که سبب پیشرفت کار ابو مسلم شد، علاوه بر شورش های خوارج که از حجاز و عراق آغاز شد و دامنه آن ، ارمستان و آذربایجان را فراگرفت، (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۱۵-۳۱۶) تعصب و نزاع بین قبایل عدنانی (مضری یا شمالی (وقحطانی (یمانی یا جنوبی) مقیم خراسان بود و گذشته از آن ضعف نصر بن سیار، والی اموی خراسان مزید بر علت بود و سبب شد تا امویان از توجه به حوادث اصلی باز مانند. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۷)

ابو مسلم پس از اطمینان به نیرومندی و گسترش دعوت، گزارشی از آن برای ابراهیم امام در حمیمه فرستاد. ابراهیم زمام امور را به طور مستقیم به دست گرفت و تاریخ آغاز قیام را تعیین کرد. انقلاب در خراسان در روز پنج شنبه ۲۵ رمضان ۱۲۹ق. توسط سلیمان بن کثیر اعلان شد . پیروان عباسی لباس و پرچم های سیاه رابه عنوان شعار برگزیدند و به " سیاه جامگان " شهرت یافتند. ( ابن اعثم، ج ۴، ۱۹۸۶: ۳۴۸) آنان نخستین نماز را در روز عید فطر در روستای سفیدنج مرو برپا کردند و بدین ترتیب اعلام قیام نمودند (طبری، ج ۴، بی تا: ۳۰۷) و ظرف چند روز پیروان ابو مسلم از حدود ۶۰ شهر و روستای خراسان به سفیدنج رفتند و با اوبیعت کردند. (ابن اثیر، ج ۴، ۱۳۸۵: ۳۰۹) ابو مسلم شیوه ای آمیخته از سیاست و نیروی نظامی به کار گرفت که هدفش پراکنده شدن نیروهای خراسانی<sup>۱</sup> و واداشتن آنان به درگیری با یکدیگر بود تا علیه وی باهم متحد نشوند. ابو مسلم با هوش و زیرکی به ادامه دشمنی میان والی اموی خراسان، نصر بن سیار- که رهبری مضری ها یا شمالی ها را هم برعهده داشت - و دشمنانش دامن زد و همزمان با جدیع

---

<sup>۱</sup> - در خراسان غیر از عباسیان به فرماندهی ابو مسلم نیروهای دیگری نیز وجود داشتند:

- نیروی حکومت اموی که والی خراسان نصر بن سیار آن را نمایندگی می کرد

- نیروی یمنی و ربیعیه به رهبری بدیع کرمانی

- نیروی خوارج حروریه به رهبری شبیان حروری

کرمانی - رهبریمنی ها یا جنوبی ها - و پسرانش و شیبان حروری (رهبر خوارج) برای نابودی امویان همکاری کرد.  
( ابن اعثم، ج ۴، ۱۹۸۶: ۳۳۸-۳۴۴)

بین نصر بن سیار و کرمانی ۲۰ ماه درگیری ادامه داشت و دو طرف مکرر به مواضع هم حمله می بردند. این درگیری ها علاوه بر تضعیف دو رقیب، سبب استحکام موقعیت ابومسلم شد. به ویژه پس از قتل کرمانی با دسیسه نصر، یارانش به ابومسلم پیوستند. (دینوری، ۱۳۶۶: ۳۹۷-۴۰۵)

نخستین نبرد میان سیاه جامگان و سپاه اموی خراسان در ۱۳ شوال سال ۱۲۹ ق. باشکست امویان پایان یافت. به دنبال این شکست، کارامویان در خراسان چنان به سستی گرایید که نصر ناگزیر شد، پیروزی های ابومسلم را در نامه ای به دربار امویان گزارش دهد و درخواست کمک نماید. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۱۷) اما خلیفه اموی، مروان دوم (۱۲۹-۱۳۲ ق.) که خود درگیر شورش های عراق و مناطق شمال شبه جزیره بود، از یزید بن عمر بن هبیره، والی عراق خواست که با اعزام نیرو به خراسان به یاری نصر بن سیار بشتابد. ابن هبیره که از تضعیف موقعیت نصر، خوشنود بود، به بهانه کمبود نیرو و دشمنی عراقیان با خلفای اموی از یاری نصر امتناع می کرد، (دینوری، ۱۳۶۶: ۳۹۷-۴۰۲) اما بر اثر تهدیدهای مروان، ناگزیر سپاهی انبوه را روانه نبرد کرد که در گرگان از قحطبه بن شیبب، سردار سپاه ابومسلم شکست خورد و به روی به هزیمت نهاد. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۱۸-۳۲۰)

در هفتم ربیع الثانی سال ۱۳۰ ق. شهر مرو، مقر حکمران خراسان به دست قحطبه فتح شد. نصر بن سیار که مقاومت را بی فایده دید، از ابومسلم درخواست امان نمود و مورد پذیرش ابومسلم قرار گرفت؛ اما در فرصت مناسب ابتدا به گرگان و سپس به ساوه گریخت و در آنجا درگذشت. (۱۳۱ ق.) مرگ نصر، اثر ناگواری بر سرنوشت امویان گذاشت و شیرازه امور آنان از هم گسیخت. قحطبه، طوس، گرگان، ری و اصفهان و سپس نهاوند را به تصرف درآورد و سپس به سوی کوفه رهسپار شد. یزید بن هبیره، والی اموی عراق به مقابله قحطبه شتافت، اما شکست خورد و به واسط گریخت. قحطبه هم به هنگام عبور از فرات غرق شد و فرماندهی سپاه را پسرش حسن بن قحطبه برعهده گرفت.  
(دینوری، ۱۳۶۶: ۴۰۵ و ۴۸۱ / یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۲۱)



ابومسلم پس از تثبیت مواضعش در مناطق تصرف شده، به منظور استوار ساختن موقعیت خود و عباسیان و همچنین رهایی از دست رقبا اقدام به تصفیه نیروهای مظنون و سرکش در خراسان کرد. از این رو ابتدا سلیمان بن کثیر خزاعی و فرزندش محمد را به قتل رسانید ( طقوش، ۱۳۸۷: ۲۱) و سپس عبدالله بن معاویه را که پس از شکست از سپاهیان اموی در عراق به خراسان گریخت و به ابومسلم پیوسته بود، کشت و وانمود کرد که به مرگ طبیعی درگذشت. اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۳۲۱)

پس از مرگ عبدالله بن معاویه، شیبان بن سلمه خارجی که مورد سوءظن ابومسلم بود، دستگیر شد؛ اما شیبان موفق به فرار شد و سرانجام در نبرد با ابومسلم شکست خورد و کشته شد. (ابن خلدون، ج ۳، ۱۴۰۸: ۱۵۴)

بدین ترتیب ابومسلم چند تن از برجسته ترین داعیان و کارگزاران عباسی و رقیبان خود را به قتل رسانید و عرصه برای وی خالی شد و با تسلط بر خراسان و ماوراءالنهر به بزرگترین فرمانده سپاه عباسی تبدیل شد.

کار عباسیان در این زمان پیشرفت بسیار کرد تا آن که نامه ابراهیم امام به ابومسلم، به دست مروان بن محمد افتاد؛ پس ابراهیم در سال ۱۳۱ق. دستگیر و در حران محبوس شد. ابراهیم چون دریافت که از حبس امویان رهایی نخواهد یافت، کار دعوت را به برادر خود، عبدالله بن محمد، سپرد و به اوسفارش کرد که در گسترش دعوت بکوشد و به کوفه برود. ابراهیم در سال ۱۳۲ق. به قتل رسید و عبدالله بن محمد و دیگر خاندان عباسی همان سال وارد کوفه شدند. ابوسلمه خلال آنان را در خانه ای پنهان و ورودشان را مخفی نگاه داشت. (جهشیاری، ج ۱، ۱۳۵۷: ۵۶-۵۷)

هنگامی که سپاه ابو مسلم به فرماندهی حسن بن قحطبه به کوفه رسید، هواداران آل عباس به رهبری ابوسلمه خلال (وزیر آل محمد) پرچم سیاه عباسی را برافراشتند و عامل اموی کوفه را بیرون راندند و پس از اندکی تردید و تزلزل، ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله عباس را که بعد ها لقب سفاح یافت به عنوان نخستین خلیفه عباسی برگزیدند. سفاح خطبه ای - که به دلیل وعد و وعیدهای بسیارش معروف است - ایراد کرد و سپس عمومی خود، عبدالله بن علی را با سپاهی بسیار از سیاه جامگان، مامور جنگ مروان کرد. مروان نیز با لشکریان بسیار از حران به سمت عراق حرکت کرد. دو سپاه در کنار رود زاب با هم درگیر شدند. در این نبرد سرنوشت ساز، مروان به سختی

شکست خورد و از طریق نصیبین و دمشق به مصر گریخت. آخرین برخورد میان سپاه عباسی و اموی در دهکده بوسیر مصر رخ داد، در این نبرد مروان به قتل رسید (۱۳۲ق.) و سرش برای سفاح فرستاده شد. (خضری، ۱۳۷۸: ۱۴)

### تقسیم تاریخ حکومت عباسی

حکومت عباسی نزدیک به ۵۲۴ سال (۱۳۲-۶۵۶ق.) ادامه یافت. حکومت ایشان با ابوالعباس سفاح آغاز شد و با مرگ مستعصم به پایان رسید و به دست مغول از بین رفت. این فاصله زمانی به لحاظ نیروی حکومت و خلافت یک دست نبود.

مورخان، حکومت عباسی را بر اساس نیروهای خلافت و تحول اوضاع سیاسی و شکوفایی زندگی فرهنگی و فکری به چهار عصر تقسیم کرده اند:

عصر اول: دوران نیرومندی، گسترش و شکوفایی (۱۳۲-۲۳۲ق.)

عصر دوم: دوران نفوذ ترکان (۲۳۲-۳۳۴ق.)

عصر سوم: دوران نفوذ آل بویه ایرانی (۳۳۴-۴۴۷ق.)

عصر چهارم: دوران نفوذ سلجوقیان ترک (۴۴۷-۶۵۶ق.)

### الف: عصر اول عباسی (۱۳۲-۲۳۲ق.)

این دوران با خلافت ابوالعباس سفاح آغاز شد و با خلافت واثق پایان یافت. ویژگی آن نیرومندی خلافت، استقلال کامل آن و متمرکز بودن نیروهای بالای حکومت در دست خلفا بود. آنان از توان شخصی، سیاسی و اداری فوق العاده ای برخوردار بودند و توانستند یکپارچگی حکومت را حفظ و آشوب ها و شورش ها را سرکوب کنند.

در این دوران ایرانیان از جایگاهی بر جسته در حکومت برخوردار شدند. نفوذ گسترده ایشان تأثیری مهم در هدایت و پیشبرد سیاست های حکومت داشت، به گونه ای که حتی بر دستگاه های اداری و نظامی در بغداد و مناطق تحت نفوذ

آنها چیره شدند و فرماندهی سپاه و مقام های اداری مهم، مانند وزارت، دبیری و استانداری دیگر مناطق راعهده دار شدند. (طوقوش، ۱۳۸۷: ۲۷)

سپاهیان، یاور خلافت و ابزاری مطیع در دست خلیفه بودند. این دوران با پایان عهد خلفایی که خودشان سپاه را فرماندهی می کردند و در بجهوحه های مرگ بار فرورفته، به خواهش های فرساینده ناز و نعمت گردن نمی نهادند، سپری شد. همه خلفای این دوران برجسته بودند: ابوالعباس، منصور، مهدی، هادی، هارون، امین، مامون، معتصم و واثق.

### ب: عصر دوم عباسی (۲۳۲-۳۳۴ ق.)

این دوران با خلافت متوکل آغاز شد و در خلال دوران مستکفی پایان پذیرفت. ویژگی این دوران ضعف خلافت و از میان رفتن تدریجی هیبت آن بود، تاجایی که امیران تابع خلافت، برای جدایی از آن نقشه می کشیدند. در این زمان، ترک ها حاکم شده، حکومت را در اختیار گرفتند. از دوران متوکل، به علت افزایش نفوذ ترکان، ضعف به بدنه حکومت سرایت کرد و در نهایت منجر به فروپاشی آن شد.

ضعف خلفا در این دوران به علت افزایش خطر حکومت های مستقل و جدا شده از بدنه خلافت، بیشتر شد. توانایی علی بن بویه در فارس افزایش یافت و ری، اصفهان و جبال به دست برادرش، حسن بن بویه افتاد. حمدانیان در موصل، دیاربکر و دیار ربیع و مضر و محمد بن طغج اخشید در مصر و شام مستقل شدند و نصر بن احمد سامانی بر خراسان حاکم شد. در نتیجه، وسعت حکومت خلافت کاهش یافت و فقط عراق، برخی از مناطق فارس و اهواز در دست خلفا باقی ماند، که در این مناطق نیز نا آرامی و آشوب سایه گسترانده بود. در نهایت غلامی ترک یا دیلمی با عنوان امیرالامراء به گونه ای بر بغداد حاکم شد که نفوذ گسترده، قدرت فراوان و حاکمیت کلی داشت و چیزی برای خلیفه باقی نماند.

خلافت در سال های ۲۵۶-۲۹۵ قمری، یعنی دوران معتمد، معتضد و مکتفی بخش مهمی از قدرتش را باز یافت و این دوره به «دوران بیداری خلافت» نام گرفت. (همان: ۲۸)

دردوران دوم عباسی این خلفا حکومت کردند: متوکل ، منتصر ، مستعین ، معتز ، مهتدی ، معتمد ، معتضد ، مکتفی، مقتدر، قاهر، راضی، متقیو مستکفی- که آل بویه دردوران او حاکم شدند.

### ج: عصر سوم عباسی (۳۳۴-۴۴۷ ق.)

این دوران در زمان خلافت مستکفی آغاز و در زمان خلافت قائم پایان یافت. ویژگی این دوران ارتباط با تاریخ آل بویه است که در عراق از نفوذ حقیقی و قدرت واقعی برخوردار بودند. خلیفه فقط نامی داشت، گویی کارمند آنان بود و حاصل دسترنج خود را از آنان می گرفت و حق دخالت در هیچ یک از کارهای خلافت را بدون مراجعه و جلب موافقت آنان نداشت. خلیفه در این دوران به گونه ای نفوذش را از دست داد که به او دستور می دادند و آنچه را از وی می خواستند، انجام می داد و سیطره دینی هم بر آل بویه نداشت؛ زیرا آنان مذهب شیعه داشتند و اعتقادی به خلفای عباسی نداشتند.

بیرونی اوضاع عباسیان را در دوران آل بویه چنین وصف می کند: «حکومت مملکت در اواخر دوران متقی و اوایل ایام مستکفی، از بنی عباس به آل بویه منتقل شد و فقط مسأله دینی- اعتقادی و نه پادشاهی دنیوی در دست حکومت باقی ماند.» (بیرونی، ۱۹۱۳: ۱۳۲)

خلفای این دوران عبارت اند از: مستکفی، مطیع، طائع، قادر و قائم.

### د: عصر چهارم عباسی (۴۴۷-۶۵۶ ق.)

این دوران در زمان خلافت قائم آغاز و با مرگ مستعصم پایان یافت. ویژگی این دوران، انتقال قدرت واقعی به سلاجقه بود؛ زیرا آنان سنی مذهب بودند و احترام دینی خلفا را حفظ کرده در خور مقام دینی آنان، از ایشان تجلیل می کردند.

خلفا در این دوران در توانایی و اقدام در یک سطح نبودند؛ آنان از دوران مسترشد، مقداری از نفوذ واقعی خویش را بازپس گرفتند و از دوران مقتفی در حکومت بغداد و شهرهای تابعه آن مستقل شدند و در دوران ناصر قدرت خود را

باز یافتند؛ در حکومت عراق استقلال یافتند و به مدت ۶۶ سال، تسلیم هیچ سلطانی نشدند تا این که مغولان حرکت گسترده خود را به سمت غرب آغاز، سرزمین ها را اشغال و شهرها را نابود کردند. آنان سرانجام به بغداد رسیدند و با اشغال آن، خلافت عباسی را از میان بردند. (طوقوش، ۱۳۸۷: ۲۹) خلفای این دوران عبارتند از: قائم، مقتدی، مستظهر، مسترشد، راشد، مکتفی، مستنجد، مستضی، ناصر، ظاهر، مستنصر و مستعصم.

تفاوت آشکار عصر اول با دیگر دوران های حکومت عباسی، در پدیدار شدن عنصر جدید ترک و نیز انتقال خلافت از تمرکزگرایی به عدم تمرکز در نظام حکومتی است؛ این کار، نتیجه ایجاد حکومت های جدایی طلب بود، چه آنان که کاملاً جدا شدند و چه آنان که در عین جدایی، قدرت خلیفه را هم می پذیرفتند.

بعد از اینکه ترکان بر خلافت چیره شدند، ایرانیان فعالیت خود را به شرق منتقل کردند و حکومت های مستقلی را در برخی مناطق حکومت عباسی ایجاد کردند: حکومت طاهریان در خراسان (۲۰۵-۲۵۹ ق.). ایجاد شد؛ یعقوب بن لیث صفار، حکومت صفاریان را بر ویرانه های حکومت طاهریان (۲۵۴-۲۹۸ ق.). بنا نهاد؛ سامانیان حکومت خود را بر خرابه های حکومت صفاریان (۲۶۱-۳۸۹ ق.). تشکیل دادند که در اواخر قرن چهارم هجری از بین رفتند و غزنویان جانشین آنان شدند. (۳۵۱-۵۸۲ ق.). آل بویه بر فارس، عراق، اهواز و کرمان مسلط شدند و حکومت آل بویه را بنا نهادند. (۳۳۴-۴۴۷ ق.). و ترکان سلجوقی بر حکومت آل بویه در عراق پیروز شدند، طغرل بیک سلجوقی وارد شهر بغداد شد و قدرتش را بر ویرانه های آل بویه بنا نهاد.

## خودآزمایی ۱

۱- کدام خلیفه به علت ترس از قیام و دعوت ابوهاشم، وی را مسموم کرد؟

الف- ولید بن عبدالملک    ب- سلیمان بن عبدالملک    ج- عبدالملک مروان    ج- یزید بن عبدالملک

۲- دعوتگران عباسی در کدام شهر، دعوت را آغاز کردند؟

الف- جرجان    ب- نیشابور    ج- بلخ    د- مرو

۳- کدام گزینه بیانگر سبب پیشرفت کار ابومسلم در خراسان است؟

الف- ضعف دربار خلافت اموی    ب- تنفر مردم عراق از امویان

ج- حضور طرفداران ابومسلم در خراسان    د- نزاع بین قبایل عدنانی و قحطانی در خراسان

۴- سفاح، پس از به خلافت رسیدن چه کسی را مأمور جنگ مروان کرد؟

الف- عبدالله بن علی    ب- ابوجعفر منصور    ج- ابومسلم خراسانی    د- ابوسلمه خلال

۵- نیرومندی خلافت و متمرکز بودن نیروهای بالای حکومت در دست خلفا، مربوط به کدام دوره بود؟

الف- دوره اول عباسی    ب- دوره دوم عباسی    ج- دوره سوم عباسی    د- دوره چهارم عباسی

۶- کدام ویژگی مربوط به عصر دوم عباسی است؟

الف- استقلال کامل دستگاه خلافت    ب- ضعف خلافت و از میان رفتن تدریجی هیبت آن

ج- ارتباط خلافت با تاریخ آل بویه    د- انتقال قدرت واقعی به سلاجقه ترک

۷- چگونگی دعوت عباسیان و علل گسترش آن در خراسان را بنویسید؟

۸- ویژگی های دوره های چهارگانه خلافت عباسیان را توضیح دهید؟

## فصل دوم

### عصر اول عباسی

#### هدف کلی

آشنایی با خلفا و رخداد‌های مهم دوره اول خلافت عباسی

#### اهداف آموزشی

انتظار می رود پس از مطالعه این فصل بتوانید به پرسش های زیر پاسخ دهید:

۱- چرا سفاح کوفه را به عنوان مرکز خلافت نامساعد می دانست.

۲- رفتار سفاح با امویان و ابوسلمه خلال را توضیح دهید.

۳- شورش های دوره سفاح را شرح دهید.

۴- علل قتل ابومسلم به دستور منصور را بیان کنید.

۵- قیام محمدنفس زکیه و ابراهیم بن عبدالله را با ذکر علل شکست آنان توضیح دهید.

۶- روش سیاسی امام صادق(ع) را بنویسید.

۷- رخداد‌های مهم دوره مهدی عباسی را توضیح دهید.

۸- قیام فح را توضیح دهید.

۹- علل سقوط برمکیان را بنویسید.



۱۰- شورش های دوره هارون را به اختصار توضیح دهید.

۱۱- مساله ولایتعهدی (در دوره مامون) را شرح دهید.

۱۲- رخداد های مهم دوره معتصم را توضیح دهید.

## ابوالعباس سفاح (۱۳۲-۱۳۶ق.)

وی که نخستین خلیفه عباسی بود، در سال ۱۰۵ق. در حُمیمه واقع در شراه در منطقه بلقا شام متولد و در آنجا رشد کرد (خطیب بغدادی، ج ۱۰، بی تا: ۴۶-۴۷) و در سال ۱۳۲ق. در کوفه به خلافت رسید (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۲۵۵) و بدین ترتیب خلافت عباسی، بنیان نهاده شد.

ابوالعباس در نخستین خطبه ای که در مسجد کوفه ایراد کرد خود را سفّاح<sup>۱</sup> (خون ریز) نامید و همین کلمه لقب او شد. خلفای عباسی برای اجرای مقاصد خود، بیشتر از امویان به زور توسل جستند و برای نخستین بار در تاریخ اسلام، منصب جلاد از لوازم تخت امپراتوری به شمار آمد. هنگامی که عباسیان پیروز شدند، مردم خوشحال شدند؛ زیرا آنان را برخلاف اسلافشان که مظهر حکومت دنیایی بودند، صاحب خلافت حقیقی یا حکومت دینی می پنداشتند؛ اما در واقع، این تغییر دینی، بیشتر از آنچه حقیقی باشد، ظاهری بود؛ گرچه عباسیان برخلاف امویان، ادعای تقوا داشتند و به دینداری تظاهری کردند، اما خلفای بغداد در افکار و علایق دنیوی نشان دادند که از خلفای اموی دمشق کمتر نیستند. (حتی، ۱۳۸۰: ۳۶۵)

سفّاح در کوفه ساکن بود و وضع آنجا را مساعد نمی دانست؛ زیرا بیشتر ساکنان کوفه، شیعه، علی (ع) بودند و پیام عباسیان را تأیید نمی کردند؛ از این رود نزدیکی شهرانبار در غرب فرات شهری به نام هاشمیه ساخت و تاهنگام مرگش در سال ۱۳۶ق. در آنجا بود. سفّاح برای استحکام حکومت نوپای عباسی از بستگان خود یاری خواست و با مشارکت دادن آنان در حکومت خویش، قدرت را به افراد خاندان عباسیان منتقل کرد. از این رو عموهایش سلیمان بن علی را حاکم بصره و توابع آن، اسماعیل بن علی را حاکم اهواز، داوود بن علی را حاکم کوفه و حجاز کرد (طوقوش، ۱۳۸۷: ۳۲-۳۳) و گویی ماموریت اصلی وی تعقیب و کشتار امویان بود. داوود پس از برگزاری مراسم حج گروهی از امویان را در مکه به قتل رسانید و گروه دیگری از آنان را به زندان سپرد تا مردند و عده ای را به زنجیر کشید و به طائف فرستاد تا در آنجا کشته شوند و آنگاه به مدینه رفت و در آنجا نیز چنین کرد. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۳۳)

<sup>۱</sup> - به معنی بسیار بخشنده و سخور نیز هست، ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، بی تا. ذیل واژه السّفّاح.

عبدالله بن علی نیز در شام و فلسطین به تعقیب امویان پرداخت. در فلسطین حدود ۸۰ تن از امویان را کشت و برکنار اجساد نیمه جان آنان سفره انداخت و به طعام نشست و سپس آنان را طعمه سگان درنده کرد. البته شاعران بن عباس در تحریک و تحریض آنان نسبت به کشتار بنی امیه تاثیر فراوان داشتند. انتقامجویی عباسیان بسیار خشن بود، چنان که حتی مردگان بنی امیه نیز در امان نبودند، به فرمان سفاح عبدالله بن علی، گورهای آنان را شکافت، استخوان هایشان را سوزانید. (همان: ۳۳۷-۳۳۹)

سفاح به دفع شورش یزید بن هبیره که به واسط پناه برده بود، پرداخت. ابتدا حسن بن قحطبه عازم واسط شد و این شهر را در محاصره گرفت؛ اما عدم موفقیت او سبب شد تا سفاح، برادرش منصور را به عنوان فرمانده سپاه اعزام نماید. منصور پس از رسیدن به واسط با ارسال نامه به سرداران ابن هبیره، ضمن یادآوری سقوط دولت بنی امیه به آنان وعده داد. تعدادی از سپاهیان ابن هبیره به منصور پیوستند، ابن هبیره تقاضای صلح کرد و گفتگوی طرفین به دادن امان به ابن هبیره و یارانش منجر شد؛ اما عباسیان به تعهد خود پایبند نبودند و ابن هبیره را به دستور سفاح به قتل رسانیدند. (دینوری، ۱۳۶۶: ۴۱۲-۴۱۶) با قتل ابن هبیره پاک سازی پایگاه های امویان پایان یافت.

### ابوسلمه خلّال و قتل او

ابوسلمه خلّال مشهور به وزیر آل محمد نقش بسیاری در بر اندازی خلافت امویان و تشکیل خلافت عباسیان داشت. آنچه روشن است وی از جمله موالی ایران و از ثروتمندان اهل کوفه و داماد بُکیر بن ماهان، دبیر و مشاور ابراهیم امام بود. (بلاذری، ج ۳، ۱۳۹۸: ۱۱۸) ابوسلمه خلّال برای پیشبرد دعوت عباسی به خراسان رفت با بهره گرفتن از نزاع مضری و یمانی، دعوت عباسی را گسترش داد. (اخبار الدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۲۴۷-۲۴۸) ابراهیم در سال ۱۳۰ ق. نظارت بر دعوت را در ولایت مرکزی و شرق ایران به ابومسلم و ولایت عراق و جزیره و شام را به ابوسلمه سپرد. (همان: ۲۷۰)

ابوسلمه و ابومسلم در طول دعوت، همواره با یکدیگر در ارتباط بودند و حتی گاهی ابوسلمه دستورهایی از طرف ابراهیم امام برای ابومسلم صادر می کرد. ابوسلمه خلال در آستانه پیروزی عباسیان از آنان روی گردان شد و در صدد

انتخاب یکی از علویان به خلافت بر آمد. از این رو پس از ورود خاندان عباسی از حمیمه به کوفه (محرّم ۱۳۲ق.) آنان را در خانه ای پنهان کرد و خبر ورودشان را اعلان نکرد (بلاذری، ج ۳، ۱۳۹۸: ۱۳۹) و با سه تن از بزرگان علوی، برای ترغیب آنان به پذیرش خلافت، مکاتبه کرد. فرستاده ابوسلمه ابتدا نزد امام جعفر صادق (ع) رفت و نامه وی را به امام داد؛ اما آن حضرت از پذیرش دعوت خودداری کرد و نامه ابوسلمه را در شعله چراغ سوزانید. آنگاه فرستاده نزد عبدالله بن حسن رفت و نامه دوم ابوسلمه را به او داد، عبدالله بن حسن و عمر بن علی بن زین العابدین (ع) پس از مشورت با امام صادق (ع) پیشنهاد ابوسلمه را رد کردند. (تنوخی، ج ۴، ۱۳۹۸: ۲۷۵-۲۷۶)

همزمان با تلاشهای ناکام ابوسلمه، فرستادگان ابومسلم و گروهی از سرداران خراسان به نهانگاه ابو العباس رفتند و شتابان وی را به خلافت برداشتند. هنگامی که این خبر به ابوسلمه رسید از بیم کشف توطئه خود با عجله نزد ابوالعباس رفت و با او بیعت کرد و در عذر تعلل خویش گفت که می خواست، کارها را سامان بخشد و آنگاه امام را ظاهر کند. هر چند سفاح از قصد ابوسلمه آگاه شده بود؛ اما بر خلاف میل باطنی و به دلیل نفوذ فراوان وی در میان یارانش، تا فراهم شدن فرصت مناسب برای انتقام از خطای وی چشم پوشی کرد. (بلاذری، ج ۳، ۱۳۹۸: ۱۴۰)

گزارشهای مربوط به قتل ابوسلمه آشفته است؛ ولی گزارشی که درست تر به نظر می رسد، آن است که هنگامی که سفاح، قصد داشت، ابوسلمه را به قتل برساند، یکی از نزدیکانش وی را از خطر شورش ابومسلم آگاه و به وی پیشنهاد کرد که در این باره نامه ای به ابومسلم بنویسد. از این رو سفاح، نامه ای به ابومسلم نوشت و وی را از نیرنگ ابوسلمه و اتهامات او آگاه کرد و ابومسلم که خود نیز از نفوذ فراوان ابوسلمه در عراق ناخشنود بود، فرصت را مناسب دانست و یکی از مزدورانش را به کوفه فرستاد و با اطلاع خلیفه، ابوسلمه را غافلگیر و به قتل رسانید. (همان: ۱۵۶)

ابوالعباس سفاح در سال ۱۳۶ق. بر اثر ابتلا به آبله درگذشت و برادرش ابو جعفر منصور به خلافت نشست. (فیاض، ۱۳۷۴: ۲۰۸)

ابو جعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ق.)

عبدالله بن محمد بن علی در سال ۹۵ق. در حمیمه متولد شد و با آن که بزرگتر از سفاح بود؛ به علت این که مادرش کنیزی بربری بود، ابراهیم امام ابوالعباس را بر او برتری داد. منصور در اداره امور خلافت، پشتیبان نیرومند سفاح بود و سفاح او را حاکم جزیره، ارمنستان و آذربایجان کرد و برای گرفتن بیعت به خراسان گسیل داشت. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۹)

به هنگام درگذشت سفاح، منصور در حجاز امیر الحاج بود و برادر زاده اش عیسی بن موسی برای او در شهر انبار بیعت گرفت. (دینوری، ۱۳۶۶: ۴۱۹) منصور را بنیانگذار حقیقی دولت عباسی دانسته اند. (حتی، ۱۳۸۰: ۳۶۶)

### شورش عبدالله بن علی

عبدالله بن علی که نقش مهمی در پیروزی عباسیان ایفا نمود، انتظار داشت، پس از درگذشت سفاح به خلافت برسد؛ اما بر خلاف انتظارش، منصور به خلافت نشست. از این رو عبدالله بن علی که به دستور سفاح به جنگ رومیان رفته بود، سر به نافرمانی برداشت و علاوه بر سپاهیان، بسیاری از مردم شام نیز با وی بیعت کردند و عبدالله به سمت عراق حرکت کرد. منصور که تازه به انبار رفته بود، از ابو مسلم خواست تا به جنگ عبدالله بن علی برود. ابو مسلم که از این کار ناخشنود بود، ضرورت حضور خود در خراسان را مهمتر دانست؛ اما در واقع بر آن بود که عبدالله بن علی و منصور را به حال خود واگذارد تا به طرف پیروز این مخاصمه بپیوندند؛ اما بر اثر اصرار اطرافیان و منصور، در نهایت این ماموریت را پذیرفت. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۵۲-۳۵۳) بی شک منصور نیز از اعزام ابو مسلم به جنگ عمویش عبدالله، قصد داشت تا دو رقیب در برابر هم قرار گیرند و شکست و قتل احتمالی هر کدام را به نفع خود می دانست. دو سپاه در نصیبین در برابر هم قرار گرفتند، هر چند سپاه شام از نظر تعداد و امکانات بر سپاه خراسان برتری داشت، اما از آنان شکست خورد و عبدالله نزد برادرش سلیمان بن علی در بصره گریخت و در آنجا مخفی شد. منصور پس از آگاهی از این امر، او را به نزد خود فراخوانده، امانش داد، اما او را در قلعه هاشمیه زندانی کرد و چون وجودش را خطرناک می دانست، خانه ای از نمک را برای او ساخت و با تشریفات زیاد عبدالله را به آنجا انتقال

داد، ولی در نخستین باران شدیدی که باریدن گرفت، خانه فرو ریخت و عبدالله درگذشت. (۱۴۷ق.) (امیر علی، ۱۳۶۶: ۲۲۰-۲۲۱)

ابومسلم پس از پیروزی بر عبدالله به غنایم بسیاری دست یافت. منصور کسانی را به شام فرستاد تا ضمن گرفتن اموال و غنایم، از ابومسلم، فرمان امارت مصر و شام را به او تسلیم کنند، تا از این طریق ابو مسلم را از خراسان و یارانش دور کند. ابومسلم برآشفته و با ناسزا گفتن به منصور و فرستانش، فرمان امارت را رد کرد و باخشم، راه خراسان را درپیش گرفت. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۵۴) امری که سبب وحشت منصور شد و دریافت اگر ابومسلم به خراسان رود، دستش از وی کوتاه خواهد شد. پس فرمان حکومت مصر و شام را برایش فرستاد و از او خواست تا نزد خلیفه رود. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷: ذیل واژه ابومسلم)

### سرانجام ابو مسلم خراسانی

قدرت زیاد ابومسلم بویژه در میان خراسانیان، سبب نگرانی عباسیان بود. موقعیت و نفوذ سیاسی وی چنان بود که فرمانروایان و سرداران نظامی ناحیه شرقی خلافت را بدون فرمان خلیفه تعیین می کرد و به نام خود سکه می زد و خلیفه بدون اجازه او هیچ کار مهمی انجام نمی داد. این مایه قدرت و شوکت، رشک و کینه عباسیان، بویژه منصور را برانگیخت (خضری، ۱۳۷۸: ۲۳) و وقوع چند ماجرا آتش دشمنی میان آن دو را بیش از پیش برافروخت:

۱- ابومسلم در سال ۱۳۶ق. می خواست، امیر الحاج شود؛ اما خلیفه برادرش، منصور را به این مقام برگزید. این کار موجب خشم ابومسلم شد. (بلاذری، ج ۳، ۱۳۹۸: ۱۸۴)

۲- به هنگام بازگشت از حج ابومسلم که جلوتر بود، خبر مرگ سفاح و جانشینی منصور را زودتر دریافت کرد، اما در بیعت با منصور درنگ کرد و در نامه ای، وفات سفاح را به او تسلیت گفت؛ ولی به خلافت نشستن او را تبریک نگفت و اعلان بیعت نکرد و تا رسیدن خلیفه توقف نکرد. این کار خشم منصور را برانگیخت. (ابن اثیر، ج ۵، ۱۳۸۵: ۴۶۸)

۳-یزید بن هبیره آخرین کارگزار اموی عراق بود که با شفاعت منصور و به شرط تسلیم واسط تسلیم مورد عفو قرار گرفت؛ اما ابومسلم در نامه ای به سفاح خواستار اعدام ابن هبیره شد. سفاح بر خلاف میل منصور و از بیم خشم ابومسلم و یارانش ابن هبیره را به قتل رسانید. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۳۶)

۴-قتل سلیمان بن کثیر دعوتگر عباسیان در خراسان به دست ابو مسلم نیز از دیگر رخدادهایی بود که موجب خشم منصور شد. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۲۹۵)

۵-موارد دیگری از جمله خواستگاری ابومسلم از دختر علی-عمه منصور- و همچنین مقدم داشتن نام خود بر منصور هم سبب خشم منصور شد. (همان جا)

همان گونه که گذشت پس از خشم ابومسلم از منصور، وی آهنگ خراسان کرد. این اقدام ابومسلم منصور را دچار وحشت کرد؛ زیرا با هواداران پر شماری که ابومسلم در خراسان داشت، با ورود او به خراسان و شورش وی علیه خلیفه، عباسیان را در معرض خطر قرار می داد. از این رو منصور به مدائن رفت و به ابومسلم که روی به خراسان نهاده بود، نامه نوشت و او را به دیدار خویش برای مشورت در کاری مهم دعوت کرد؛ (همان: ۲۹۳) اما ابو مسلم که به هدف خلیفه پی برده بود به نامه اعتنایی نکرد. (دینوری، ۱۳۶۶: ۴۲۰) منصور از به چنگ انداختن دشمنش، ناامید نشد و جریر بن عبدالله بجلی که فردی باهوش بود را با وعده و وعید نزد ابومسلم فرستاد (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۵۵) و از طرفی منصور با ارسال نامه به ابوداود جانشین ابومسلم به وی وعده ولایت خراسان داد و از او خواست تا مانع بازگشت ابومسلم به خراسان شود و او را به اطاعت از خلیفه فراخواند. ابوداود هم طی نامه ای به ابومسلم، ضرورت فرمانبرداری از خلیفه را به او یادآوری کرد و از او خواست تا جز با اجازه خلیفه به خراسان باز نگردد. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۱۰۸) ابومسلم که دچار اضطراب شده بود با نزدیکانش مشورت کرد و آنان او را از رفتن نزد خلیفه بر حذر داشتند؛ اما وی به هشدار آنان توجه نکرد و به عراق بازگشت و منصور که از قبل با عثمان بن نُهیك، فرمانده نگهبانان، مقدمات کشتن ابومسلم را فراهم کرده بود، پس از ملاقات ابومسلم و عتاب وی، او را به قتل برسانند. (۱۳۷ق.) (دینوری، ۱۳۶۶: ۴۲۲)

باقتل ناجوانمردانه ابومسلم، منصور از دست رقیب خطرناک خود که همواره از او در هراس بود، رهایی یافت. خلیفه به دلیل ترس از انتقامجویی لشکریان ابو مسلم که همراه وی به دارالخلافه آمده و هنوز چشم به راه او بودند، پاداش بسیاری به آنان داد و اموال زیادی نیز به اردوگاه ابومسلم فرستاد و برای سرداران و بزرگان سپاه وی نیز پاداش زیادی معین کرد. (همان: ۴۲۳) ابومسلم نفوذی بسیار میان یارانش داشت و عباسیان از کشتن او بیمناک بودند، از این رو پس از مرگش، وی را ابومجرم خواندند و کوشیدند تا او را خونخوار، بی رحم، ستمکار، خائن معرفی نمایند. (خضری، ۱۳۷۸: ۲۴)

### پیامدهای قتل ابومسلم

ابومسلم نفوذ زیادی در بین یارانش داشت و عباسیان از قتل وی در هراس بودند و از این رو پس از مرگش، وی را ابومجرم خواندند و تلاش کردند تا او را ستمکار و خونخوار و خائن معرفی کنند. با وجود این، خلیفه از ترس انتقام سپاهیان ابومسلم، پاداش بسیاری به آنان داد و با تعیین مقرری برای یارانش به آنان نوید و امید داد. (دینوری، ۱۳۶۶: ۴۲۳) اگرچه بسیاری از یاران ابومسلم با گرفتن پاداش، سکوت کردند، اما برخی از آنان وفاداران وی به فکر انتقام افتادند که در نتیجه آن شورشهایی در خراسان پدیدار شد.

بیشتر یاران ابومسلم، روستاییانی بودند که برای پیروزی قیام عباسی، کوشش بسیار کرده بودند و اکنون که رهبرشان قربانی کینه خیانتهکاران عباسی شده بود به قصد خونخواهی و باگرایش به افکار کفرآمیز، دست به شورش می زدند. در واقع، نام و یاد ابومسلم به شعاری مبدل شد که روستاییان ساده دل را پیرامون هرکس که آن را بر زبان می راند، جمع می کرد؛ چنان که کسانی چون سنباد، اسحاق ترک، مقنّع و حتی بابک خرمدین برای نشر دعوت خویش از آن بهره گرفتند و حتی جنبش های شعوبی با خاطره ابومسلم قرین شد. این مایه مهر و علاقه، نیرویی بود که همواره دستگاه خلافت عباسی را تهدید می کرد و این قیام ها در نهایت، نقش بسزایی در تضعیف قدرت عباسیان داشت. (خضری، ۱۳۷۸: ۲۵)

### شورش سنباد



حرکت سنباد، نخستین واکنش در برابر کشته شدن ابومسلم بود. سنباد که "فیروز اسپهبد" نامیده شد یکی از توانگران نیشابور بود که چون اعراب خراسان پسرش را کشته بودند به سیاه جامگان پیوست. (خواجه نظام الملک، ۱۳۶۴: ۲۸۵) به هنگام قیام خراسانیان علیه امویان، سنباد مردم نیشابور را به شورش برانگیخت و آنان را تشویق کرد تا اشراف عرب را بکشند و خود جامه سیاه پوشید و به یاری سیاه جامگان پرداخت. این کار موجب جلب توجه ابومسلم و سبب دوستی بین آنان شد. بدین ترتیب رابطه محکم میان آنان برقرار شد. (خضری، ۱۳۷۸: ۲۶) از این رو وی خشمگین از کشته شدن ابومسلم به خونخواهی وی قیام کرد. پیروانش گرد او جمع شدند و بر نیشابور، قومس و ری چیره شدند و بر خزائن ابومسلم دست یافت و سپس با سپاه صد هزار نفری آهنگ همدان کرد تا قصد خود یعنی سرنگونی خلافت عباسی را عملی سازد. منصور عباسی، جهورین مرآة عجللی را به مقابله وی فرستاد. دو سپاه مابین همدان و ری، پیکاری سخت کردند و سپاه سنباد شکست خورد و خودش در معرکه کشته شد. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۲۹۸) بنا به قولی دیگر به نزد اسپهبد خورشید در طبرستان گریخت و بر اثر درشتی و ناسپاسی نسبت به توس، فرستاده اسپهبد، مورد خشم توس قرار گرفت و کشته شد. (۱۳۷ ق.). (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۷۴)

با آن که هدف آشکار شورش سنباد خونخواهی ابومسلم بود، اهداف پنهان قیام کوتاه وی وسیع تر بود. گفته اند از کینه اعراب خراسان که پسرش را کشته بودند به سیاه جامگان پیوسته بود در واقع سنباد بر آن بود تا با استفاده از شور و احساسات ملی و مذهبی گروه های مختلف، سیادت عرب را از میان بردارد و خلافت عباسی را از میان بردارد و حتی کعبه را ویران کند. (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۴۰۶)

### شورش راوندیان

یکی از مهمترین شورشهایی که به خونخواهی ابومسلم، شکل گرفت، شورش راوندیان بود. (۱۴۱ ق.). (دینوری، ۱۳۶۶: ۴۲۴) راوندیان در حالی که نسبت به منصور ابراز علاقه می کردند، در صدد هلاک او نیز بودند و همان گونه که ابومسلم به حيله و نیرنگ کشته شد، می خواستند منصور را غافلگیر و سپس به قتل برسانند. آنان سخنانی اغراق آمیز بر زبان می راندند. یکی از رهبران آنان به نام ابلق می گفت: روحی که در عیسی بن مریم بود در علی (ع) و سپس

از طریق فرزندانش به ابراهیم امام و پس از آن در ابو مسلم حلول یافته و اینان همه خدایانند. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱):

(۱۱۲)

گروهی از راوندیان به بغداد رفتند و از بالای قصر خضرا خود را می افکندند، گویی پرواز می کنند و همچنین جمعی از آنان پیرامون کاخ منصور جمع شدند و هنگامی که او را دیدند، فریاد برآوردند: تویی تویی (منظورشان خدا بود) منصور ۲۰۰ تن از بزرگانیشان را به زندان افکند و این عمل آنان را به هیجان آورد و به زندان ها هجوم بردند و اسرای خود را آزاد کردند و آهنگ حمله به منصور نمودند و به جنگ وی پرداختند. منصور، پیاده به همراه نگهبانان خودی به جنگ آنان شتافت و راوندیان اطرافش را گرفتند و اگر معن بن زائده شیبانی، سردار اموی که با عباسیان جنگ کرده بود، به کمک وی نشتافته بود، خونش را ریخته بودند. در گرما گرم درگیری، معن بن زائده که پس از جنگ واسط مخفی می زیست، آشکار شد و از خلیفه عباسی دفاعی شجاعانه کرد و راوندیان را عقب راند و ولایت یمن را پاداش گرفت. منصور، راوندیان را دشمنان دولت خود می شمرد؛ چه آنان پیروان ابومسلم بودند و می خواستند، خلافت عباسی را به سلطنت خسروی تبدیل کنند. از این رو با آنان همان رفتار را کرد که با ابومسلم کرد و به بدترین وضع به کشتارشان پرداخت؛ اما نتوانست ریشه آنان را بخشکاند و آنان بعدها در هر شورش که بر ضد عباسیان پدیدار شد، شرکت جستند. (همان: ۱۱۳-۱۱۴)

از دیگر شورشهای ناشی از قتل ابومسلم، شورش استاد سیس در سال ۱۵۰ ق. در خراسان بود که سپاهیان خلیفه منصور بر آن پیروز شد. همچنین شورش اسحاق ترک در ماوراءالنهر از دیگر شورش هاست. افکار وی شباهت بسیاری با اندیشه های سبأ داشت، شورش وی اگرچه شکست خورد و خودش کشته شد؛ (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۴۰) اما زمینه مناسبی را برای جنبش سفید جامگان فراهم نمود که اوج آن در زمان خلافت مهدی (۱۵۸-۱۶۸ ق.) بوده است.

### قیام محمدنفس زکیه

محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع) که از فرط زهد و عبادت، لقب نفس زکیه داشت در سال ۱۴۵ ق. در مدینه قیام کرد. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۲۹۸) قیام وی نخستین قیام علیه عباسیان بود، این در حالی بود که امام جعفر صادق (ع)،

بی طرفی اختیار نمود و پیروانش را قانع کرد که اوضاع برای ایجاد حکومت علوی مناسب نیست. (طوقوش، ۱۳۸۷):

(۴۸)

در اواخر دوران امویان، شورایی مرکب از علویان و عباسیان تشکیل شد که همگان غیر از امام صادق (ع)، نفس زکیه را به عنوان خلیفه پس از سقوط امویان برگزیدند. امام صادق (ع) به پدر نفس زکیه گفت: پسر تو به خلافت نمی رسد و آن که قبای زرد دارد، به خلافت می رسد و در آن مجلس منصور قبای زرد به تن دشت. نفس زکیه بعدها در خصوص این جلسه می گفت: من از آن هنگام خود را برای خلافت مهیا کردم. (ابن طقطقی، ۱۳۴۰: ۱۶۰-۱۶۴) از این رو هنگامی که عباسیان به خلافت رسیدند از بیعت با سفاح خودداری کرد و هنگامی که منصور به خلافت رسید، محمد و برادرش ابراهیم از بیعت با او خودداری کردند و در حجاز پنهان شدند. (ابن اثیر، ج ۴، ۱۳۸۵: ۳۷۰) این امر منصور را نگران کرد و به جستجوی آنان پرداخت و با دستگیری و زندانی کردن پدرشان عبدالله و تحت فشار قرار دادن خانواده آنان، خواستار تسلیم شدن محمد و ابراهیم شد. محمد نفس زکیه به صورت پنهانی به دعوت خود ادامه داد و بسیاری از بزرگان مکه و مدینه از جمله مالک بن انس، پیشوای فرقه مالکی را به خود متمایل کرد و برادرش ابراهیم را برای نشر دعوت به بصره فرستاد و خود نیز در رجب سال ۱۴۵ق. در مدینه قیام کرد. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱):

(۳۶۸)

منصور از آنچه وحشت داشت، پدیدار شد و از این رو برای جلوگیری از گسترش دعوت او، تلاشش را در حجاز متمرکز کرد و ابتدا از در مدارا در آمد و در نامه ای به محمد امان داد و از او خواست، اختلافات میان خود را با مسالمت حل و فصل کنند. محمد پاسخی تند به منصور نوشت و امان دادن او را دروغین خواند. (طبری، ج ۴، بی تا):

(۴۳۳-۴۳۵)

به دنبال آن منصور رهسپار کوفه شد که مهد علویان بود و آنجا را در اختیار گرفت تا مانع پیوستن کوفیان به محمد شود. سپاه اعزامی منصور به فرماندهی عیسی بن موسی در مدینه به مقابله نفس زکیه رفت. عیسی با ارسال نامه به مردم مدینه، بسیاری از آنان را به خود جلب کرد و پس از آن میان دو سپاه، جنگی خونین در گرفت که به شکست

و کشته شدن نفس زکیه انجامید. (۱۴۵ق.) (ابن طقطقی، ۱۳۴۰: ۱۶۶)

بدین گونه نخستین قیام علوی در دوره خلافت عباسی پایان یافت و برای منصور، تنها مشکل پیروزی بر ابراهیم در بصره باقی ماند.

### قیام ابراهیم بن عبدالله

ابراهیم بن عبدالله پس از رفتن به عراق، وارد بصره شد و مردم آنجا با او بیعت کردند و پس از امان خواستن و خروج سفیان بن معاویه مهلبی، حاکم بصره، شهر تحت اختیار ابراهیم درآمد. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۷۰) گروه هایی از زیدیه و معتزله به زیر پرچم او درآمدند و طبقات فقیر و محروم جامعه به امید رهایی از رنجی که می بردند، پیرامونش جمع شدند. وی پس از تسلط بر بصره، اهواز، فارس و مدائن را نیز به اطاعت خود درآورد. (ابن کثیر، ج ۱۰، ۱۴۰۷: ۹۲) با گسترش جنبش ابراهیم، هیأت هایی برای بیعت با او به بصره رفتند. در نتیجه، نیرویش تقویت شد. وی با آگاهی از قتل برادرش، مردم را به خلافت خویش دعوت کرد، لقب "امیرالمومنین" گرفت. بی تردید، این قیام از شدیدترین جنبش های دوران منصور بود؛ زیرا تسلط ابراهیم بر مناطق وسیع و ثروتمند، اثر منفی بر توان حکومت عباسی گذاشت؛ خلیفه ترسید و کوشید از کوفه فرار کند و به فرزندش، مهدی ملحق شود. (طوقوش، ۱۳۸۷: ۵۱)

منصور، عیسی بن موسی را که تازه از حجاز برگشته بود به مقابله ابراهیم فرستاد. دو سپاه در روستای "باخمرا" در نزدیکی کوفه در ذی القعدة سال ۱۴۵ق. مقابل هم قرار گرفتند و جنگ سختی میان آنان در گرفت که در ابتدا سپاهیان عباسی به هزیمت رفتند تا آنجا که مردم در برتری و پیروزی ابراهیم، شک نداشتند؛ اما با هجوم سواران عباسی به فرماندهی مسلم بن قتیبه باهلی، سپاهیان ابراهیم روی به هزیمت نهادند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۷۰) و در این اثنا، ناگهان تیری به گردن ابراهیم اصابت کرد و سپاه وی مضطرب شد و سپاهیان عباسی با هجومی شدید، بر سپاهیان ابراهیم پیروز شدند. (طبری، ج ۴، بی تا: ۴۲۵)

از جمله عوامل مهم شکست این قیام ها علاوه بر انتخاب مدینه به عنوان مرکز قیام توسط محمد که در آنجا زراعت و آذوقه کافی نداشت و وضع شهر چنان بود که آمادگی جنگ های طولانی را نداشت، عدم هماهنگی دو برادر در شروع قیام بود که گویا ابراهیم به سبب بیماری تأخیر کرد و یا محمد در شروع جنگ عجله کرد. اگر دو برادر

همزمان قیام را در حجاز و عراق آغاز می کردند، منصور از مقابله با آنان ناتوان می ماند. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱):

(۱۳۸)

### شهادت امام جعفر صادق (ع)

امام جعفر بن محمد بن علی بن حسین (ع)، پیشوای ششم شیعیان به سال ۸۰ ق. (یا ۸۳) در مدینه دیده به جهان گشود. آن حضرت تا چهارده سالگی زیر نظر جدّ بزرگوارش، امام سجاد (ع) پرورش یافت و پس از رحلت آن حضرت، ۲۳ سال دیگر عمر گرانبارش را با ارشاد و راهنمایی پدرش، امام محمد باقر (ع) سپری کرد که دستاوردی گرانسنگ از دانش و معرفت و فضل و دینداری و تقوا برای آن حضرت فراهم کرد. پس از شهادت امام باقر (ع) آوازه فضل و دانش آن حضرت در اطراف و اکناف سرزمین های اسلامی پیچید. (خضری، ج ۱، ۱۳۸۷: ۲۴۰-۲۴۵)

بنا به گفته یعقوبی، دانش و آگاهی مذهبی آن حضرت، چنان بود که دانشمندان زمان، هنگامی که سخنی از آن حضرت نقل می کردند، بالفظ "عالم" از او یاد می کردند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۷۳) از فقیه معروف مدینه، امام مالک بن انس، نقل می شود که وقتی احادیثی از امام صادق (ع) نقل می کرد، می گفت: موفق ترین و معتبرترین مردم، جعفر بن محمد (ص) خودش به من گفت. (جعفری، ۱۳۶۸: ۳۰)

از آنجا که بخش عظیمی از امامت آن حضرت (از ۱۱۴ یا ۱۱۷ تا ۱۴۸ ق.) همزمان با گسترش دعوت عباسی و درگیری های سیاسی و نظامی امویان و عباسیان بود، فرصت بسیار مناسبی فراهم شد تا بزرگترین نقش را در گسترش افکار و اندیشه های شیعی ایفا نماید و حوزه وسیع علمی به وجود آورد و در رشته های مختلف علوم عقلی و نقلی آن روز، شاگردان بزرگ و برجسته ای همچون: هشام بن حکم، ابان بن تغلب و جابر بن حیّان که به عنوان پدر علم شیمی شهرت یافت و... تربیت کرد که تعداد آنان را بالغ بر چهار هزار نفر نوشته اند. (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۰۰-۱۰۱)

روش سیاسی که امام صادق (ع) پایه گذاری کرد و بعدها فقه سیاسی شیعه هم بر همان مبنا شکل گرفت، این بود که در عین تقیه و سکوت، مشروعیت خلافت عباسی را نپذیرفت و ارتباط و پیوند با اهل بیت (ع) را در بدترین شرایط

حفظ کرد. در واقع امام با این روش، هویت فرهنگی و سیاسی جامعه شیعه را حفظ کرد و در برابر حاکمیت، امامت خود را بر این جامعه استقرار بخشید و این خود عین سیاست و مبارزه برضد حکومت بود.

اگرچه امام صادق (ع) به ظاهر در جریانات سیاسی و درگیریهای آن دوره، مشارکت نداشت؛ اما هیچ گاه از آسیب و بازخواست خلفای ستمگر اموی و عباسی در امان نماند. بنابر روایت ابن عبدربه، منصور عباسی در مدینه آن حضرت را احضار کرد و با خشم و تندی سوگند خورد که وی را خواهد کشت. (ابن عبدربه، ج ۱، ۱۹۸۶: ۲۴۵) همچنین پس از قیام محمد نفس زکیه، شخصی نزد منصور از امام سعایت کرد و او را به دست داشتن در این قیام متهم کرد؛ از این رو منصور امام را به عراق فراخواند و پس از مذاکره با آن حضرت، او را با احترام به مدینه بازگرداند. از این رو به نظر برخی از شیعیان، کارگزار منصور عباسی در مدینه به فرمان وی امام را در سال ۱۴۸ ق. به شهادت رسانید. (مجلسی، ج ۱، ۱۴۰۳: ۶۵)

#### بنای شهر بغداد

منصور به عمران و آبادانی اهمیت بسیار می داد؛ چنان که در مدت خلافتش شهرهای بغداد، رصافه و دافقه را ساخت. ساختن شهر بغداد از مهم ترین کارهای منصور بود. (۱۴۵ تا ۱۴۹ ق.). بغداد، واژه ای فارسی و برگرفته از بغ (خدا) و داد به معنی خداداد یا هدیه خدا است. مورخان و جغرافی دانان مشتقاتی را برای این نام ذکر کرده اند. (یاقوت حموی، بی تا: ذیل واژه بغداد) پس از شورش راوندیه در هاشمیه، منصور از آن شهر بیزار شد و از این رو به جستجوی مکانی مناسب برای پایتخت جدیدش پرداخت و مکان بغداد را پسندید. (جرجی زیدان، ج ۲، ۱۳۶۹: ۳۸۸) منطقه بغداد، روستاهایی آباد داشت و این روستاها مسیحی نشین و اسامی آنها، ساسانی بود که به تدریج در پایتخت عباسیان ادغام شدند و بغداد مهم ترین این روستاها بود. نقشه منصور برای ساختن شهر ابتکاری بود. وی شهر را به صورت دایره ای، طراحی کرد که دو حصار پی در پی، آن را در بر می گرفت و این گرایش جدید در ساختن شهرهای اسلامی بود. روشن است که وی از ساختار برخی شهرهای قدیم ایرانی، مثل همدان تأثیر پذیرفته بود. بغداد چهار دروازه به نامهای دروازه خراسان، کوفه، بصره و شام داشت. (لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۴)

بغداد موقعیت نظامی استواری داشت که موجب برتری آن بر دیگر شهرها می شد؛ زیرا دسترسی به آن جز از طریق پل ها ممکن نبود و با ویرانی آنها شهر از تصرف دشمن ایمن بود و رودخانه های دجله و فرات حصار و خندق طبیعی به وجود می آوردند. همچنین بغداد از مناطق مرزی روم دور بود و این موجب امنیت و مصون ماندن آن از حملات رومی ها می شد. (طقوش، ۱۳۸۷: ۶۲ و ۵۹) نزدیک به یک نسل از پیدایش بغداد، این شهر به قطب علم آموزی و تجارت تبدیل گشت، به طوری که پایتخت دانش مسلمانان در شرق شد.

### شورش های خوارج

خاستگاه اصلی خوارج عراق بود. با وجود این دامنه شورش های آنان دیگر سرزمین های اسلامی را فراگرفت. شورش های خوارج در زمان منصور، سیستان و خراسان را دچار آشوب کرد و خلیفه، معن بن زائده شیبانی حاکم یمن را فراخواند و به جنگ خوارج فرستاد و معن بسیاری از آنان را به قتل رسانید و جمع آنان را پراکنده کرد. با این وصف خود معن نیز در کاخ مجلل خود به طور ناگهانی مورد هجوم خوارج قرار گرفت و کشته شد. پس از آن یزید بن مزید - برادر زاده معن - به تعقیب خوارج پرداخت و تعداد زیادی از آنان را به قتل رسانید. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۸۰)

در شمال آفریقا هم خوارج دست به شورش های گسترده زدند. آنان برخی از قبایل بربر را که متأثر از عقاید آنان بودند، جذب و حکومتی هایی در آنجا تاسیس کردند. نخستین آنها حکومت بنی مدرار در سجماسه با مذهب صفریه بود. بنی مدرار در سال ۱۴۰ ق. در جنوب مغرب دور در منطقه ای شبه صحرائی، تشکیل شد. این حکومت از برجسته ترین حکومت های مستقل خوارج به حساب می آید که در دوره منصور تاسیس شد و ۱۴۰ سال ادامه یافت و به ثروتمندی و داشتن موقعیت تجاری مهم، مشهور بود. حکومت دیگر خوارج، اباضی مذهب و منسوب به عبدالله اباضی مرّی بود که در سال ۱۴۴ ق. در مغرب میانه ایجاد شد. بنیانگذار آن عبدالرحمان بن رستم معروف به امام بود که نژادی ایرانی داشت. پایتخت این حکومت شهر "تاهرت" بود که عبدالرحمان آن را در سال ۱۵۰ ق. بنیان نهاد. جانشینان او بیش از ۱۳۰ سال در آنجا حکومت کردند. (طقوش، ۱۳۸۷: ۵۲-۵۳)

### تشکیل حکومت اموی در اندلس

اندلس<sup>۱</sup> را مسلمین در سال های ۹۱ و ۹۲ تسخیر کردند و آن را تا سال ۱۳۸ق. مانند سایر ممالک اسلامی، از طریق حکامی که به آنجا می فرستادند اداره می کردند. در میان چند تن از خاندان اموی که از قتل عام عباسی نجات یافتند، یکی از نوادگان هشام بن عبدالملک (۱۵۰-۱۲۵ق.) دهمین خلیفه اموی به نام عبدالرحمان بن معاویه بن هشام بود که در ابتدا قصد داشت در مغرب حکومتی تأسیس کند که با مخالفت استاندار افریقیه، عبدالرحمان بن حبيب فهری، رو به رو شد؛ از این رو به اندلس که اوضاع نا آرامی داشت، روی نهاد و با بهره گیری از دشمنی های میان اعراب شمالی و جنوبی و همچنین رقابت و خصومت میان اعراب و بربر به کمک غلام خود بدر توانست بر اوضاع مسلط شود و حکومت امویان اندلس را بنا نهاد. (۱۳۸ق.) عبدالرحمان به عبدالرحمان داخل نیز شهرت دارد. مرکز امویان اندلس قرطبه بود و هر چند منصور تلاش بسیار نمود تا حکومت آنان را براندازد؛ اما موفق نشد و این حکومت تا سال ۴۲۲ق. دوام داشت. (آیتی، ۱۳۷۶: ۴۰-۵۵/جیوسی، ۱۳۸۰: ۷۳-۷۷)

### ولایتعهدی مهدی

از رخدادهای تاثیرگذار در دوران منصور، خلع برادر زاده اش، عیسی بن موسی از ولایتعهدی و گرفتن بیعت برای فرزندش، مهدی بود. با وجود آن که موسی چندین بار حکومت منصور را نجات داد، منصور در صدد خلع او برآمد و چون عیسی بدین کار راضی نمی شد به هر وسیله ای متوسل می شد و در میان جمع، وی را سرزنش می کرد و دستور می داد خاک بر سرش بریزند و یکبار مسمومش کرد و حتی یک روز عیسی و فرزندش را احضار کرد و فرمان داد که فرزند را در حضور پدر خفه کنند و چون مامورین شروع به کار کردند، عیسی تسلیم شد و بدین ترتیب، منصور فرزندش مهدی را به جانشینی خود برگزید (خضری، ۱۳۷۸: ۳۱) و چنین مقرر شد که مهدی ولیعهد اول و عیسی بن موسی ولیعهد دوم باشد. منصور پس از تقریباً ۲۲ سال خلافت پر از حوادث در سال ۱۴۸ق بر اثر سوء هاضمه درگذشت. وی را به علت دقت یاد در رسیدگی به حساب عاملان و سختگیری های مالی، منصور دوانیقی یا ابوالدوانیق نیز می گفتند. (فیاض، ۱۳۷۰: ۲۱۳)

<sup>۱</sup> - کشورهای اسپانیا و پرتغال امروزی که اقوام واندال در آنجا حکومت داشتند.



محمد بن عبدالله ملقب به مهدی که بنابه وصیت پدرش در سال ۱۵۸ق. به خلافت رسید، در سال ۱۲۶ق. در دهکده حمیمه متولد شد. منصور به آموزش او توجهی ویژه داشت و از ۱۰ سالگی که پدرش به خلافت رسید، تحت تعلیم و تربیت مخصوص قرار گرفت و از این رو وی را به مفضل ضبی که ادیب و شاعر بود، سپرد و مفضل او را به علم و ادب علاقه مند کرد. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۸-۵۹) مهدی در نوجوانی عهده دار مسئولیت های مهمی شد، از جمله به مأموریت های مهم نظامی اعزام و به مقام های مهم اداری منصوب شد.

### اصلاحات مهم

دوران خلافت مهدی، دوره انتقال از خشونت و سرکوب خلفای پیشین بنی عباس به دوره اعتدال خلفای بعدی بود. مهدی نسبتاً روحیه ای آرام داشت و نرمخوی بود و از آرامشی که در نتیجه مهابت پدرش برقرار شده بود، بخوبی بهره جست. وی علویانی را که پدرش به حبس انداخته بود، آزاد کرد و برای آن هدایا و مقرری هایی تعیین کرد. به دوران وی زندان ها گشوده شد و غیر از زندانیان خطرناک، بقیه آزاد شدند. برای جدامیان و نیازمندان مقرری تعیین کرد تا گدایی نکنند. علاوه بر اینها شبکه ای از راههای تجاری ایجاد کرد که به بغداد منتهی می شد. راه مکه را آباد و بناها و رباط های فراوان با حوضچه هایی از آب ایجاد کرد. به وسعت مسجدالحرام افزود و میان مدینه و مکه و یمن دستگاه برید برقرار نمود و برای امنیت راهها، نگهبانی دایر نمود. در نتیجه این اقدامات، امنیت گسترش یافت و شهرها آباد شد. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۹۳-۳۹۴)

### جنبش زنداقه

زندیق معرب "زندیک" واژه ای فارسی و به معنی پیروان زند است. این کلمه در دوره ساسانی به پیروان مانی اطلاق می شد و پس آن برای افراد ملحد و بی دین به کار رفت (لغتنامه دهخدا، بی تا: ذیل واژه زندیق) پدیده زندیق ها در دوره امویان در جامعه اسلامی انتشار یافت و فعالیت آنان در دوران اول عباسی شدت گرفت و این کلمه در اصل برای پیروان ادیان زرتشتی و مانوی به کار رفت و سپس تعمیم یافت و ملحدان و شکاکان در دین را در

برگرفت. آنگاه این لفظ توسعه یافت تا این که شعوبیه راهم شامل شد. پس از آن، عباسیان این اصطلاح را برای سرکوب سیاسی ها یا دینداران مخالف به کار گرفتند و از این رو خلفا و کارگزاران آنان، گاه برای نابود کردن دشمنان خود، آنان را به این تهمت گرفتار می ساختند. (طوقش، ۱۳۸۷: ۷۵)

تفکر زندقه متأثر از مانویه و دهریه به شمار می رفت؛ زیرا زنداقه نیز مانند دهریون معتقد بودند که جهان همواره بوده و فنا ناپذیر است و زندگی انسان در همین جهان به پایان می رسد. از این گذشته، زنداقه، منکر نبوت بودند و پیامبران را طعن می زدند و اعتقادات آنها را به تمسخر می گرفتند و از این رو فقها چنین افرادی را کافر و زندیق می خواندند. از آنجا که زنداقه لذت جویی و بی بندوباری را مجاز می دانستند، افکارشان در میان درباریان عباسی رواج یافت و از زمان منصور، عده ای از افراد طبقات نزدیک به دستگاه خلافت به افکار آنان گرایش یافتند، از آن جمله، مطیع بن ایاس، ندیم فرزند خلیفه و داود پسر روح بن حاتم، والی بصره و دوتن از پسران ابو عبیدالله، وزیر مهدی عباسی به زندقه متهم شدند و همچنین عبدالله بن مقنع، نویسنده مشهور نیز به این اتهام گرفتار و به قتل رسیدند. (طبری، ج ۴، بی تا: ۵۶۱-۵۶۲)

مهدی عباسی دریافت، خطر انتشار افکار زنداقه، دین و حکومتش را تهدید می کند و از این رو در صدد غلبه بر آنان برآمد و تلاش زیادی در این راه نمود و از طریق حملات سازمان دهی شده، در همه جا به تعقیب آنان پرداخت و هر جا که زندیقی یافت می شد، آنان را احضار کرده، پس از شکنجه به قتل می رسانید. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۰۱) مهدی حتی دیوانی مختص زنداقه برای مبارزه و نابود کردن آنان تاسیس کرد که مسئول آنان را "صاحب زنداقه" نامیده می شد. (جهشیاری، ۱۹۳۸: ۶۵)

### شورش مقنع

هاشم بن حکیم که در روستای کازه از توابع مرو به دنیا آمد، به علت استفاده از نقابی از طلا، مقنع لقب یافت. وی به دعوت عباسی پیوست و از جمله یاران و فرماندهان ابومسلم شد و مدتی نیز دبیر عبدالجبار، جانشین ابومسلم بود. (نرخسی، ۱۳۶۳: ۹۰) مقنع در کنار ابو مسلم نقشی فعال و موثر در دعوت عباسی ایفا کرد، ولی پس از قتل ابومسلم

که خیانتی آشکار در حق یاران نهضت بود، بشدت از عباسیان روگردان شد و آهنگ انتقام از اعراب و مسلمانان و نابودی اسلام کرد. مقنع در ابتدا ادعای پیامبری و سپس ادعای خدایی می کرد. می گفت: خدا پس از آفرینش آدم و حلول در وی و دیگر پیامبران و حضرت محمد (ص) و علی (ع)، آنگاه در فرزندانش در آمد و در ابومسلم و پس از آن در وی (مقنع) حلول کرد و گفت به صورتها می شوم که بندگانم تاب دید مرا چنان که هستم ندارند و هر که مرا ببیند از تاب نورم بسوزد. مقنع نماز، زکات و روزه و حج را برداشت و مال و زن را بر مردم مباح کرد. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۱۱۴)

با این که سخنان او شگفت و خطرناک بود به شیوه ای که از دعوت عباسیان آموخته بود، دعوتگرانی به سراسر خراسان و ماوراءالنهر فرستاد و مردم را به پذیرش عقاید خود دعوت کرد و توسط مبلغانش به مردم پیغام داد که مردگان را زنده می کند و یارانش را به بهشت جاودان می برد؛ در نتیجه، گروههای بسیاری از موالی روستاهای خراسان و ماوراءالنهر و گروهی از ترکان آن دیار بسرعت دعوت وی را پذیرفتند و به نشانه مخالفت با عباسیان و شعار سیاه آنان، جامه سپید برتن کردند و پرچم های سفید برافراشتند. دیری نپایید که کار سپید جامگان در خراسان و ماوراءالنهر بالا گرفت. آنها کاروان ها را غارت و شهرها و روستاها را چپاول می کردند، زنان و کودکان را به اسارت می بردند، مساجد را ویران و مسلمانان را به قتل می رسانیدند. (خضری، ۱۳۷۸: ۳۸) خلیفه، حمیدبن قحطبه، والی خراسان را مأمور سرکوب مقنع کرد، مقنع از مرو گریخت و در نزدیکی کش در دژسنام، واقع در رشته کوههای کنار دره زرافشان پناه گرفت و علیرغم این که خلیفه، سرداران دیگری را برای مقابله با مقنع فرستاد، به دلیل استحکامات و همچنین برخورداری اطراف دژ از کشتزارهای فراوان، موفق به شکست مقنع نشدند، سرانجام سعید حرشی، امیر هرات، سپید جامگان را در قلعه سنام محاصره کرد و چون محاصره به طول انجامید، بسیاری از شورشیان درخواست صلح نمودند و تسلیم صلح شدند و از این رو هنگامی که مقنع و یاران نزدیکش دریافتند، مقاومت بیهوده است، در صدد نابودی خود برآمدند و خود را در آتش افکندند تا اجساد آنان به دست سپاهیان عباسی نیفتد. (۱۶۹ق). (ابن اثیر، ج ۶، ۱۳۶۸: ۳۹ و ۵۲) با این وصف مرگ مقنع، تعلیمات او را از بین نبرد و مردمانی از ماوراءالنهر پیرو عقاید وی شدند که به نام "مقنعه" شهرت یافتند. آنان گمان می کردند که مقنع خدایی است که در هر زمان بصورتی، ظاهر می

شود. مقنیه در ترکستان و ماوراء النهر پراکنده بودند، مردار و خوک را حلال می شمردند و اگر بر مسلمانی دست می یافتند، خونش را می ریختند. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۱۱۵)

### دیگر رخدادهای مهم دوره مهدی

شورشهای دیگری نیز در دوره خلافت مهدی رخ داد که توسط سپاهیان وی شکست خوردند. یکی از این قیام ها، قیام یوسف البرم یکی از وابستگان قبیله ثقیف بود که در سال ۲۶۰ ق. در اعتراض به رفتار خلیفه و با هدف امر به معروف و نهی از منکر خروج کرد و گروهی از مردم نیز به پیروی از وی برخاستند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۹۷) یوسف بسرعت بر پوشنگ، مروالرود و طالقان دست یافت. (ابن اثیر، ج ۶، ۱۳۶۸: ۴۳) مهدی، یزید بن مزید شیبانی را به مقابله او فرستاد و یزید پس از چندین نبرد، یوسف را شکست داد و اسیر کرد و نزد مهدی به بغداد فرستاد و مهدی او را به قتل رسانید و جسد او را به دار آویخت. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۳۹۷-۳۹۸)

شورش عبدالسلام یشکری از جمله دیگر رخدادهای این دوره بود که در سال ۱۶۰ ق. در جزیره رخ داد. عبدالسلام که مذهب خارجی داشت به همراه پیروان زیاد خود، چندین بار سپاه اعزامی بغداد را شکست داد تا این که خلیفه در سال ۱۶۲ ق. شیب بن جراح المروزی به جنگ وی فرستاد و شیب سپاه عبدالسلام را در هم شکست و پس از تعقیب او سرانجام در قنسرین وی را به قتل رسانید. (ابن اثیر، ج ۶، ۱۳۶۸: ۴۸)

در دوره مهدی رومیان به شهرهای مرزی مسلمین هجوم بردند و مرعش را تصرف کرده و ویران و بسیاری از مردم آن را به قتل می رسانیدند، به تلافی آن حسن بن قحطبه فرمانده سپاه عباسی، به سرزمین های روم حمله برد و تعدادی از شهرهای آنان را ویران نمود. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۰۴-۴۰۵)

مهدی در سال ۱۶۹ ق. در ماسبذان در بلاد عراق عجم هنگام شکار آهو با اسب خود در ویرانه ای سقوط کرده، در اثر آن در گذشت. (امیرعلی، ۱۳۶۶: ۲۳۹-۲۴۰)

هادی عباسی (۱۶۹-۱۷۰ ق.)

موسی، ملقب به هادی که ولیعهد اول پدر بود، پس از پدرش مهدی در بیست و پنج سالگی به خلافت رسید. مهدی در اواخر عمر قصد داشت تا هارون (ولیعهد دوم) را در کار جانشینی مقدم کند که او را برای این منصب شایسته تر می دانست و به علاوه هارون، بسیار مورد علاقه مادرش خیزران بود که در مهدی نفوذ فراوان داشت؛ اما مرگ امانش نداد تا قصد خود را عملی کند. هارون که مردی خردمند بود به محض شنیدن خبر مرگ پدر با برادر بیعت کرد (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۶۲) و چون در گرگان حضور داشت، از بزرگان خاندان عباسی و سران سپاه برای هادی بیعت گرفت و گزارش آنرا برای هادی نوشت. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۰۶) با این وصف، هادی در صدد خلع هارون از ولایتعهدی بود و می خواست فرزند خردسال خود جعفر را به ولایتعهدی برگزیند؛ علی رغم در تنگنا گرفتن و سختگیری علیه هارون با تدبیر یحیی بن خالد برمکی این کار انجام نپذیرفت. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۶۳-۶۴)

#### قیام حسین بن علی (شهید فخر)

هادی، سنگدل، تندخو و سرسخت بود (مسعودی، ج ۲، ۱۳۵۷: ۳۳۰) و نسبت به مخالفان خود بی گذشت. وی بر علویان سخت می گرفت و هدایا و مقرری آنان را قطع کرد و بر آنان جاسوس گماشت و به کارگزارانش دستور داد آنان را تحت نظر بگیرند و نسبت به آنان سختگیری کنند. علویان ناراضی از آزار هادی در سرزمین حجاز به حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی (ع) که خلقی نیکو و روشی پسندیده داشت مراجعه کردند و او را به قیام علیه عباسیان تشویق نمودند.

به هنگام حج تعداد بسیاری از شیعیان عراق به مدینه رفتند و با حسین ملاقات کردند. وی وضع دشوار علویان را برای آنان شرح داد و آنان با وی بیعت کردند و وعده دادند که در موسم حج سال بعد قیام نمایند؛ (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۰۷) اما به علت ظلم بیش از حد عباسیان، علویان زودتر از موعد مقرر دست به قیام زدند. آنان در ذی قعدة ۱۶۹ ق. قیام کردند و حسین در مدت ۱۱ روز مدینه را به تصرف درآورد و زندانیان را آزاد نمود و مسجد نبوی را مرکز حرکت قرار داد. برخی از مردم مدینه با وی بیعت کردند؛ اما پاسخی مثبت از سوی بسیاری از آنان دریافت نکرد (طبری، ج ۴، بی تا: ۵۹۶-۵۹۸) که گویا ناشی از ترس از خلیفه بود. حسین پس از تصرف مدینه آهنگ

مکه نمود و در نزدیکی مکه در مکانی به نام فحّ اردو زد. (ابن طقطقی، ۱۳۴۰: ۱۹۰) مکی ها دعوتش را بی پاسخ گذاشتند. در این هنگام سپاه عباسی به منطقه فحّ رسیده بود و دو سپاه در برابر هم قرار گرفتند و با وجود پایداری حسین و یارانش که تعداد آنان را تا چهار هزار نفر نوشته اند؛ (مسعودی، ج ۲، ۱۳۵۷: ۳۳۲) اما در نهایت شکست خوردند و حسین و پیروانش به قتل رسیدند. (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۳۰۰) بدین ترتیب، بار دیگر، تلاش علویان برای دستیابی به خلافت با اقدام سرکوب گرانه عباسیان ناکام ماند. علویان این فاجعه را پس از حادثه کربلا، غمبارترین حادثه تاریخ به شمار آوردند و درسوگ شهیدان فحّ، مرثیه ها سرودند. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۵۷: ۳۳۲)

دوره خلافت هادی بسرعت پایان یافت و وی در ربیع الاول سال ۱۷۰ ق. در حالی که تنها ۱۴ ماه خلافت کرد، درگذشت. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۰۹)

هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ق.)

ابوجعفر هارون بنابه وصیت پدرش مهدی، پس از مرگ برادرش هادی به خلافت رسید. در ۱۶۳ هجری قمری هنگامی که هارون بیش از ۱۴ سال نداشت، مهدی او را با لشکری مجهز به جنگ بیزانس فرستاد. باردیگر نیز وی را به همراهی ربیع حاجب به جنگ بیزانس فرستاد. در این جنگ سپاه بیزانس شکست خورد و سردار آن کشته شد. و شاید به خاطر موفقیت او در این سفر بود که مهدی او را پس از هادی ولیعهد ساخت و از بزرگان و فرماندگان سپاه برای او بیعت گرفت. در ۱۶۹ هجری قمری مهدی تصمیم گرفت که هادی را از ولایت عهدی خلع کند و هارون را پس از خود ولیعهد سازد. هادی در این هنگام در گرگان بود درخواست پدرش را نپذیرفت و مهدی خود عازم گرگان شد، ولی در میانه راه درگذشت. پس از آن که هادی به خلافت رسید، تصمیم گرفت که هارون را به استعفا از ولایت عهدی مجبور کند. در این موقع یحیی برمکی پیشکار و مدبّر امور هارون بود و با مهارت و تدبیر جلوی تصمیم هادی را گرفت. یکی از کسانی که در دربار از هارون طرفداری می کرد، خیزران بود. خیزران که در زمان شوهرش مهدی در کارها دخالت می کرد و امید داشت در زمان پسرش هادی نیز در امور خلافت دخالت کند، از طرف هادی از این کار منع شد و این امر بر او گران آمد و به چاره جویی پرداخت و چنان که نوشته اند، در

مرگ هادی بی تأثیر نبوده است. (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۱۷۴) البته مسعودی، دخالت خیزران در مرگ هادی را رد می کند. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۳۳۸) به هر حال پس از مرگ هادی، هارون بی درنگ بر مسند خلافت نشست و اداره امور خلافت را به یحیی سپرد و او را وزیر خود کرد، و خیزران نیز دخالت خود را در امور از سر گرفت و تا هنگام مرگ (۱۷۳ هـ. ق) به دخالت خود ادامه داد. دوران خلافت هارون اگرچه به شکوه و جلال شهرت یافت، اما در حقیقت دوران بیست و چهار ساله خلافت او خالی از اضطراب و اختلال نبوده است و در شرق و غرب خلافت عباسی جنبش های استقلال طلبی و تجزیه طلبی آغاز شد و این جنبش ها مقدمه ای بود، برای تجزیه واقعی امپراطوری بزرگ اسلامی. علویان که مورد بی مهری خلافت بودند به مخالفت خود همچنان ادامه دادند و علیه آنان سر به قیام برداشتند. در ۱۸۷ ق. هارون بر برامکه خشمگین شد و دستور قتل جعفر برمکی و حبس یحیی برمکی و فضل برمکی را صادر، و همه املاک و اموال برمکیان ضبط شد. هارون چنان اهل تدبیر و دوراندیشی نبود، و این امر را می توان از به جانشینی تعیین کردن همزمان سه پسرش امین و مامون و قاسم دریافت. در ۱۹۲ ق. هارون برای سرکوب شورش خوارج، عازم خراسان شد و یک سال بعد در سناباد توس درگذشت. وی به خلافت رسیدن خود را مدیون مادرش خیزران که بسیار به او علاقه داشت و همچنین کوشش های یحیی بن خالد برمکی بود. از این رو پس از آغاز خلافتش وزارت را به یحیی سپرد. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۵۷: ۳۴۴)

### قیام علویان

هارون در ابتدای خلافت در صدد برآمد تا سیاست خشن هادی در برابر علویان را جبران کند و از این رو با ایشان ملایمت و همدردی نشان داد، به آنان امان داد و علویان ساکن بغداد را مورد تفقد قرار داد و والی مدینه را که ایشان را مورد آزار قرار داده بود، برکنار کرد؛ (طوقوش، ۱۳۸۷: ۸۹) اما این روش چندان دوامی نداشت.

دوتن از رهبران علوی که از واقعه فحّ نجات یافتند؛ یکی یحیی بن عبدالله بن حسن که به سرزمین دیلم رفت و دیگری ادريس بن عبدالله به سوی افریقيه روی نهاد. یحیی بن عبدالله برادر نفس زکیه و از داعیان و مبلغان او پس از شکست برادر و واقعه فحّ، به دیلم رفت و مردم آنجا را به امامت خود دعوت کرد (اصفهانى، ۱۳۸۵: ۳۹) و به فرمانروای دیلم شهرت یافت. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۱۴۰)

مردم با اشتیاق بسیار به گرد او جمع شدند و در نتیجه، یحیی در سال ۱۷۶ق با اعلان قیام، حکومت عباسی را تهدید و موجب آشفتگی هارون شد. (طبری، ج ۴، بی تا: ۶۲۸) دوری منطقه دیلم از بغداد و حمایت مردم، سبب نیرومندی یحیی شد. هارون برای سرکوب وی، امارت خراسان (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۱۱) و طبرستان را به فضل بن یحیی برمکی سپرد و او را با پنجاه هزار سپاهی برای مقابله با یحیی گسیل کرد. (ابن طقطقی، ۱۳۴۰: ۲۶۵) فضل با یحیی به گفتگو پرداخت و سرانجام وی را به صلح متمایل کرد و هارون هم به خط خویش امان نامه ای با تایید قاضیان و بزرگان بنی هاشم به همراه هدایای بسیار به یحیی داد و یحیی به همراه فضل نزد هارون رفت و مورد استقبال گرم وی قرار گرفت. (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۳۱۲)

گویا خلیفه از اهداف یحیی مطمئن نبود و اطرافیان نیز موجب تیرگی روابط میان خلیفه و او شدند. و پس از مدتی در اثر سعایت، سخن چینان، هارون در صدد ابطال امان نامه برآمد و بعضی از فقیهان به صحت امان نامه فتوا دادند و بعضی دیگر رأی به ابطال آن دادند و هارون امان نامه را ابطال و یحیی را به قتل رسانید. (همان: ۳۱۳-۳۱۶)

اما ادريس بن عبدالله، پس از واقعه فنج ابتدا به مصر و سپس به منطقه طنجه در مغرب رفت و در آنجا بربران قبیله زناته، ادريس را به اعتبار علوی بودنش به پیشوایی برگزیدند و ادريس با یاری گرفتن از آنان، نخستین حکومت مستقل را که نخستین دولت علوی نیز بود، به نام ادیسیان در فاس بنیان نهاد. (خضری، ۱۳۸۷: ۴۵) این حکومت، نفوذ عباسیان را در شمال آفریقا تهدید کرد، از این رو هارون در صدد مقابله با آن برآمد؛ اما به علت فاصله زیاد و اشتغال به جنگهای داخلی از این کار منصرف شد و برای رهایی از ادريس دست به نیرنگ زد و بنابه پیشنهاد یحیی برمکی، سلیمان بن جریر، معروف به شماخ را مامور کشتن ادريس کرد. شماخ نزد ادريس رفت و با ادعای این که طبیب و از شیعیان است در ردیف خاصان ادريس درآمد و در فرصت مناسب وی را مسموم و به قتل رسانید (۱۷۷ق). و سرپرستی برید مصر را جایزه گرفت. (طبری، ج ۴، بی تا: ۶۰۰)



پس از در گذشت ادريس که از وی به عنوان نخستین شهید اهل بیت در آن سوی جغرافیای اسلام یاد می کنند، پیروان او در انتظار تولد نوزاد او ماندند و پس از تولد نامش را ادريس نهادند. ادريس یازده ساله بود که امور حکومت را به دست گرفت و به عنوان خلیفه با وی بیعت کردند. (ناصری طاهری، ۱۳۸۵: ۳۸)

با افزایش خطر ادريسيان، هارون، ابراهيم بن اغلب را در سال ۱۸۴ق. به عنوان والی افریقيه برگزید تا مانع پیشروی ادريسيان به سمت شرق شود؛ (لین پول، ۱۳۸۹: ۳۰) اما وی زمینه ایجاد حکومت اغلییان را فراهم آورد و پس از آن اعلان استقلال کرد. (۱۸۴ق.) ابراهيم بن اغلب در نزدیکی قیروان شهری به نام عباسیه بنا کرد و آن را به عنوان مرکز خود برگزید. وی تلاش خود را صرف سرکوب شورش های خوارج و آشوبگران بربر نمود و با ادريسيان روش مسالمت آمیز درپیش گرفت. (ابراهيم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۱۹۴)

جانشینان ابراهيم در سایه آرامش نسبی که وی برایشان فراهم کرد به توسعه مرزهای زمینی و دریایی خود پرداختند و حتی جزایر سیسیل را هم به تصرف خود در آوردند. امارت اغلییان در افریقيه به علت توجه آنان به کارهای عمرانی، فرهنگی و مذهبی از جمله بنای مساجد، حفر ترعه ها و قنوات و دیگر کارهای عام المنفعه مقبولیت عام یافت. اغلییان در زمان زیاده الله سوم، توسط فاطمیان سقوط کردند. (همان، ۱۹۲)

#### شهادت امام موسی کاظم (ع)

حضرت موسی بن جعفر (ع) در سال ۱۲۸ق. در محلی به نام ابواء بین مکه و مدینه (یا قوت حموی، ذیل واژه ابواء) به دنیا آمد و به خاطر صبر و شکیبایی و فرونشاندن خشم در برابر دشمنان به کاظم شهرت یافت. (ابن شهر آشوب، ج ۴، بی تا: ۳۲۳) وی پس از شهادت پدر بزرگوارش امام جعفر صادق (ع) در سال ۱۴۸ق. امامت شیعیان را برعهده گرفت و از همان زمان تا پایان خلافت هادی (۱۷۰ق.) تحت نظر دستگاه خلافت عباسی بود و عرصه فعالیت های سیاسی برایش بشدت تنگ بود. ایشان به این دلیل که هر قیام و اقدامی علیه خلافت عباسی، به مصلحت شیعیان و اقتضای آن زمان نبود، بهترین راه مبارزه را نشر و تحکیم پایه های اعتقادی و علمی جامعه اسلامی تشخیص داد و به گونه ای شایسته در این مسیر گام برداشت و تشیع امامیه را محافظت و رهبری نمود. (خضری، ج ۱، ۱۳۸۷: ۲۵۹)

امام کاظم (ع) در دوران امامتش با چهار خلیفه عباسی (منصور، مهدی، هادی و هارون) معاصر بود. اما در طول دوران ده ساله آغازین امامتش که با منصور معاصر بود، بیشتر به برگزاری جلسات علمی و پرسش و پاسخ برای شیعیان مبادرت ورزید.

مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ ق.) اگرچه در ابتدا با علویان رفتار شایسته ای داشت؛ اما پس از مدتی با روی آوردن به خوشگذرانی و زیاده روی در آن، بی لیاقتی خود را اثبات نمود و بر مردم و بویژه علویان بسیار سخت گرفت. وی نخستین خلیفه ای بود که امام کاظم (ع) را به بغداد فراخواند و به زندان سپرد؛ اما چندی بعد به دنبال یک رویا آن حضرت را آزاد کرد. دوره کوتاه هادی (۱۶۹-۱۷۰ ق.) نیز سختگیری بر علویان شدت یافت. هارون در اوایل حکومت خود، چندان مزاحم امام و شیعیان نمی شد. اگرچه بارها آن حضرت را احضار کرد، اما با مسالمت و احترام با او رفتار کرد. با این وصف، پس از مدتی، هارون سختگیری های خود را نسبت به علویان و امام آغاز کرد و بر شدت آن افزود تا آنجا که سوگند خورد، خاندان و فرزندان ابوطالب و شیعیانش را خواهد کشت. (همان: ۲۵۹-۲۶۳)

امام برای آخرین بار در ۱۷۹ ق. به دستور هارون از مدینه به بصره فرا خوانده شد و زیر نظر عیسی بن جعفر حاکم آنجا قرار گرفت و چندی بعد امام را به بغداد بردند و ترد سندی بن شاهک داروغه ی بغداد افکندند تا آن که در سال ۱۸۳ ق آن حضرت به شهادت رسید؛ پس آن به دستور هارون فقیهان و قاضیان را بر سر جنازه آن حضرت حاضر کردند تا آنان ببینند که آثار جراحی و اختناق در بدن او نیست. سپس پیکر پاک او را در مقابر قریش به خاک سپردند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۱۹-۴۲۰)

#### سقوط برمکیان

برمکیان خاندانی ایرانی بودند که بنا بر روایاتی کهن، سرپرستی معبد بودایی نوبهار در بلخ را بر عهده داشتند. (بووا، ۱۳۵۲: ۳) خاندان برمک در اواخر قرن اول قمری به دین اسلام گرویدند. خالد بن برمک، نخستین فرد این خاندان بود که به دربار عباسی راه یافت و فرماندهی بخشی از سپاه ابو مسلم را بر عهده گرفت و به علت توانمندی مالی و اداری و برتری عقلی، نظر سفاح را به خود جلب کرد و خلیفه مسئولیت دیوان خراج و جُند (سپاه) را به وی

واگذار کرد. (جهشپاری، ۱۳۵۷: ۱۱۰) پس از قتل ابو سلمه خلّال، سفاح، خالد را به وزارت منصوب کرد، بی آنکه نام وزیر بر وی نهاد (ابن طقطقی، ۱۳۴۰: ۱۸۴) خالد در ماجرای خلع عیسی بن علی از ولایتعهدی، کفایت و تدبیر خود را نشان داد و در نتیجه، تقرب بیشتری یافت. خالد در مأموریت های نظامی زمان مهدی در ایران با دستیابی بر خزاین حاکمان ثروتی فراچنگ آورد. پس از درگذشت خالد در سال ۱۶۹ق. فرزندش یحیی جای او را گرفت. وی که همواره در کنار پدر و به مناصب متعددی را برعهده گرفته بود، تجربیات زیادی را به دست آورده بود. وی در زمان خلافت مهدی، مربی هارون شد و در دوره خلافت هادی به سبب دفاع از حق ولیعهدی هارون، مورد خشم هادی قرار گرفت و به زندان افتاد، (طبری، ج ۴، بی تا: ۶۵۵) و از این رو هارون که وی را پدر خطاب می کرد، وزارت تفویض را به وی سپرد و به او قدرتی نا محدود داد تا آنجا که همه دیوان ها در دست او بود و هر دو وزارت (تنفیذ و تفویض) را با هم داشت. افزون بر همه، امتیازهایی جدید به او داد. (جهشپاری، ۱۹۳۸: ۱۳۴)

یحیی به کمک فرزندان، جعفر، فضل، موسی و محمد، هفده سال (۱۷۰-۱۸۷ق.) حکومت عباسی با نهایت صداقت و لیاقت و استعداد فوق العاده به هارون و حکومت عباسی خدمت کردند. مردم در نعمت و کامرانی بودند، دولت قوی و ثروتمند شد و درآمد کشور افزایش یافته بود و اقسام پیشه و هنر در همه جا رو به ترقی و توسعه بود. (امیرعلی، ۱۳۶۶: ۲۴۸) حفربسیاری از ترعه ها و ساختن بسیاری از مساجد و ساختمانهای همگانی از برکت وجود برمکیان بود. (حتی، ۱۳۸۰: ۳۷۳)

از میان چهار فرزند یحیی، فضل و جعفر موقعیت ویژه ای داشتند. فضل برادر شیرین خلیفه بود. هارون نظارت بر تربیت فرزندش امین را به او سپرد و او را به برخی از مقام های اداری و فرماندهی به ویژه در شرق منصوب کرد، به گونه ای که نهضت اقتصادی و عمرانی را محقق و امنیت را برقرار نمود، اما جعفر به علت نرمخویی، همنشین مخصوص و پیشکار ویژه هارون شد و وی را شب و روز همراهی می کرد. وی بیش از همه برمکیان با او مرتبط بود. هارون او را برادر می نامید و زیر یک سقف با وی زندگی می کرد. او را ناظر بر ضرابخانه و برید نمود و به علاوه دستور داد تا نام او را بر سکه های درهم و دینار حک کنند و استانداری استان غرب از شهر انبار تا افریقیه، افزون بر خراسان، سیستان، طبرستان، ارمنستان و آذربایجان را به او سپرد. (طوقوش، ۱۳۸۷: ۹۵)

قدرت و شکوه و ثروت افسانه ای خاندان برمک به تدریج حس رقابت و حسادت بزرگان عرب را برانگیخت و موجب دشمنی آنان با برمکیان و سعایت ایشان نزد خلیفه شد. سرانجام این دشمنی ها موثر افتاد و خلیفه را نسبت به خاندان برمکی بدگمان ساخت و او را بر نابودی برامکه مصمم کرد. هارون در آخر محرم سال ۱۸۷ ق. مسرور خادم را به همراه عده ای از غلامان بر سر جعفر بن یحیی فرستاد تا او را به قتل رسانند و سرش را نزد او آوردند؛ همچنین فرمان داد تا یحیی و فضل و دیگر برمکیان را به زندان افکندند و اموال و دارایی آنان را مصادره کردند. بدین گونه برمکیان پس از سال ها خدمتگذاری، قربانی خشم و حسد خلیفه و نزدیکان او شدند. با سقوط این خاندان، راه برای نفوذ عناصر نالایقی چون فضل بن ربیع و علی بن عیسی بن ماهان به دربار خلافت باز شد و در نتیجه آن، ضعف و فساد، دستگاه اداری دولت عباسی را فراگرفت. (خضری، ۱۳۷۸: ۴۸) به گفته مسعودی، پس از سقوط برمکیان خلافت عباسی رو به ضعف نهاد و همه دریافتند که اداره امور توسط هارون چقدر ناقص و حکومت او تا چه پایه فاسد است. (مسعودی، ۱۳۵۷: ۲۰۰)

فضل بن ربیع، حاجب هارون که در سقوط برمکیان نقش مهمی داشت به جای یحیی برمکی به وزارت منصوب شد و سوء اداره امور سبب شد تا مردم از فقدان برمکیان متأسف شوند. (بووا، ۱۳۵۲: ۱۳۳)

بین مورخان درباره علت سقوط برمکیان اختلاف نظر وجود دارد. هرچند بعضی ازدواج جعفر با عباسه، خواهر خلیفه و صاحب فرزند شدن آنان بدون اطلاع خلیفه و یا آزاد کردن یحیی بن عبدالله حسنی توسط فضل بدون اجازه هارون را از علل خشم خلیفه نسبت به برمکیان و در نهایت نابودی آنان می دانند؛ اما سخن ابن خلدون درباره علت سقوط برمکیان به حقیقت نزدیکتر است، وی می نویسد: تمام مشاغل مهم در دست خویشاوندان و دست پروردگاران یحیی قرار داشت، به طوری که همیشه برمکیان، معتبرترین مشاغل لشکری و کشوری دربار عباسیان را برعهده داشتند و هرکس را که از آنان نبود از کار دور می داشتند. بزرگان برای آنان هدایایی می فرستادند و احتراماتی معمول می داشتند که بیشتر از احتراماتی بود که برای خلیفه می نمودند و زندگی پر از تجمل برمکیان نیز باعث تحقیر هارون می شد و آنان چنان ثروت دستگاه خلافت را در اختیار گرفته بودند که خلیفه هم برای گذران امور خود، ناچار بود، دست به سوی آنان دراز کند. (ابن خلدون، ج ۱، ۱۴۰۸: ۲۱-۲۲) این موضوع نه تنها حسادت گروهی از

اعراب بویژه کسانی چون فضل بن ربیع، حاجب را که سودای وزارت داشت، برانگیخت، بلکه مایع نگرانی هارون رشید نیز بود. فضل بن ربیع با انگشت نهادن بر اتکای مالی خلیفه به برمکیان و رفتار آمرانه یحیی به هنگام زیاده روی هارون در آزمندی و صرف مال در تضعیف قدرت آنان کوشید. (جهشیاری، ۱۹۳۸: ۲۰۱) اتهام کفرو زندقه و حمایت از ملحدان و مخالفان و مدعیان خلافت عباسی نیز در سقوط برامکه بی تاثیر نبود. (ابن خلکان، ج ۱، ۱۹۷۷: ۳۳۷)

### جنگ های خارجی یا غزوات

درگیری میان مسلمانان و رومی ها در دوران هارون ادامه یافت. این درگیری ها بدون این که اوضاع دو طرف را تغییر دهد، پایان یافت و خلیفه به گرفتن جزیه بسنده کرد؛ اما این برخوردها برتری نظامی مسلمانان را آشکار کرد. هارون از آغاز خلافتش به سنگربندی مناطق مرزی مجاور سرزمین روم و تقویت سپاه عباسی مرزبان در آنجا همت گماشت. وی علاقه داشت، همزمان دو سیاست تهاجمی و دفاعی را به طور موازی به کار گیرد. در آن طرف، رومی ها نیز خطوط دفاعی در برابر مرزهای اسلامی ایجاد کردند و آن را زیر نظر فرماندهان بزرگ قرار دادند که سلسله کوه های طوروس را در بر می گرفت و از فرات تا قیلیقیا در آسیای صغیر ادامه می یافت.

پس از پایان یافتن سنگربندی ها، درگیری های نظامی طرفین آغاز و جنگ های تابستانی فعال شد. عباسیان از هر فرصتی برای افزایش فشار نظامی استفاده کردند. هارون مقر اقامتش را در یکی از مراحل درگیری به رقه انتقال داد تا به صحنه درگیری نزدیک باشد و شخصاً در برخی از حملات تابستانی شرکت کرد. امپراتور ایرین که خود را در برابر مسلمانان ناتوان دید، درخواست صلح نمود که با پذیرش خلیفه مواجه شد. به موجب این صلح که در سال ۱۸۳ق. محقق شد، بر صلح چهار ساله، تبادل اسرا و پرداخت جزیه سالانه تو سط رومی ها به توافق رسیدند. (طوقوش، ۱۳۸۷: ۹۸-۹۹)

این صلح تا سال ۱۸۷ق. ادامه داشت و در این سال ایرین با توطئه ای از سلطنت برکنار و نقفور اول به سلطنت روم رسید. وی که تصور می کرد، توان مقابله با سپاه عباسی را دارد، نامه ای توهین آمیز به هارون نوشت و از پرداخت جزیه امتناع کرد و حتی خواستار پس گرفتن مبالغی شد که امپراتور سابق پرداخت کرده بود، این مسأله خشم شدید

هارون را برانگیخت (ابن اثیر، ج ۶، ۱۳۶۸: ۱۸۵) و پس از ارسال نامه شدیدالحن مبنی بر این که پاسخ نامه را خواهی دید به سرزمین های روم حمله ور شد، نفقور که خود را در برابر این هجوم ناتوان دید، به ناچار پیشنهاد صلح و پرداخت خراج سالانه نمود و هارون با پذیرش آن به سرزمینش برگشت. (۱۸۷ ق.). (طبری، ج ۴، بی تا: ۶۶۹)

نفقور بار دیگر با ارزیابی نادرست توان نظامی عباسیان، پیمان شکست و در سال ۱۹۰ ق. به شهرهای عین زربه، کنیسه السوءاء و آذنه حمله کرد و به علاوه بر طرطوس تسلط یافت و مرعش را محاصره کرد. سرمای شدید هوا و بارش برف مانع هجوم مسلمانان به رومی ها شد؛ اما پس از رفع موانع، هارون تصمیم گرفت از امپراتور انتقام بگیرد و از این رو، حمله ای سنگین را رهبری کرد و با عبور از مرزها در عمق خاک روم پیشروی کرد و با فتح هرقله و طوانه نیروی نظامی به سمت آنکارا گسیل کرد. نفقور که بار دیگر خود را ناتوان دید، پیشنهاد صلح داد و هارون هم آن را پذیرفت.

شرایط صلح به شرح ذیل بود:

- ۱- نفقور سالانه مبلغ سیصد هزار دینار به دولت عباسی بپردازد.
  - ۲- از تجدید بنا یا ترمیم دژهایی که مسلمانان خراب کرده بودند، مثل هرقله، آنکارا و دبسه خودداری کند.
  - ۳- هارون دژهای ذی الکلاع، صمله و سنان را خراب نکند.
  - ۴- پادگان های رومیان را که در تسلط اوست به آنان بازگرداند.
  - ۵- صلح به مدت سه سال ادامه یابد. (طوقوش، ۱۳۸۷: ۱۰۱)
- جنگ های هارون با رومیان به آسیای صغیر محدود نبود و در سال ۱۹۰ ق. به جزیره قبرس حمله کرد و پس از آن نیز به جزیره کرت هم هجوم برد. (امیرعلی، ۱۳۶۶: ۲۵۱)

پیروزی های مداوم عباسیان بر رومیان که نشان دهنده قدرت برتری دولت عباسی و نفوذ سیاسی و نظامی آن در پایان قرن دوم قمری بود، توجه شارلمانی، پادشاه فرانک را به خود جلب کرد. وی که از یک طرف با امریان اندلس

رابطه ای خصمانه داشت و از طرفی به طرفداری از پاپ با امپراتور روم شرقی - بیزانس - سر جنگ داشت، برآن شد تا با خلیفه عباسی رابطه دوستی برقرار نماید و از قدرت نظامی و سیاسی او برای تضعیف رقبا بویژه روم شرقی سود جوید. هارون نیز قصد داشت از شارلمانی برضد رقیبان و دشمنان مشترکشان بهره گیرد. از این رو سفیرانی به همراه هدایا و همچنین نامه هایی مبنی بر اظهار صلح و دوستی میان آنان رد و بدل شد. این روابط از سال ۱۸۱ تا ۱۹۱ ق. ادامه داشت. (حتی، ۱۳۸۰: ۳۷۶)

### شورش های دوره هارون

خوارج در خلافت هارون چندین بار طغیان کردند. یکی از این شورش ها، شورش ولید بن طریف شادی در جزیره بود که دامنه آن تا ارمنستان و آذربایجان نیز گسترش یافت و حتی به حُلوان هم رسید. هارون برای سرکوب آنان، نیرویی نظامی به فرماندهی یزید بن مزید شیبانی اعزام کرد که وی در ناحیه "حدیثه الفرات" در چند فرسخی انبار با خوارج درگیر و آنان را شکست داد. (طبری، ج ۵، بی تا: ۶۰-۶۲)

شورش حمزه آذرک یکی دیگر از شورش های خوارج در این دوره بود. وی از یاران حُضین خارجی بود و پس از مرگ حُضین با کشتن یکی از کارگزاران زورگوی عباسی، شهرت بسیار یافت و با کمک گروهی از خوارج حجاز و سیستان به سال ۱۷۹ ق. علم شورش برافراشت. (گردیزی، ۱۳۲۷: ۱۳۹) حمزه نبرد با قدرت حاکم ظالم و عاملان و پشتیبانان او را واجب می دانست و در این راه حتی از کشتن کودکان آنان ابایی نداشت؛ با این وصف، غنائم مخالفان خوارج را حلال نمی دانسته و از این رو آنها را نابود می کرد. (صابری، ج ۱، ۱۳۹۰: ۳۶۶)

حمزه به سال ۱۸۲ ق. سپاه عیسی بن علی بن عیسی بن ماهان را شکست داد و تلفات سنگینی بر نیروهای او وارد کرد و عیسی با خواری از راه دشت لوت به نزد پدر در خراسان گریخت. به دنبال این، خوارج بخش گسترده ای از شرق عالم اسلام را مورد تاخت و تاز قرار دادند و کوچک و بزرگ را به دم تیغ سپردند. علی بن عیسی بن ماهان، فرمانروای خراسان، شرح ناتوانی خویش و خرابی هایی را که حمزه و یارانش در خراسان و سیستان و کرمان به بار آورده بودند، برای هارون نوشت و اعلام کرد که چون سیاست خوارج کشتن کارگزاران و عاملان مالیاتی خلیفه و ایجاد

اختلال در امر جمع آوری مالیات است، هیچ درآمدی از نواحی مذکور به دست نمی آید که بتوان آن را به بغداد فرستاد. از این رو هارون متقاعد شد که برای سامان دادن به اوضاع آشفته خراسان و سیستان، خود راهی آن دیار شود. هارون درحالی که آماده جنگ با خوارج و دیگر شورشیان خراسان شد، بیماری او شدت یافت و درگذشت و حمزه همچنان به کار خود ادامه داد تا آن که در زمان خلافت مأمون به سال ۲۱۳ ق. درگذشت. (خضری، ۱۳۷۸: ۵۱-۵۲)

از دیگر شورشهای مشهور دوره هارون، شورش مردم خراسان بود. والی خراسان علی بن عیسی ستمگری بی باک بود و در تمام مدت حکومت خود به ستم و زورگویی پرداخت و بهره کشی های ظالمانه او مردم را به ستوه آورد و اعتراض آنان را برانگیخت. از آنجا که علی بن عیسی علاوه بر انباشتن خزانه خود از چپاول ها، هدایایی فراوان برای هارون می فرستاد، مورد حمایت هارون بود. با این وصف، خلیفه در سال ۱۸۹ ق. برای رسیدگی به شکایات عازم خراسان شد؛ ولی با دریافت هدایایی گرانبها از علی بن عیسی بازگشت و وی را در سمت خود ابقا کرد. (ابن اثیر، ج ۶، ۱۳۸۵: ۱۹۱)

مردم خراسان که از دادرسی خلیفه نا امید شدند، رافع بن لیث را به رهبری خود برگزیدند و سر به شورش برداشتند. هارون، هرثمه بن اعین را برای سرکوب قیام به خراسان فرستاد. (دینوری، ۴۳۲، ۱۳۶۶) با آن که هرثمه به فرمان هارون و برای تسکین خشم مردم، علی بن عیسی را در بند و اموال او را مصادره کرد، فتنه رافع همچنان در سمرقند و اطراف آن ادامه داشت و مایه بیم و نگرانی خلیفه بود و از این رو در سال ۱۹۲ ق. خود راهی خراسان شد تا شورش را سرکوب کند، اما مرگ او را امان نداد. (۱۹۳ ق.). (ابن اثیر، ج ۶، ۱۳۸۵: ۲۱۱)

#### مساله جانشینی

هارون در سال ۱۷۵ ق. فرزندش محمد را که لقب امین داشت و مادرش زبیده از نوادگان منصور بود بر فرزند بزرگترش عبدالله که از کنیزی ایرانی بود، مقدم داشت و ولیعهد خویش نمود و در سال ۱۸۳ ق. عبدالله را که بعدها لقب مأمون گرفت، به عنوان خلیفه پس از امین تعیین کرد و وی را استاندار خراسان از همدان تا انتهای مشرق نمود. این کار تحت تاثیر جعفر بن یحیی انجام پذیرفت. (بعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۱۳ و ۴۲۱/ ابن اعثم، ج ۴، ۱۹۸۶: ۴۲۲) در



سال ۱۸۶ق. هارون با فرزندش، قاسم به عنوان، ولیعهد سوم پس از مامون بیعت گرفت، مشروط بر این که مامون در زمان خلافت خود اختیار خلع او را داشته باشد. (طبری، ج ۴، بی تا: ۶۳۵)

هارون از حکومت پس از خود نگران بود، از این رو خطای خلفای گذشته را تکرار کرد. تعیین این جانشینان آغاز تجزیه میان آنان بود. جانشینی امین و مامون به رقابت بین آنان حتی در حیات هارون منجر شد. این امر موجب نگرانی خلیفه شد و از این رو جلسات پی در پی با وزیران و دستیارانش برگزار کرد و تصمیم گرفته شد از هر دو امیر د ر کعبه تعهد بگیرند تا پای بند عهدنامه باشند. (ابن اعثم، ج ۴، ۱۹۸۶: ۴۲۲)

هارون در سال ۱۸۶ق. به همراه فرزندان و بزرگان بنی هاشم و بنی عباس و فرماندهان به حج رفت و دو پیمان نامه از امین و مامون گرفت که در کارهای یکدیگر دخالت نکنند. نسخه ای از این پیمان نامه را برای افزایش تقدس آن و تاکید بر اجرایش بر کعبه آویختند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۲۳-۴۳۰) با این همه دور اندیشی، تعیین جانشینان متعدد، سرانجام نتایج شومی به بار آورد و بر خلاف انتظار هارون، زمینه درگیری های خانمانسوز داخلی را فراهم کرد و بخش عظیمی از اقتدار نظامی و سیاسی دستگاه خلافت عباسی را به باد داد و زمینه قدرت نمایی مدعیان و مخالفان دولت عباسی را فراهم کرد.

#### امین (۱۹۳-۱۹۸ق.)

ابو عبدالله محمد ملقب به امین پس از درگذشت، پدرش به خلافت رسید. به نوشته سیوطی، وی در فصاحت و ادب و فضیلت، شهرت داشت؛ ولی تدبیر نداشت، مسرف و خودپسند و بی سیاست بود و صلاحیت خلافت نداشت (سیوطی، ۱۹۵۲: ۳۵۵) و از این رو از همان آغاز خلافتش، زمینه های آشوب و فتنه به وجود آمد و پس از آن بیشتر دورانش آشوب را فرا گرفت. وی علی بن عیسی بن ماهان را که به علت ستم بر مردم خراسان، زندانی بود، آزاد کرد و ریاست نگهبانان خود را به او داد (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۴۹) و فضل بن ربیع را منصب وزارت داد. فضل به هنگام مرگ هارون در کنارش بود و قرار بود، لشکر و خزانه همراه هارون را در اختیار مامون قرار دهد؛ اما وی با آشنایی از روحیات امین، یقین داشت، در صورت همراهی با او، زمام امور را به دست خواهد گرفت به تحریک لشکریان

پرداخت و به همراه آنان و خزانه به بغداد رفت و نسبت به امین اعلان وفاداری کرد. (امیرعلی، ۱۳۶۶: ۲۶۰) امین همچنین عبدالملک بن صالح را که به اتهام فعالیت برای کسب خلافت زندانی بود، آزاد کرد و امارت جزیره وقتسیرین را به وی سپرد. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۴۸)

با حضور این چهره های قدرت طلب و نالایق در اطراف خلیفه و ضعف اخلاقی وی که وقت خود را به باده گساری و تفریح و سرگرم شدن با حیوانات و پرندگان (ابن اثیر، ج ۶، ۱۳۸۵: ۲۹۴) می گذراند، طبیعی بود که امور سامان نگیرد و اوضاع کشور آشفته گردد. در شام شخصی به نام علی بن عبدالله معروف به سفیانی که ادعای خلافت داشت قیام کرد و دمشق و اطراف آن را تصرف نمود و آشوب وی بیش از دو سال ادامه داشت؛ (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۷۶) اما آنچه که تمام کشور را تحت تاثیر قرار داد، نزاع بین امین و مامون بود.

#### درگیری بین امین و مأمون

اقدام بعضی از خلفای عباسی در تعیین جانشینان متعدد، یکی از علل بروز اختلاف و درگیری در این خاندان و دستاویز مناسبی برای مدعیان قدرت بود و در برخی موارد، زمینه جنگ های خانمانسوز داخلی را فراهم کرد. سابقه این سیاست نادرست در دوره عباسی به زمان سفاح باز می گردد. وی ابتدا منصور و سپس عیسی بن موسی را به جانشینی برگزید؛ ولی منصور به این وصیت عمل نکرد و فرزندش مهدی را به جانشینی خود برگزید. اوج این بحران در زمان هارون الرشید بود؛ زیرا وی ابتدا امین و سپس مامون و پس از او، قاسم را به جانشینی برگزید. پس از مرگ هارون در سال ۱۹۳ق. مامون بنا بر وصیت پدر از بزرگان خراسان برای امین بیعت گرفت. از این رو، در آغاز تصور می شد که اتحاد و دوستی میان برادران ادامه یابد؛ اما دیری نپایید که در سال ۱۹۴ق. امین با تحریک علی بن عیسی بن ماهان و فضل بن ربیع، مامون را از ولیعهدی عزل کرد. (یعقوبی، ج ۱، ۱۳۷۱: ۲۰، ۴۵۰) و آتش دشمنی را برافروخت و مامون نیز به توصیه فضل بن سهل سرخسی، نام امین را از خطبه انداخت و ادعای خلافت کرد. (ابن طفطقی، ۱۳۴۰: ۲۱۳)

بدین ترتیب در حالی که امین در ابتدا مایل بود که به دو برادرش وفادار باشد، اما بر اثر چشم داشت اطرافیان، پیمان شکست. فضل به وی توصیه کرد که از برادرش مامون بخواهد به بغداد رود تا مانند گروگانی در دست او

باشد و میان مامون و سپاهش فاصله بیفتد تا زمینه خلع وی ایجاد شود و ولیعهدی را به پسر امین، موسی بازگرداند.  
(طبری، ج ۵، بی تا: ۵۰)

مامون که از حمایت فضل بن سهل و خراسانیان بهره می برد در ابتدا نامه هایی پندآمیز به امین، فضل بن ربیع و ابن ماهان نوشت و وصیت پدر را به یاد آنان آورد و خود را یکی از کارگزاران امین شمرد. (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۲۲۵) و به بهانه کارهای خراسان از رفتن به بغداد عذر آورد. وی از بدو ورود به مرو، در رفع مشکلات مردم به جد کوشید و خراج خراسان را به یک چهارم تقلیل داد و به سپاهیان پاداشی برابر یکسال اعطا کرد و بدین ترتیب جای خویش را نزد خراسانیان که او را "خواهرزاده" خود می خواندند باز کرد و همگان با او به خلافت بیعت کردند و در دفاع از خراسان و نبرد با امین و ابن ماهان با او همداستان شدند. بدین گونه درگیری بین آنان اجتناب ناپذیر می نمود. از آن سو، امین که آماده کارزار شده بود، ابن مامان را به فرماندهی سپاه بغداد و جنگ با خراسانیان برگزید و ولایت همدان، نهاوند، اصفهان، قم و ری را به او واگذار کرد و نامه و پیام به حاکمان طبرستان و دیلم فرستاد و آنان را به قطع راههای خراسان توصیه کرد (ابن اثیر، ج ۶، ۱۳۸۵: ۲۴۱) و قاسم بن عیسی بن ادريس، معروف به ابو دلف عجلی، امیر و صاحب کرج ابودلف را به سرداری سپاه علی منصوب کرد. امین در ارزیابی موضع سیاسی و نظامی اشتباه کرد یا این که در تعیین علی بن عیسی به فرماندهی نیروهایش گمراه شد؛ زیرا تعیین وی آرزوی جذب خراسانی ها را از بین می برد، چرا که آنان از او نفرت داشتند و برای جنگ با وی، دست از جان شستند. مامون نیز لشکر خراسان را به فرماندهی طاهر بن حسین، نماینده سابق ابن ماهان در پوشنگ به ری اعزام کرد. دو سپاه در حوالی ری به نبرد پرداختند، خراسانیان پیشدستی کرده، بیعت نامه ای را که علی بن عیسی به هنگام حکومت خود در خراسان برای مامون گرفته بود، به لشکر بغداد نمایاندند و یکی از سرکردگان سپاه خراسان آن را بر نیزه کرد و علی را مخاطب قرار داد و او را از عهد شکنی بر حذر داشت. (طبری، ج ۵، بی تا: ۸۲-۸۹) این حيله موثر افتاد و سستی در میان جنگجویان عرب و هواداران آنان نمایان گردید. (ابن اثیر، ج ۶، ۱۳۸۵: ۲۴۴)

هنگامی که خبر شکست ابن ماهان به بغداد رسید، امین به منظور اعزام نیروهای کمکی به همدان و ری، به فرزند او حسین بن علی که در عراق بود، دستور داد تا همراه عبدالملک بن صالح هاشمی، والی جدید شام، به آن سامان رود و

در جمع آوری و تدارک سپاه کوشش ورزد؛ اما حسین کاری از پیش نبرد و به بغداد بازگشت و تصمیم به عزل خلیفه گرفت. او مردم را بر ضد امین بشورانید و برای مامون در بغداد طلب بیعت کرد و در رجب ۱۹۶ ق. به سرعت امین را از مقام خلافت خلع و در قصرش زندانی ساخت، اما چون قادر به پرداخت جیره لشکریان و هزینه تدارکات نظامی نبود، سربازان بر او شوریدند و او را به جای خلیفه به زندان افکندند و خلیفه را رها کردند. خلیفه پس از رهایی از حبس، چون از شورش مجدد سپاهیان بیم داشت، بار دیگر حسین بن علی را به فرماندهی سپاه اعزامی به همدان و جنگ با طاهر منصوب و ترغیب کرد تا بدین طریق او را از بغداد بیرون فرستد. حسین که از امین و اطرافیان او بیزاری می جست و شاید بیشتر به آینده خود می نگریست، مامون را بر امین ترجیح داد. پس در اثنای راه غفلتا از افراد خود جدا شد و همراه چند تن از نزدیکان به سمت خراسان گریخت؛ اما بزودی گرفتار شد و به دست یکی از سران سپاه عرب کشته شد و سرش را برای مامون بردند. (طبری، ج ۵، بی تا: ۱۱۱-۱۱۷)

مامون (۱۹۸-۲۱۸ ق.).

ابوالعباس عبدالله، ملقب به مامون که در سال ۱۷۰ ق. از کنیزی باد غیسی به نام مراجل به دنیا آمد، در سال ۱۹۸ ق. پس از کشته شدن برادرش امین به خلافت رسید. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۶۰) مامون هنگام قتل امین در ری بود و با وجود تسلط سپاهیان بر بغداد، به آن شهر نرفت و تا سال ۲۰۴ ق. در خراسان که مهمترین پایگاه حمایت از وی بود و خود را مدیون مردم آنجا می دانست، باقی ماند. وی در مدت اقامتش در مرو، در صدد برآمد تا رابطه ایرانیان با دستگاه خلافت عباسی را - که پس از سقوط برمکیان به شدت آسیب دیده بود - بهبود بخشد؛ از این رو، فضل بن سهل سرخسی را به وزارت برگزید و امور مهم خلافت عباسی را در عراق و دیگر ولایات به حسن بن سهل و دیگر کارگزاران ایرانی واگذار کرد. تمایلات ایرانی مأمون، اعتماد به نفس ایرانیان را افزایش داد و راه سلطه و نفوذ مجدد آنان بر دستگاه خلافت را باز کرد. سلطه و نفوذ مجدد ایرانیان، سرانجام موجب رنجش اعراب و شورشهای متعدد آنان شد.

شورش ابوالسرایا

سری بن منصور شیبانی، مشهور به ابوالسرایا که در گذشته از پیروان مأمون بود (ابن اثیر، ج ۶، ۱۳۸۵: ۳۰۲) به یکی از علویان ناراضی به نام محمد بن ابراهیم معروف به ابن طباطبا پیوست و به دستور او در سال ۱۹۹ق. در کوفه قیام کرد و بر بصره، حجاز و یمن تسلط یافت و سپاهیان عباسی را که به دستور حسن بن سهل برای مقابله با وی اعزام شده بودند، شکست داد. پیروزیهای ابوالسرایا، حسن بن سهل را وا داشت تا هرثمه بن أعین را با سپاهی بزرگ و تجهیزات بسیار برای دفع او بفرستد. هرثمه کوفه را در محاصره گرفت و نبردی سخت میان آنان در گرفت که منجر به پیروزی هرثمه شد و ابوالسرایا از آنجا به واسط و سپس اهواز گریخت و در این شهر از حسن بن علی بادغیسی شکست خورد و پس از آن به سختی بیمار شد و در این حین به دست سپاهیان مأمون افتاد و او را نزد حسن بن سهل بردند و به دستور ابن سهل به قتل رسید و دو پاره پیکر او را بر دو پل بغداد آویختند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۶۴)

این حرکت با دیگر حرکت های علویان در دوران اول عباسی، متفاوت بود؛ زیرا مردی به غیر از خاندان اهل بیت، هدایت آن را به دست داشت. تفاوت دیگر، در انتخاب کوفه به مرکزیت آن است و این نخستین باری بود که کوفه، شاهد حرکت غیرعلوی در دوران اول عباسی بود. در علل ناکامی او به عواملی همچون علوی نبودن، ارتباط نزدیک وی با عباسیان قبل از قیام، خشونت و بی رحمی، اشاره شده است. (طوقوش، ۱۳۸۷: ۱۵۱)

### شورش نصر بن شبت

نصر بن شبت از رهبران متعصب عرب و از طرفداران امین بود و به مأمون که به خراسانی ها تمایل داشت، کینه می ورزید. وی در آغاز خلافت مأمون در اواخر سال ۱۹۸ق. در جزیره و دیار مضر شورش کرد. گروهی از علویان، می خواستند از نیروی او بهره گیرند و خلافت را به خاندان خود انتقال دهند، اما وی که دل درگرو آل عباس داشت، نپذیرفت و اعلان کرد از آن رو با مأمون می جنگد که عجم را بر عرب برتری داده است. (ابن اثیر، ج ۱۰، ۱۳۶۸: ۲۵۳-۲۵۴) در حقیقت حرکت او در برابر حکومت عباسی نبود، بلکه قیامی در برابر نفوذ ایرانیان بود که بر امور خلافت تسلط یافته بودند.

هنگامی که طاهربن حسین بر امین پیروز شد، مأمون او را برای جنگ با نصر به رقه فرستاد و وی را حاکم موصل، جزیره، شام و مغرب کرد و عراق را از او جدا کرد و به حسن بن سهل سپرد. وی که انتظار داشت خلیفه، عراق را بدو سپارد، در صدد بود تا نارضایتی خود را ابراز دارد، از این رو در جنگ با نصر، سستی نمود و با این کار فرصتی به نصر داد که بر سپاه عباسی چیره شده، حران را محاصره کند. مأمون که در خراسان بود با اطلاع از سستی طاهر، وی را فرا خواند و فرزندش، عبدالله را حاکم سرزمین های غربی از رقه تا مصر نمود و به او فرمان داد تا با نصر بجنگد. عبدالله بن طاهر در پیکار با نصر تلاش بسیار نمود و او را محاصره کرد و بر او تنگ گرفت. نصر با این شرط که هیچ وقت به دربار خلافت نرود، حاضر به تسلیم شد؛ اما مأمون نپذیرفت و خواستار تسلیم بی قید و شرط او شد، از این رو جنگ، ادامه یافت و نصر به ناچار بدون شرط تسلیم شد و او را به بغداد بردند. (۲۰۹ق.)

(طبری، ج ۵، بی تا: ۱۶۰-۱۶۳)

در دوره مأمون، شورش های مهم دیگری از جمله شورش زط ها، شورش بابک خرمدین، شورش مازیار و افشین هم رخ داد؛ اما از آنجا که پایان کار آنان در دوره معتصم بود، در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت.

#### ولایتعهدی امام رضا(ع)

مهم ترین فصل تاریخی-سیاسی زندگی امام رضا(ع) جریان ولایتعهدی آن حضرت به شمار می رود. مهم ترین نکات اساسی مربوط به مسأله ولایتعهدی امام رضا(ع) عبارتند از:

۱- هدف مأمون از ایجاد این جریان. ۲- موضع امام رضا(ع) در ناکام گذاشتن مأمون در رسیدن به این هدف. از ظاهر رفتار مأمون به دست می آید که وی با ظرافت خاصی کوشید تا وانمود کند که در این اقدام خلوص نیت و از سر اعتقاد به حق علویان و علاقه وافر به امام، دست به این کار زده است؛ (طقوش، ۱۳۸۷: ۱۳۵) اما آنچه مسلم است، این که مأمون از روی حقیقت و صداقت قصد واگذاری خلافت یا ولایتعهدی را به آن حضرت نداشته است و از این رو امام نیز از پذیرش خلافت ولایتعهدی خودداری می کرد؛ چرا که مأمون در قالب پیشنهاد خود به دنبال اهداف

دیگری بود. (خضری، ج ۱، ۱۳۸۷: ۲۷۳) مامون در برابر اعتراضی که از طرف پیروان حکومت عباسی در مسأله ولایتعهدی امام رضا(ع) به او شد، سخنانی گفت که اهداف اصلی وی را در این باره روشن می کند:

این مرد (امام رضا(ع)) پنهان از دید ما، مردم را به امامت خود می خواند. از این رو وی را ولیعهد خود قرار دادیم تا مردم را به خدمت ما خوانده و به ملک و خلافت ما اعتراف نماید و شیفتگان او بدانند که وی آنچنان که ادعا می کند، نیست و این امر (خلافت) شایسته ماست و نه او، ما ترسیدیم اگر او را به حال خود واگذاریم، از جانب او، شکافی در کار ما ایجاد شود که قادر به ترمیم آن نباشیم و اقدامی برضد ما انجام شود که نتوانیم در برابر آن مقاومت کنیم. اکنون که با او چنین روشی را پیش گرفتیم و دچار اشتباه شدیم و با بزرگ داشتن او خود را در معرض نابودی قرار دادیم، پس سهل انگاری در کار او جایز نیست. باید کم کم از جایگاه و شخصیت او بکاهیم تا آن که وی را پیش مردم به گونه ای ترسیم کنیم که از نظر آنان شایستگی خلافت را نداشته باشد. سپس درباره او چنان چاره جویی کنیم که خطرات وی، متوجه ما نشود. (شیخ صدوق، بی تا: ۱۶۷-۱۶۸)

چنان که از سخنان مأمون بر می آید، هدفش از پیشنهاد ولایتعهدی به امام چند چیز است:

- ۱- منصرف کردن امام رضا(ع) از دعوت به امامت خود و در نتیجه سوق دادن دعوت امام به نفع عباسیان.
- ۲- اعتراف به شایستگی عباسیان برای خلافت و در حقیقت مشروعیت بخشیدن به حکومت بنی عباس.
- ۳- بی اعتبار کردن مقام و منزلت امام رضا(ع) در نظر علاقه مندان و شیفتگان ایشان و در نتیجه، اثبات شایستگی عباسیان برای خلافت.

- ۴- تحت کنترل درآوردن امام رضا(ع)، بدین معنی که مامون مراقبان و محافظان زیادی را برای امام گماشته بود تا اخبار ایشان را به او اطلاع دهند. این مسأله سبب جدایی امام از شیعیان واقعی وی نیز می شد. (خضری، ج ۱، ۱۳۸۷: ۲۷۴)

عکس العمل امام(ع)

مامون نخست از امام به صورتی محترمانه دعوت کرد که همراه بازرگانی آل علی (ع) به مرکز خلافت رود؛ امام از قبول دعوت مامون خودداری ورزید، ولی از طرف مامون، اصرار و تاکیدهای فراوانی صورت گرفت و مراسلات و نامه های متعددی رد و بدل شد و سرانجام امام به ناچار با جمعی از خاندان ابی طالب به همراه فرستاده مامون عیسی جَلوُدی یا به نقل دیگر، رجاء بن ابی ضحاک روانه مرو شد. (شیخ مفید، ج ۲، ۱۳۹۹: ۳۰۹)

مامون در مرو درخواست خود، مبنی بر سپردن خلافت به امام رضا (ع) را مطرح کرد و پس از اصرار فراوان و استنکاف امام از پذیرش آن، در نهایت با تهدید به قتل امام، وی را در وضعیتی قرار داد که ناچار از پذیرفتن ولایتعهدی بود. (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۲۸۴) تهدید امام نشان می دهد که مأمون در عرضه خلافت به آن حضرت جدی نبود؛ زیرا تهدید به قتل با ارادتی که مأمون در ظاهر از خود نشان می داد، قابل جمع نیست.

هنگامی که تلاش امام برای نیامدن به خراسان و نپذیرفتن ولایتعهدی، سودی نبخشید، امام در پی آن شد تا از این مسأله در جهت اهداف سیاسی خویش بهره ببرد. در این باره، نکته مهم آن بود که امام این اقدام مأمون را به عنوان اقدامی در شناخت حق علویان در امر خلافت نشان دهد. از آنجا که تا آن زمان، خلفای عباسی، چنین حقی را برای علویان نپذیرفته بودند، این اقدام به خوبی می توانست، بطلان اقدامات خلفای پیشین را در خلاف این جهت نشان دهد. گرفتن اعتراف از مأمون بر این که "خلافت، حق اهل بیت (ع) است" جزء نکات اساسی این مسأله بود که امام (ع) آن را دنبال می کرد؛ زیرا برعکس آنچه مامون می خواست، امام رضا (ع) را به تایید خلافت خود وا دارد، خود مجبور شده بود، امامت اهل بیت (ع) را تأیید کند.

امام در قبال پذیرش ولایتعهدی، شرط کرد که مسئولیتی در قبال کارها نداشته باشد و هیچ نقشی در عزل و نصب و تغییر وضعی که حاکم است، بر عهده نگیرد و از همه اینها معاف باشد. (شیخ مفید، ۱۳۹۹: ۳۱۰) همین موضع امام سبب شد تا قیام های علوی، همچنان بر پا باشد و از این رو ولایتعهدی نیز در فروکش کردن قیام های علویان بی تاثیر بود. (جعفریان، ۱۳۸۸: ۲۱۸)



شرط امام نشان می دهد که ایشان نمی خواستند، مسئولیت وضع موجود و کارهایی را که از طرف حکومت اعمال می شد، برعهده گیرند و کسانی گمان برند که آن حضرت، نظارت و دخالتی در امور دارند در نتیجه، کسی او را متهم نمی کرد، زیرا مسائلی که در کشور مطرح شده و دستوراتی که به مرحله اجرا در می آمد به پای مامون گذاشته می شد و این امتیاز بزرگی بود که امام(ع) موفق شدند از مامون بگیرند.

از آنچه گذشت، می توان دریافت که مأمون از آوردن امام(ع) به مرو به نتایج مطلوبش دست نیافته بود. چنانچه وضع به همین منوال ادامه می یافت، به احتمال، ضررهای غیر قابل جبرانی برای او در پی داشت، چرا که روابط مأمون و امام به زودی رو به تیرگی نهاد، زیرا هنگامی که مامون اهل خراسان را در محبت به امام به ویژه در برگزاری نماز عید فطر سال ۲۰۱ق. بی اختیار دیداز نتایج آن کار بیمناک شد، به ویژه آن که امام همواره مامون را از خدا بیم می داد و اعمال ناشایست وی را تقبیح و به انجام کارهای درست دعوت می کرد. (شیخ مفید، ۱۳۹۹: ۳۱۳-۳۱۵) از آن گذشته، هنگامی که خبر ولایتعهدی امام رضا(ع) به عباسیان رسید، کار مأمون را نپسندیدند و سخت برآشفتمند و اهل بغداد را از بیعت با امام باز داشتند و مردم بغداد با حسن بن سهل، حاکم عراق در افتادند و او را از شهر بیرون راندند و در نزدیکی واسط جنگی خونین با او در انداختند و مأمون را از خلافت خلع و با ابراهیم بن مهدی، بیعت کردند. در همین حال اوضاع مصر نیز آشفته شد. از سوی دیگر، بابک خرمدین رهبر خرمدنیان بر آذربایجان دست یافت. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۶۸ و ۴۷۹ و ۴۸۳)

مامون تا از اوضاع نابسامان اطلاع نداشت و در جریان جزئیات امور نبود؛ زیرا فضل بن سهل رویدادها را بر خلاف واقع به وی گزارش می داد. امام رضا(ع) مامون را از واقعیت امر آگاه کرد و چند تن از سران سپاه نیز سخنان امام را در خصوص درگیریهای عراق و خلافت ابراهیم مهدی و آشفتهگی اوضاع در دیگر مناطق، تأیید کردند. مأمون که سخت به وحشت افتاده بود و حکومت را در خطر نابودی می دید، در صدد برآمد تا رضایت اهل بغداد و به ویژه عباسیان را جلب نماید. از این رو، نخستین گام تصمیم به ترک مرو و رفتن به سمت بغداد بود. (ابن اثیر، ج ۱۰، ۱۳۶۸:

(۲۸۹-۲۹۰)

بازگشت به بغداد، بیانگر تغییری جوهری در سرنوشت حکومت عباسی به معنای از بین رفتن شیوه ایرانی بود که مأمون در مرو به آن عمل می کرد و این امر مایه نگرانی فضل بن سهل بود، چرا که در این صورت نفوذ و قدرتش را از دست می داد. مأمون نارضایتی وزیرش را از آنچه وی قصد تغییر آن را داشت، دریافت و احساس کرد، هنگامی که منافع خانواده اش و مردم بغداد را برتر شمارد، وی در مقابلش، مانع ایجاد خواهد کرد. افزون بر آن، مأمون از خلال اقدامات وزیرش، به این باور رسید که او برای تسلط کامل بر حکومت عباسی در حال نقشه کشیدن است. بنابراین برای رهایی از وی به عنوان ضرورتی سیاسی تلاش کرد. از این رو هنگامی که به سرخس رسید، فضل بن سهل را به قتل رسانید (۲۰۲ق). (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۷۰) و برای فریب مردم و رهایی از بدنامی دستور داد تا غلامانی که فضل را به قتل رسانیدند، بکشند و خود ناله و بی تابی کرد و برای دلجویی از خانواده وی، دختر حسن بن سهل را به زنی گرفت. با این وصف یاران فضل، مأمون را به شرکت در قتل فضل متهم کردند و قصد داشتند تا خانه مأمون را به آتش بکشند؛ اما با درخواست مأمون از امام برای آرام کردن شورشیان و دخالت امام، آنان بازگشتند. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۷۸)

قتل فضل، ضربه مهلکی بر ایرانیان و سلطه آنان وارد کرد و در نتیجه، زمینه بیشتری برای آشتی مأمون با عباسیان و اهل بغداد فراهم کرد و تنها مانع باقی مانده وجود امام رضا (ع) بود. مأمون که از کشتن برادر خود برای دستیابی خلافت، خودداری نکرده بود و دستور قتل وزیر خود که برای رسیدن او به خلافت آن همه زحمت کشیده بود و حتی عنوان ذوالریاستین داشت، داده بود، این بار به منظور حفظ خلافت، امام را مسموم و به شهادت رسانید. (اصفهان، ۱۳۸۵: ۳۳۷) او در عین حال برای رفع اتهام از خود، چنان وانمود کرد که از رحلت امام (ع) بسیار غمگین و افسرده است، به طوری که سه شبانه روز، حاضر به ترک آرامگاه امام نشد. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۷۱)

بدین سان مأمون با برداشتن موانع قدرت و خلافت خود، اهل بغداد را متوجه ساخت که برای تغییر سیاست آماده است و از آنان خواست تا تن به اطاعت دهند. مردم بغداد اگرچه در ابتدا پاسخی تند به او دادند، اما با ورود مأمون به بغداد، ابراهیم بن مهدی را واگذاشتند و مقدم او را گرامی داشتند. مأمون پس از یک هفته، دستور داد تا پرچم های سیاه را برافرازند و شعار سبز علویان را کنار نهند. (ابن اثیر، ج ۱۰، ۱۳۶۸: ۲۹۴-۳۰۰)

طاهربن حسین بنیانگذار سلسله طاهریان، فرزند شخصی به نام مصعب بن رزیق از مردم پوشنگ هرات بود که ادعا داشت از نسل رستم، پهلوان معروف شاهنامه است. رزیق جد طاهر در ولایت یکی از اشراف عرب قبیله خزاعه در آمده بود و از این رو طاهریان را به قبیله خزاعه منسوب کرده اند. مصعب به هنگام دعوت دعوتگران عباسی، حکومت پوشنگ را داشت و هنگام قیام ابومسلم به عنوان دبیر در خدمت یکی از یاران او داخل شد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۱۰)

در جریان درگیری امین و مامون، مامون به پیشنهاد فضل بن سهل، فرماندهی سپاه را به طاهر سپرد. طاهر با پشتکار فراوان در این مأموریت از خودت لیاقت و شایستگی بسیار نشان داد و در مدتی کوتاه، با شکست دادن سپاهیان امین، بغداد را به تصرف در آورد و از مردم عراق و حجاز و یمن برای مامون بیعت گرفت. مامون در ابتدا امارت بغداد را به طاهر سپرد؛ اما چندی بعد او را روانه جنگ نصر بن شیبث کرد و وی را به امارت موصل و جزیره و شام گماشت؛ اما طاهر میل به خراسان داشت و از این رو سه میلیون درهم به احمد بن خالد (وزیر مامون پس از فضل بن سهل) داد که خلیفه را متقاعد کند تا امارت خراسان را بدو سپارد. مامون که قدرت روز افزون طاهر را مایه خطر می دید و از طرفی تمایلی به دیدار قاتل امین نداشت، امارت خراسان را بدو سپرد. (۲۰۵ق.) (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۵۲-۴۵۷)

طاهر، ابتدا فرزندش طلحه را عازم خراسان کرد و سپس خود با شادمانی و برای نیل به مقصود اصلی خویش بسرعت روانه خراسان شد و با قدرت و تدبیر به امارت پرداخت. در این هنگام، خراسان و سیستان، گرفتار آشوب خوارج به رهبری حمزه بن آذرک بود. طاهر در دفع و سرکوب خوارج اهتمام بسیار ورزید، اگرچه آشوب خوارج فرونشست، اما گویا انتظار مامون سرکوب و نابودی کامل خوارج بود و ازین رو وی را به سستی متهم کرد (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۴۴-۱۴۵) و در نامه ای تند و خشنوت آمیز به طاهر، وی را به سختی سرزنش کرد. طاهر از این نامه رنجید و پاسخی تند به مامون نوشت و برای نیل به هدف خود، یعنی اعلام استقلال، فرصت را غنیمت شمرد و نام

مامون را از خطبه نماز جمعه انداخت. (جمادی الاخر ۲۰۷ ق.) (ابن طیفور، ۱۳۸۸: ۷۱) و بدین وسیله جدایی خود را از بغداد اعلام نمود؛ اما ناگهان - در حالی که ۴۸ سال سن داشت - در گذشت. در خصوص چگونگی درگذشت غیر منتظره طاهر، روایات متفاوت وجود دارد؛ اما مشهور آن است که مامون در این کار نقش داشته است. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۷۷)

مامون با آگاهی بر چشم داشت های طاهر، حاکمیت پسرش، طلحه را بر خراسان به رسمیت شناخت. دوران حکومت طلحه (۲۰۷-۲۱۳ ق.) صرف سرکوب خوارج شد. پس از طلحه، برادرش عبد الله بن طاهر (۲۱۳-۲۲۰) که برجسته ترین شخصیت خاندان طاهری به شمار می رود به قدرت رسید. نزدیکی و صمیمیت وی با مأمون سبب شده بود تا وی به عنوان حاجب مخصوص مأمون در بغداد اختیارات فراوانی داشته باشد. (گردیزی، ۱۳۲۷: ۳۰۰) تلاش عبدالله در سرکوبی شورش ها او را به عنوان بزرگ ترین سردار مأمون عباسی بلندآوازه ساخته و سبب علاقه مندی بسیار خلیفه به وی شد. (طبری، ج ۵، بی تا: ۱۹۵)

در سال ۲۱۴ ق. خلافت مأمون با دو بحران بزرگ همراه بود. یکی شورش بابک خرم دین در آذربایجان و دیگری آشفته گی و نابسامانی در خراسان. به همین جهت مأمون عبد الله بن طاهر را از مأموریت مهم دیگرش یعنی نبرد با بابک خرم دین، بازداشت و وی را روان نبرد با شورش های خراسان کرد. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۷۵)

عبدالله پس از عزیمت به خراسان و سرکوب خوارج، مرکز فرمانروایی خود را از مرو به نیشابور انتقال داد و از این رو نیشابور به شهری بزرگ و آباد تبدیل شد، تا آنجا که ادیبان و دانشمندان بسیاری به سبب محاسن و موقعیت ممتاز آن روانه این شهر شدند. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۶۹)

تلاش های عبد الله بن طاهر برای جنگ با خوارج در سیستان موجبات نابودی آنها را به وسیله عیاران و مطوعه در آینده ای نه چندان دور فراهم ساخت. عبدالله اگر چه در سیستان مدام درگیر خوارج بود، اما در خراسان به موفقیت های چشمگیری نائل شده بود و شورش های خوارج را در آنجا سرکوب کرد. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۰۸)

خراسان در دوران طاهریان از امنیت، آسایش و شکوفایی برخوردار شد. آنان از کشاورزی حمایت کردند. آبیاری را سامان دادند و قناتها را احیا کردند. می توان گفت طاهریان، تشکیلات و قوانین منظم و متنوع در مورد آب داشتند. (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۹۲)

طاهریان به آموزش توجه بسیار داشتند و با تاثیر پذیری از تاسیس بیت الحکمه، کتابخانه هایی در نیشابور و مرو تاسیس نمودند. حمایت به طاهریان از علما و اقدام آنان در انتقال مرکز حکومت از مرو به نیشابور، سبب برخاستن ادیبان، فقها و دانشمندان بسیاری از نیشابور شد و این شهر به یکی از مراکز فرهنگ اسلامی تبدیل شد. (همان: ۳۲۴-۳۲۶)

از جنبه روابط خارجی، آنان از استان های شرقی در مقابل تجاوزات ترکان محافظت کرده، حدود سرزمین خود را گسترش دادند و قدرت مسلمانان را با پیروزی بر بیگانگان افزودند؛ اما آنان در برابر شدت حرکت علویان عاجز ماندند و در نهایت زیر ضربات صفاریان نابود شدند. (طغوش، ۱۳۸۷: ۲۴۰) آخرین امیر طاهری محمد بن طاهر بود، وی توانمندی امرای گذشته را نداشت و در سال ۲۵۹ ق. نیشابور را در مقابل یعقوب لیث از دست داد. (بوسورث، ۱۳۷۱: ۱۵۸)

#### امرای طاهری و مدت امارت آنان

۲۰۷-۲۰۵	۱- طاهر بن حسین بن مصعب
۲۱۳-۲۰۷	۲- طلحه بن طاهر
۲۲۰-۲۱۳	۳- عبدالله بن طاهر
۲۴۸-۲۳۰	۴- طاهر بن عبدالله
۲۵۹-۲۴۸	۵- محمد بن طاهر

## فعالیت های علمی در دوره مامون

از امتیازات روزگار عباسیان، پیشرفت دانش و رغبت آنان به علم و بزرگداشت علما و ادبا بود. ایرانیان که در روی آوردن عباسیان، نقش اساسی را ایفاء نمودند، پس از پیروزی عباسیان، امور مهم خلافت را به دست گرفتند و این امر تاثیر عظیمی در ایجاد و گسترش نهضت علمی دوره عباسیان شد؛ چه ایرانیان دارای تمدنی قدیم و وارث دانش شایانی بودند. (حلبی، ۱۳۶۵: ۵۲-۵۵)

### بیت الحکمه

اگر چه توجه اساسی به علوم و ترجمه کتب علمی از یونانی، ایرانی، سریانی و هندی از آغاز عهد عباسی شروع شد؛ اما مهمترین دوره نقل و ترجمه علوم عهد مامون و پیشرفته ترین دوره علمی نیز، عصر اول عباسی است. (صفا، ج ۱، ۱۳۷۱: ۴۲)

مامون که مدتی از عمر خود را در میان ایرانیان گذراند و نزد خاندان دانش پرور برمکی پرورش یافت، مردی روشنفکر و دوستدار دانش بار آمد. از این رو، همواره در تشویق اهل علم و ادب اهتمام می کرد و در مجالس بحث و مناظره آنان حضور می یافت. وی درصدد گسترش فعالیت های بیت الحکمه برآمد و بر اثر توجه و مساعی این خلیفه، این مرکز علمی از صورت یک کتابخانه صرف به دارالترجمه ارتقاء یافت و نتایج ارزنده ای به بار آورد. (غنیمه، ۱۳۷۲: ۸۸)

بیت الحکمه که در دوره خلافت هارون الرشید پایه گذاری شد (شبلی، ۱۳۷۰: ۱۵۲) و تا زمان حمله مغول به بغداد ۶۵۶ق. فعال بود، نوعی آکادمی و دارالترجمه به شمار می آمد با کتابخانه ای مفصل و رصدخانه در نقل علوم یونانی نقش قابل ملاحظه ای ایفاء کرد. (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۴۸) مامون گروهی از جمله حجاج بن مطهر، ابن بطریق و سلما

<sup>۱</sup> - البته در دوره امویان دو کتاب به عربی ترجمه شد، جرجی زیدان، ج ۳، ۱۳۷۱: ۵۵۲-۵۵۳

صاحب بیت الحکمه را مامور نمود تا برای حمل کتب علمی به سرزمین روم روند و آنان آنچه را پسندیدند، جمع آوری، نزد مامون فرستادند و وی دستور ترجمه آن کتابها را داد.

در بیت الحکمه مترجمان مشهوری از: خاندان بختیشوع که مشهورترین شان، جرجیس بن بختیشوع بود، خاندان حنین که معروف ترین آنان، حنین بن اسحاق بود که به شیخ المترجمین شهرت داشت و بزرگ همه مترجمان بود و همچنین علان شعوبی، ابوسهل فضل نوبختی، ثابت بن قره و ماسرجویه و... از دیگر مترجمان بیت الحکمه بودند. (جرجی زیدان، ج ۳، ۱۳۷۱: ۵۵۸-۵۶۰)

اندیشه اسلامی در دوران مأمون درسه زمینه تاثیر پذیرفت:

از فرهنگ یونانی به لحاظ شکلی و موضوعی، متأثر شد، به لحاظ شکل، منطق یونانی به اندیشه اسلامی در راههای جدل، تحقیق، بیان و برهان جهت داد. شیوه های متکلمان از این روشها، به ویژه منطق ارسطو، تاثیر پذیرفت. به لحاظ موضوع، تاثیر آنها بر آموزه های متکلمان بسیار بود و بر نوافلاطونیان در تصوف، اثر گذاشت.

اندیشه اسلامی از فرهنگ هندی از طریق فتوحات و تجارت، تاثیر پذیرفت. فرهنگ هندی از طریق آمدن هندی ها به سرزمین های اسلامی انتقال یافت. بعضی از اندیشه های هندی نیز از طریق ایرانی ها نفوذ کرد. تاثیر هند بر الهیات و مقوله های ادبی، ریاضیات و ستاره شناسی گسترش یافت. فرهنگ هندی در ریاضیات و ستاره شناسی اثر عمیقی بر جای نهاد. محمد بن موسی خوارزمی اعداد هندی را در جداول ریاضی به کار گرفت و همچنین رساله ای نوشت که به "الخوارزمی عن ارقام الهند" معروف شد.

فرهنگ ایرانی نیز در زبان عربی و به شکل ویژه در ادبیات عرب اثر گذاشت، الفاظ فارسی بسیاری به این زبان، رخنه کرد و کتاب های فارسی در موضوعات ستاره شناسی، هندسه، ادبیات، تاریخ و جغرافیا به عربی برگردانده شد.

همان گونه که اشاره شد، مترجمان دوره عباسی و به ویژه مأمون کتابهای مرجع از زبانهای سانسکریت، پهلوی، یونانی و سریانی را به زبان عربی ترجمه کردند و از این رو میراث علمی عظیم دیگر ملل را به جهان اسلام انتقال دادند. (طقوش، ۱۳۸۷: ۱۵۸-۱۵۹)

### عصر محنت

محنه یا محنت عنوانی است که برخی از نویسندگان و مورخان برای محاکم تفتیش عقاید دوره مأمون، معتصم و واثق به کار می برند. مأمون که آشکارا تمایلات و گرایشهای معتزلی داشت و مذهب معتزله را به عنوان مذهب رسمی حکومت برگزیده بود، در سال ۲۱۲ق. نظریه مخلوق بودن (در مقابل قدیم بودن) قرآن را اعلام کرد، اما به علت مناسب نبودن شرایط از اعلام عمومی آن خودداری کرد. وی چهار ماه قبل از مرگ خود (۲۱۸ق.) این نظریه را بطور رسمی اعلام کرد و با بهره گیری از قوای حکومتی و نظامی برای پیشبرد این اندیشه تلاش کرد. (رضائی، شماره ۱۳۸۳، ۱۹: ۴۵-۶۲) این سیاست خلیفه با مقاومت بعضی از فقها مواجه شد. بیشتر کسانی که مورد پرسش قرار می گرفتند به مخلوق بودن قرآن اعتراف می کردند، اما بیشتر این اعترافات، زبانی و از روی ترس بود، چه انکار مخلوق بودن قرآن، دستگیری و شکنجه را در پی داشت. (ابن مسکویه، ج ۱، ۱۳۷۶: ۱۶۶)

مأمون عقیده داشت، کسانی که قائل به قدیم بودن قرآن هستند، باید از شرک خود بازگردند و در غیر این صورت خونهاشان ریخته خواهد شد. در اجرای این سیاست مأمون دوران وحشت طاقت فرسایی بر بسیاری از مردم و علمای مستولی شد. مرگ زودهنگام مأمون، سبب شد تا اقدام وی به نتیجه دلخواهش نرسد. وی به هنگام مرگ به جانشین خود (معتصم) توصیه کرد تا اقداماتش را ادامه دهد. (طبری، ج ۱۳، ۱۳۷۵: ۵۷۷۲)

معتصم همچون مأمون، معتزلی مذهب بود، اما برخلاف وی چندان به علوم آشنایی نداشت و فردی عامی و دارای ذوق نظامی بود. در دوره معتصم، سختگیری نسبت به عقاید مخالف ادامه یافت و پیروان معتزله در دستگاه خلافت، تقریب بیشتری یافتند. وی، احمد بن ابی دؤاد ایادی را که از معتزلیان معروف بود منصب قاضی القضاة داد (مسعودی، ۱۳۸۱: ۳۳۹) و بشر بن ولید را که از جمله قضات بود به علت عدم پذیرش مخلوق بودن قرآن، در



خانه‌ی خود حبس نمود. معتصم، در دنباله اقداماتش، به سال ۲۱۹ قمری نامه‌ای مبنی بر ادامه امتحان در مورد خلق قرآن صادر نمود. طبری که کامل‌ترین خبر را نسبت به منابع دیگر ارائه داده، متن نامه را در کتاب تاریخ خود، ثبت کرده است، ولی در آن، هیچ اشاره‌ای به محنت نشده است. (طبری، ج ۱۳، ۱۳۷۵: ۵۷۷۰) بیشتر مورخین، دوره معتصم را، عصر گسترش محنه می‌نامند. به نظر می‌رسد اخباری که مورخین، در تواریخ خود ثبت نموده‌اند، بیشتر به خاطر ماجرای احضار احمد بن حنبل، بنیان‌گذار فقه حنبلی، به محکمه محنه، در سال ۲۲۰ قمری باشد که وی به علت مخالفت با عقیده رسمی حکومت، شدیداً شکنجه شد.

از افرادی که نقش عمده‌ای در این وقایع بر عهده داشته عبدالملک بن زیات، از معتزلیان معروف بود که به مقام وزارت معتصم نیز رسیده بود.

با مرگ معتصم، واثق در سال ۲۲۷ قمری جای وی را گرفت. خلیفه جدید نیز، معتزلی مذهب بود. او اصول و مبادی اعتقادی معتزله را ترویج می‌نمود و در بسط و گسترش آن می‌کوشید. وی مردم را ملزم نموده بود تا عقیده‌ی مخلوق بودن قرآن را بپذیرند. تحت حمایت واثق، ابن ابی دؤاد که همچنان منصب قاضی القضااتی را داشت، قدرت و نفوذ زیادی کسب کرد. اکثر مورخین، گسترش و شدت محنه را در این دوره، نتیجه‌ی نفوذ ابن ابی دؤاد، بر واثق می‌دانند. از فحوای برخی منابع، چنین استدلال می‌شود که پای مردم عادی نیز به جریان محنت کشیده شد. به علت دستور ابن ابی دؤاد به قضات سایر شهرها، که مردم را در مورد مخلوق بودن قرآن، امتحان کنند، عدّه زیادی زندانی شدند. به کارگزاران و حاکمان ایالات،

تأکید شد کسانی را که تا آن زمان امتحان نشده‌اند به دادگاه فرا خوانند. در همین زمان، جماعتی از علمای مصر، برای امتحان به بغداد فرا خوانده شدند. گفته می‌شود نامه واثق به محمد بن ابی لیث، در مورد امتحان همه مردم، فقیهان، محدثان، مؤذنین و ایجاد محنه، هیچ واکنشی در پی نداشت و به دستور ابی لیث، کاتبان بر مساجد نوشتند، نیست خدایی جز خداوند قرآن مخلوق و به دنبال آن، فقهای پیرو مالک و شافعی را، از حضور در مساجد منع کردند. (رضائی، شماره ۱۹، ۱۳۸۳: ۴۵-۶۲) با به خلافت نشستن متوکل، اعتقاد به قدیم بودن قرآن جای مخلوق بودن آنرا گرفت.

ابواسحاق محمدبن رشید بالقب المعتصم بالله که به او "مثنی" یعنی هشتمین گفته می شد، پس از برادرش مأمون به خلافت رسید. وی هشتمین نسل از فرزندان عباس و هشتمین خلیفه عباسی است. هشت فتح انجام داد، هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت کرد. سال صد و هشتاد در ماه شعبان (هشتمین ماه سال) متولد شد و در چهل و هشت سالگی درگذشت و هشت پسر و هشت دختر داشت. (ابن کثیر، ج ۱۰، ۱۴۰۷: ۲۹۵-۲۹۶)

معتصم در دوره مأمون ولایت مصر و شام داشت. بیعت با معتصم همان روز وفات مأمون بود. نخست سپاهیان قصد داشتند با عباس فرزند مأمون که در بین آنان محبوبیت داشت، بیعت کنند؛ اما عباس به احترام وصیت پدر با معتصم بیعت کرد و سپاهیان نیز از وی تبعیت کردند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۹۵)

معتصم با تبعیت از روش مأمون مردم را وادار می کرد تا به مخلوق بودن قرآن اعتراف کنند. وی از دانش بی بهره بود و نمی توانست در این گونه مسائل رای و نظر داشته باشد و فقط سفارش برادرش مأمون را اجراء می کرد و هرکس از دانشمندان و اهل نظر را که به مخلوق بودن قرآن تسلیم نمی شد، آزار می داد؛ چنان که احمدبن حنبل فقیه و محدث معروف را تازیانه زدو به زندان انداخت و همه عالمان و قاضیان اگر با نظر خلیفه که رأی معتزله بود، همسخن نمی شدند، در خطر تازیانه خوردن و زجر دیدن بودند. رفتار معتصم با علویان، مانند رفتار خلفای پیشین -بجز مأمون- سخت بود. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۸۶)

#### قیام محمدبن قاسم

محمدبن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین (ع) که در کوفه در کمال عبادت و زهد به سر می برد و ملقب به صوفی بود و بر اثر تهدید معتصم از آنجا روانه خراسان شد و در شهرهای مرو، سرخس، طالقان و نساء بگشت و مردمان بسیاری گرد او آمدند (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۴۶۵) با جمع شدن گروهی از مردم طالقان در اطراف قاسم، وی در این شهر دست به قیام زد. (۲۱۹ق). گسترش دامنه قیام محمد، خلافت معتصم را تهدید و از این رو وی به عبدالله بن طاهر، امیر خراسان دستور داد تا به مقابله محمد بن قاسم بشتابد. بین آنان نبردهای متعددی رخ داد تا آن که

سرانجام عبدالله بن طاهر بر وی دست یافت و نزد معتصم فرستاد. معتصم او را در کاخ خود زندانی کرد؛ اما مدتی بعد از زندان گریخت (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۹۶) و تا پایان عمر مخفیانه می زیست و سرجنبان شورشها و انقلابهایی بود که علیه عباسیان برپا می شد. محمد عاقبت در روزگار متوکل گرفتار شده به زندان افتاد و در زندان در گذشت. اصفهانی، ۱۳۸۵: ۴۷۲) بدین ترتیب بارزترین انقلاب علویان، پس از شهادت امام رضا(ع)، اگرچه چندان مورد اقبال امامیه قرار نگرفت، شکست خورد.

### شهادت امام جواد(ع)

هنگامی که مأمون پس از شهادت امام رضا(ع) به بغداد بازگشت، (۲۰۴ق.ا) اطمینان داشت که شیعیان پس از آن حضرت، فرزند او را به امامت، خواهند پذیرفت و در این صورت، خطر همچنان باقی خواهد بود. از این رو با الگوگیری از سیاست پدرش در کنترل امام کاظم(ع) - که او را به بغداد آورده و زندانی کرده بود - همین رفتار را با امام رضا(ع) در پیش گرفت، ولی با ظاهری آراسته و فریبکارانه؛ به گونه ای که می کوشید نه تنها در ظاهر امر، زندان و مانند آن نباشد، بلکه با برخورد دوستانه، چنین تبلیغ شود که او علاقه و محبت خاصی نیز به امام دارد. اکنون نوبت امام جواد(ع) رسیده بود تا به نحوی کنترل شود. مأمون برای این هدف، امام را به بغداد خوانده، دختر خود ام فضل را به عقد وی در آورد تا از این طریق بتواند فعالیت آن حضرت را تحت کنترل در آورد. آن حضرت چندی بعد به مدینه بازگشت و تا پایان خلافت مأمون در آن شهر ماند. (طوقش، ۱۳۸۷: ۱۶۳)

معتصم که از همان ابتدا از حضور امام جواد(ع) به عنوان پیشوای شیعیان، احساس خطر می کرد، پس از به خلافت نشستن، از حاکم مدینه خواست تا امام جواد(ع) و ام فضل را به بغداد آورد. هنگامی که آن حضرت، وارد بغداد شد، معتصم با تحفه ها و هدایایی با احترام بسیار از ایشان استقبال کرد. امام جواد(ع) که به خوبی می دانست در پس این احترام های ظاهری، دشمنی نهفته است، از این رو به هنگام خروج از مدینه، فرزندش علی بن محمد، امام هادی(ع) را به عنوان جانشین خود تعیین کرد. (شیخ مفید، ج ۲، ۱۳۹۹: ۳۲۵)

معتصم وقتی دریافت، امام جواد(ع) در بین شیعیان و حتی در برخی موارد در میان والیان حکومت، موقعیت ممتازی پیدا کرده و این امر ممکن است برای حاکمیت او خطرناک باشد به حيله ای ناپسند دست زد و با دسیسه بازی، برخی از وزیران خود را فراخواند و از آنان خواست تا به دروغ گواهی دهند که امام قصد خروج و شورش بر ضد حکومت را داشته است. آنان نیز چنین کردند و معتصم موضوع را برای امام (ع) مطرح کرد؛ اما امام(ع) اعلام کرد که چنین قصدی نداشته است، ولی معتصم شاهدان دروغین را احضار کرد و امام دریافت که این حرکت توطئه ای برضد ایشان است. معتصم دید باید از راه دیگری برای از میان برداشتن امام جواد(ع) اقدام نماید. از این رو همان روش ناجوانمردانه پدارنش را در پیش گرفت و با استفاده از ام الفضل، ایشان را مسموم کرده، به شهادت رساند.

(۲۲۰ق.) (خضری، ج ۱، ۱۳۸۷: ۲۸۶)

#### شورش زطها

زطها گروهی از کارگران و جاشوهای هندی بودند که در بنادر عراق و به ویژه بصره به کار بارگیری و تخلیه کشتی ها اشتغال داشتند، اما بی نوایی و سختی های زندگی، آنان را به غارت و چپاولگری واداشته بود. آنان بر سر راه کاروان ها و کشتی ها کمین می کردند و راه رسیدن ارزاق و کالاها به بغداد را می بستند و با اخاذی و باجگیری، موجب گرانی و ایجاد بازار سیاه در عراق شده بودند. معتصم در ابتدا، احمد بن سعید باهلی را روانه جنگ با آنان کرد، اما زطها او را شکست دادند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۹۶) پس از شکست باهلی، معتصم، عجیف بن عنبسه، - سردار معروف- را به جنگ آنان فرستاد. وی نزدیکی واسط را اردوگاه سپاه قرار داد و نهرها و رودهای مسیر تردد زطها را بست و آنان را در تنگنا قرار داد و چندین ماه با آنان پیکار کرد و سرانجام زطها مجبور به تسلیم شدند.

(ابن اثیر، ج ۱۱، ۱۳۶۸: ۷۷)

شمار زطها که از زن و مرد و کودک ۲۷ هزار نفر بودند را به بغداد فرستادند و در روز عاشورای ۲۲۰ق. پس از بازدید معتصم و رجال دولت از آنان، به دستور خلیفه به آسیای صغیر تبعید شدند. آنان در آنجا سکونت داشتند تا

آن که در سال ۲۴۱ ق. سپاهیان امپراطور روم شرقی آنان را به اسارت بردند و بدین طریق به اروپا راه یافتند و در آنجا به کولی شهرت یافتند. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۸۷)

### نفوذ ترکان در دربار

انقلاب عباسی به دست ایرانیان به ثمر رسید و پس از پیروزی عباسیان، قدرت واقعی در دست ایرانیان افتاد و آنان مقامات لشکری و کشوری را در اختیار کردند. اوج استیلای ایرانیان در زمان هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ق.) بود. هارون که به کمک خاندان برمکی به خلافت رسیده بود، دست آنان را در امور باز گذاشت و بالاترین مناصب دولت عباسی را به آنان واگذار کرد. استیلای ایرانیان، به رغم فراز و فرودهای بسیار، تا اواخر خلافت مامون (۲۱۸ ق.) ادامه داشت. با این وصف، ریشه نفوذ اعراب کاملاً قطع نشد و پاره ای از امور سیاسی را در اختیار داشتند و ضمن دشمنی با ایرانیان، تلاش می کردند تا آنان را از صفحه قدرت برانند و جانشین آنان شوند. دسیسه ها و فتنه انگیزیهای آنان، سبب شد که خلفای عباسی از ایرانیان بیمناک شوند و خدمات و جانفشانی های آنان را نادیده انگارند تا آنجا که سفاح در آغاز خلافت عباسی، ابو سلمه خلّال را به قتل رسانید (۱۳۲ ق.)؛ منصور، ابو مسلم را کشت (۱۳۷ ق.)؛ و هارون الرشید، خاندان برمکیان را برانداخت و مامون، خاندان سهل را از میان برداشت. (۲۰۳ ق.) از آن گذشته، مامون مرکز خود، مرو در خراسان را ترک و روانه بغداد شد. از این رو ایرانیان ناامید از عباسیان، در صدد استقلال خود و جدایی از عباسیان برآمدند. طاهر ذوالیمینین در سال ۲۰۷ ق. اعلان استقلال نمود و بابک و مازیار نیز تلاش گسترده ای برای رهایی از سلطه اعراب آغاز نمودند. چنین بود که مامون از بیم ایرانیان به اعراب پناه برد؛ اما آنان در حمایت از وی سستی کردند و به ناچار وی در صدد برآمد تا جنگجویان ترک را به استخدام در آورد، با این وصف، معتصم برای استحکام پایه های خلافت خود، ترکان را به طور گسترده به استخدام در آورد. (سیوطی، ۱۹۵۲:

(۲۰۵)

معتصم که به دلیل ناآرامی و قیام اعراب به آنان اعتماد نداشت و از ایرانیان نیز ایمن نبود، سیاست برادرش مأمون در جذب و استخدام ترکان را ادامه داد و آنان را از سرزمین های خراسان و ماوراءالنهر وارد سپاه و دربار نمود و به

آنان اختیار داد و به خودش نزدیک و فرماندهی سپاه رابه آنان واگذار نمود. این سیاست معتصم نتایج ناگواری در پی داشت. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۴۶۶)

نتایج فوری این سیاست معتصم، خشم و آشوب عرب ها در برابر حکومت معتصم بود؛ چنان که حرکتی به رهبری عجیف بن عنبسه و عباس بن مأمون برای قتل وی طراحی کردند؛ اما منجر به شکست شد. واکنش معتصم این بود که همزمان با مرگ عجیف از چنگ عباس هم خلاصی یافت و اعراب و ایرانی ها را که نسبت به آنان بی اعتماد شده بود به تدریج از خود دور کرد و نام آنان را از دیوان عطا حذف کرد. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۰۲)

نتایج دراز مدت این سیاست معتصم، سبب وقوع ضررهای بسیار بزرگ و غیر قابل جبرنی برای حکومت عباسی شد. تضعیف و خروج عناصر تاثیرگذار ایرانی و عرب به تضعیف قدرت خلیفه منجر شد. چه بسا پیدایش حکومت های مستقل از دوران دوم عباسی از پیامدهای آن باشد، اما در عصر معتصم، به روشنی پدیدار نشد و پس از کشته شدن متوکل در سال ۲۴۷ق. آشکار شد. می توان گفت، سلطه ترکان جنگجو و خشن بر امور مهم خلافت، زمینه سستی کار خلافت و سقوط نهایی حکومت عباسیان را فراهم نمود.

## بنای سامره

افزایش شمار ترکان در بغداد در دوره معتصم که مورد حمایت و احترام بسیار وی بودند، به زودی سبب ایجاد مشکلات زیادی برای مردم آن شهر شد. قدرت فراوان ترکان، به علاوه بی باکی، بی رحمی و خشونت، موجب سلب آسایش مردم شده بود. آنان درکوی و برزن سوار بر اسب، ضعفها و کودکان را زیر می گرفتند و می کشتند و گاه مردم می شوریدند و آنان را از مرکبشان به زیر می کشیدند و می زدند و حتی می کشتند. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۴۶۶)

آزار و اذیت سربازان مهاجم ترک و رفتار ناهنجارشان با مردم، سبب شد تا آنان به معتصم شکایت کردند و از او خواستند تا ترکان را از بغداد بیرون برد. به نوشته ابن اثیر در روز عید، پیرمردی در برابر معتصم قرار گرفت و گفت: "خداوند تو را پاداش نیک نهد که همسایه بدی هستی که با این بیگانگان سنگین دل در جوار ما زیست می

کنی. تو غلامان ترک را میان ما جای دادی، کودکان ما را یتیم و زنان ما را بیوه کردی و مردان ما را کشتی." (ابن اثیر، ج ۱۱، ۱۳۶۸: ۸۶)

این گونه سخنان، معصم را بر آن داشتند در صدد بنای شهر جدیدی برای اسکان ترکان برآید. از این رو، پس از نماز عید سال ۲۲۰ ق. از بغداد بیرون رفت و دیگر به آن شهر بازنگشت. وی مدتی را به جستجوی مکانی مناسب برای مقر خود پرداخت تا آن که در قسمت علیای دجله، جایی که سامرا نام داشت و هوایی پاک و آبی گوارا و خاکی حاصلخیز داشت را انتخاب کرد. ابتدا قصر خود را پی افکند و کارگر و صنعتگر از دیگر شهرها آمدند و خیابان و کوی ها و ساختمان ها ساخته شد و بدین ترتیب پایتخت جدید بنا شد. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۴۶۸-۴۶۹)

### شورش بابک خرم‌دین

آغاز قیام بابک (۲۰۰ ق.). در روزگار خلافت مأمون بود. شورش بابک، خطرناک ترین شورش از آغاز خلافت عباسی بود که در ناحیه "بذ" میان اران و آذربایجان پدید آمد. (فرای، ج ۲، ۱۳۷۲: ۶۸) هدف از قیام او احیاء و شاید اصلاح آیین مزدک بود. بقایای یاران ابومسلم و شاید ناراضیان دیگر هم به جنبش او پیوستند. بابک خود از پیروان جاویدان بن شهرک رهبر و پیشوای خرم دینان در دوره هارون بود. بابک و جاویدان این آیین را در آذربایجان تازه کردند. بابک بنا به وصیت جاویدان -یا چنان که در روایات آمده است به اهتمام همسر جاویدان- جانشین جاویدان شد. حاتم بن هرثمه والی ارمنیه که خود داعیه طغیان داشت نیز محرک او بود. به سبب اقامت مأمون در خراسان و دوری او از بلاد عراق و آذربایجان، بابک در آن حدود اندک اندک پیشرفت بسیار یافت و بر قلعه ای چند در آن حدود دست یافت و چندبار، لشکریان خلیفه را شکست داد. سرداران عرب و ترک خلیفه به سبب تنگی راهها و سختی سرمای آن حدود از دفع بابک عاجز شدند (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۴۶۰-۴۶۱) و از طرفی مسأله ولایتعهدی امام رضا(ع) و نارضایتی عباسیان بغداد که مأمون را سرگرم کرده بود، فرصت مناسبی برای پیشرفت کار بابک فراهم کرده بود. بابک برای نابودی اسلام و عرب به سختی فعالیت می کرد و اعراب را پست و سفله می شمرد و یهود می نامید. در واقع، شورش وی مظهر تندترین اعتقادات شعوبی بود. وی در بیشتر جنگ هایش پیروز شد و دامنه شورش

خرمَدینان، ایالت جبال را که متصل به آذربایجان بود، فراگرفت. پیشرفت بابک، مامون را سخت نگران کرد و قبل از مرگش (۲۱۸ ق.) به برادرش معتصم وصیت کرد تا با همه توانش به مقابله خرمَدینان برخیزد. (طبری، ج ۵، بی تا: ۱۳۸)

با به خلافت نشستن معتصم، وی افشین، امیرزاده اشروسنه را به دفع بابک گسیل کرد. افشین که حیدربن کاوس نام داشت، در زمان مأمون اسلام آورده بود، چون از پدر و برادر ناخرسند بود، لشکر خلیفه را برای تصرف اشروسنه که بین فرغانه و سمرقند بود، هدایت کرده بود. وقتی معتصم این سردار تازه مسلمان را به جنگ بابک می فرستاد او را پس از اکرام بسیار با تجهیزات فراوان روانه نبرد کرد. افشین راه آذربایجان، پیش گرفت و در دفع بابک، تلاش بسیار نمود. بابک نیز در دفع لشکر خلیفه به تئوفیل (Theophilus) امپراتور بیزانس نامه نوشت و او را دعوت به تسخیر بلاد مسلمانان کرد؛ اما پیش از آن که تئوفیل کاری از پیش برد، افشین، بابک را به دام افکند. افشین، پس از سه سال جنگ بابک را با پیام ها و دلنوازی ها فریب داد و قلعه او را گرفت و سپس خودش را که به یکی از امرای ارمنستان به نام سهل بن سنباط پناه برده بود، به چنگ آورد و نزد معتصم فرستاد. (صفر ۲۲۳ ق.) به دستور خلیفه، بابک را بر فیلی نشانند و گرداگرد شهر گردانیدند و پس از آن با شکنجه و آزار به قتلش رساندند و جسدش را بردار کردند. (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۳۶۰) با این همه نه فتنه او یکباره فرونشست و نه افشین توانست از این پیروزی آن گونه که توقع داشت، بهره گیرد؛ زیرا هنوز ماجرای بابک به پایان نرسیده، مازیار، شاهزاده طبرستان، آیین خرمَدینان در پیش گرفت و با یاران خویش که سرخ جامگان خوانده می شدند، سر به شورش برداشت. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۱۲)

#### فتح عموریه

در نتیجه مشغول شدن دربار خلافت به شورش بابک، جنگ میان مسلمانان و رومیان در سال های نخستین خلافت معتصم متوقف شد. تئوفیل، امپراتور روم نیز از باز پس گیری جزیره سیسیل از دست مسلمانان مصرف شد. از این رو مناطق مرزی، شاهد آرامشی نسبتاً کامل بود؛ اما هنوز چهارسالی از خلافت معتصم سپری نشده بود که تئوفیل تصمیم گرفت در مرزهای شرقی امپراتوری به جنگ با مسلمانان برخیزد. گفتگوهای موفقیت آمیز او با بابک و قول بابک، مبنی بر گرویدن به مسیحیت در مقابل دریافت کمک در جنگ با مسلمانان و گمان امپراتور مبنی بر امکان



پیروزی نظامی بر مسلمانان او را تشویق کرد. (طبری، ج ۵، بی تا: ۱۱۴۵) بدین ترتیب با هدف بازداشتن سپاهیان عباسی از ادامه محاصره بابک و استحکام ارتباط با خرمیه در ارمنستان و آذربایجان، سپاهیان امپراتور روم به زبطره هجوم بردند و آنجا را تصرف کردند و هرکه را در آنجا بود اسیر یا به قتل رسانیدند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۰۱)

معتصم با اطلاع از این امر، بی درنگ با سپاهی عظیم به سوی روم حرکت کرد و پیشاپیش سپاه نیز، افشین را با سپاهی بزرگ روانه کرد. امپراتور روم نیز با سپاه بزرگی به مقابله آنان شتافت. افشین سپاه روم را به سختی شکست داد و آنان را وادار به عقب نشینی کرد. امپراتور که دریافت، توان مقابله با آنان را ندارد به معتصم پیام داد که سپاهیان روم بدون اجازه او زبطره را تصرف کردند و مردم آنجا را اسیر یا به قتل رسانیدند و اکنون حاضر است، اسیران را رها و خسارت ها را جبران نماید؛ اما خلیفه بدون توجه به پیام امپراتور روم عموریه را که از بزرگترین شهرهای روم بود و از جمعیت زیاد برخوردار بود، تصرف کرد و با قساوت زیاد دست به کشتار مردم و غارت و چپاول آنجا زد. (۲۲۳ق.). (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۰۲/ابن اثیر، ج ۱۱، ۱۳۶۸: ۱۱۵-۱۲۶)

### شورش مازیار

مازیار بن قارن از امرای محلی قدیم طبرستان بود که پس از درگذشت پدرش قارن به دربار مأمون رفت و اسلام پذیرفت. مأمون نام او را محمد نهاد و حکمرانی بخشی از طبرستان و رویان را بدو سپرد. مازیار پس از بازگشت به طبرستان، عموی خود را که حاکم آنجا بود، کشت و حکومت تمام طبرستان را به دست آورد و خود را گیل گیلان و اسپهبد اسپهبدان نامید (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۰۳-۵۰۴) و پس از چندی -در روزگار معتصم- از ارسال خراج نزد عبدالله بن طاهر که طبرستان به حکم خلیفه در حوزه امارت او بود خودداری کرد و کشاورزان را واداشت تا بر صاحبان خود بشورند و اموالشان را غارت کنند و مساجد را تخریب و شمار زیادی از مسلمانان را دربند کرد و بدین ترتیب آشکارا بر خلیفه خروج کرد. (۲۲۴ق.). (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۱۲-۲۱۳)

شورش مازیار دیری نپایید و زود فرونشست. معتصم، محمد بن ابراهیم را با سپاهی به جنگ وی فرستاد و به عبدالله بن طاهر نوشت که او را با لشکرها کمک دهد. محمد بن ابراهیم، مازیار را در محاصره گرفت و عبدالله بن طاهر نیز

به کمک وی شتافت؛ اما قبل از جنگ-ظاهراً به خیانت کوهیار برادر مازیار-وی اسیر شد و او را به سامراء نزد معتصم فرستادند و او را با افشین روبرو کردند و مازیار اعلام کرد که افشین در تحریک او به نافرمانی نقش داشته. پس از آن بر مازیار تازیانه زدند و وی زیر تازیانه جان داد و آنگاه جسدش را در کنار بابک به دار آویختند. (۲۲۶ ق.)(یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۰۳)

### ماجرای افشین

اعتراف مازیار مبنی بر تحریک افشین (خیدر بن کاووس) سوء ظنی را که در حق وی می رفت و بهانه بازداشت او شده بود، شدت یافت. بدین گونه، به سرداری که بابک را مغلوب کرده بود و در مصر و روم رشادت ها و شجاعت ها نموده بود، همان پاداشی را دادند که پیش آن از منصور و هارون و مامون به خدمتگذاران خود داده بودند.

اشروسنه در سال ۲۰۷ ق. توسط احمد بن خالد احوال سردار مامون فتح شد. احمد، کاووس، فرمانروای اشروسنه و پسرش، خیدر را دستگیر و روانه بغداد کرد. مامون پس از مدتی آنان را به اشروسنه بازگرداند و حکومت آن دیار را به کاووس سپرد. پس از مرگ کاووس، خیدر وارث مقام و منصب پدر شد و به افشین موسوم شد. افشین از آن پس برای آن که به دستگاه خلافت نزدیک شود و بر حکومت خراسان و ماوراءالنهر دست یابد، همچون یکی از سرداران اسلام در سرکوب دشمنان خلافت کوشید. بی شک پیروزی های افشین مایه رشک اطرافیان خلیفه شده بود و آنان را بر آن داشت تا علیه او دست به توطئه بزنند. در این بین حوادثی رخ داد که رابطه او را با دستگاه خلافت تیره کرد. نخست، عصیان منکبجور- که برادرزن افشین بود- در آذربایجان، سبب بدگمانی خلیفه شد و کسانی مانند احمد بن ابی داود نیز که از افشین، ناخرسند بود، این بدگمانی را به حد ترس و بدبینی کشانیدند. (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۴۶۲)

دیگر آن که، به خلیفه گزارش دادند که افشین همواره پول و مال به دست آمده را به اشروسنه می فرستد تا در فرصت مناسب، آنها را صرف شورش علیه خلیفه کند، چنان که یکبار عبدالله بن طاهر، کاروان بزرگی از اموال او را که پنهانی عازم اشروسنه بود، مصادره کرد. (ابن اثیر، ج ۱۱، ۱۳۶۸: ۱۵۱)

افشین که خلیفه را نسبت به خود بدبین و بدگمان یافت، درصدد برآمد که از سامرا بیرون رود و راه اشروسنه را که از پیش مال های خویش به آنجا فرستاده بود، درپیش گیرد؛ اما نقشه او آشکار شد و حتی متهم شد که در آن روزها درصدد بوده است که معتصم را به مهمانی بخواند و با غذای مسموم خلیفه و دیگر سرداران را هلاک نماید. به دستور خلیفه، افشین را در بند و اموال او را مصادره کردند. از محاکمه افشین معلوم می شود که وی در اشروسنه که سرزمین نیاکانش بوده، اندیشه پادشاهی داشت و هنوز برنامه هایی که به وی می نوشته اند، او را نیز مثل پدر و نیاکانش "خدای خدایان" می خوانده اند. گذشته از آن وی به مجوسان و بت پرستان آن سرزمین، بیش از مسلمانان آنجا علاقه می ورزیده است. همچنین کتابی به نام زروان از خانه اش یافتند که گفته می شد آن را به دیبا و زر و گوهر آراسته بود و آن کتاب را هم، نشانه اعتقاد او به آیین پدران خویش شمردند. غیر از این اتهام ها، اعتراف مازیار به همدستی افشین بر او، سبب شد تا خلیفه بی هیچ تردیدی، فرمان دهد، افشین را در زنجیر کرده، به زندان برند. افشین در زندان از گرسنگی یا زهر هلاک شد و جنازه اش را در باب العامه بردار کردند و بتهایی را که می گفتند از خانه او یافتند با جسد او سوزانیدند. (۲۲۶ق). (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۴۶۲-۴۶۳)

فرجام کار افشین چنین بود که به آرزوی خود، یعنی تسلط بر خراسان دست نیافت. چنان که بابک و مازیار نیز فریب او را خوردند و کاری از پیش نبردند.

شورش عجیف بن عنبسه و عباس بن مأمون

حمله معتصم از ضعف امپراتوری روم پرده برداشت و خلیفه را تشویق کرد تا حمله اش را به سمت قسطنطنیه پی گیرد؛ اما او به ناچار به بازگشت به عراق شد؛ زیرا توطئه ای را کشف کرد که سپاه به نفع عباس بن مأمون، طرح ریزی کرده بود. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۴۷۳-۴۷۴) پیروزی های ترکان در سپاه معتصم و توجه و بذل و بخشش های فراوان خلیفه به این سرداران ترک، مایه کینه عرب شد و از این رو عجیف بن عنبسه سردار نامدار معتصم که شورش زطها را سرکوب کرده بود، درصدد برآمد تا معتصم و اشناس و افشین را از میان بردارد و عباس بن مأمون را تحریک کرد تا عموی خود را در فرصت مناسبی که فراهم خواهند کرد، به قتل رساند و خود جانشین وی شود.

دیگر سرداران عرب نیز با توطئه همدست شدند و بنا شد به هنگام بازگشت از فتح عموریه، نقشه خود را عملی کنند؛ اما خلیفه از توطئه آنان اطلاع یافت و توطئه گران را در بند و به قتل رسانید. (ابن اثیر، ج ۱۱، ۱۳۶۸: ۱۲۶-۱۳۱) هرچند معتصم بر کسانی که قصد شورش داشتند، غلبه کرد؛ اما از نتایج نامطلوب آن در امان نماند؛ زیرا به چنگال سرداران ترک افتاد و به تدریج از سرداران عرب و پارسی دور شد و نام آنان را از دفتر عطا حذف کرد. ترکان نیز به وی وفادار نبودند و می خواستند، قدرت را از دست وی ببرایند. از آن گذشته تکیه او بر سرداران ترک، در روح عربها اثری بسیار ناگوار گذاشت و در نتیجه در مصر و شام و موصل شورش ها نمودند. (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۸۷-۸۸)

### الواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲ ق.)

پس از درگذشت معتصم، فرزندش هارون بالقب الواثق بالله در ربیع الاول سال ۲۲۷ ق. به خلافت رسید. واثق در دوران پدرش به خردمندی و تدبیر شهرت داشت. این مسأله پدرش را وا داشت تا در نبود خود در مقرر خلافت به او اعتماد کند و سپس او را به ولایتعهدی برگزیند. واثق به علم و ادب علاقه مند بود و در کاخش مجلسی را به بحث و مناظره فکری اختصاص داد و در این کار به مأمون اقتدا کرد؛ از این رو به او "مأمون صغیر" می گفتند. او مانند پدرش به عنصر ترک اعتماد و آنان را در مناصب فرماندهی جایگزین کرد؛ از جمله فرمان حکومت مغرب را از دربار خلافت تا آخرین نقطه مغرب برای شناس ترک صادر کرد و امارت خراسان و سند و نواحی دجله را به ایتاخ ترک سپرد و فرماندهی سپاه را به بغا سپرد و وصیف را به عنوان حاجب خود برگزید. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۰۶-۵۰۸) بدین ترتیب واثق مناصب مهم و ولایت بزرگ را به ترکان سپرد و نفوذ آنان را بیش از پیش افزایش داد.

واثق پیرو عقاید معتزله بود و سیاست پدرش را در کمک کردن به آنان در پیش گرفت و در تحمیل افکار دینی خود به مردم افراط کرد. او مردم را در مسأله خلق قرآن می آزمود و به قضات نوشت تا آنان نیز چنین کنند و در این راه بسیاری از مردم به زندان افتادند. این امر سبب اعتراض و شکایت مردم و فقها شد. مردم بغداد به رهبری احمد بن

نصر خُزاعی، خواستار برکناری واثق شدند. مخالفان خلق قرآن روزی را برای شورش معین کردند، اما راز شان برملا و آنان دستگیر شدند و احمد بن نصر به قتل رسید. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۱۰)

واثق در سال ۲۳۲ ق. درگذشت و هیچ کس را به عنوان جانشین تعیین نکرد (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۹۲) و بدین ترتیب، بهانه بسیار خوبی به دست ترکان داد تا بر امور خلافت تسلط یابند.

با مرگ واثق عصر اول عباسی یا دوران طلایی عباسیان به پایان رسید (همان: ۹۳) و این نتیجه طبیعی روشی بود که معتصم در پیش گرفت و در امور مهم به ترکان تکیه کرد و اعراب و ایرانیان را از قدرت دور کرد. ترکان با رفتار خویش مایه آشفتنگی خاطر و ایجاد فتنه ها در واقع زوال قدرت خلفا را فراهم کردند.

## خودآزمایی ۲

۱- شورش کدام شخص، قیامی علیه نفوذ ایرانیان بر دستگاه خلافت عباسی بود؟

الف- نصر بن شیبث      ب- ابوالسرایا      ج- عباس بن مامون      د- زُطها

۲- وی به شیخ مترجمین معروف بود؟

الف- جرجیس بن بختیشوع      ب- حنین بن اسحاق      ج- علان شعوبی      د-

ثابت بن قره

۳- فرهنگ هندی در کدام زمینه تاثیر عمیقی در اندیشه مسلمانان نهاد؟

الف- ادبیات و تاریخ      ب- فلسفه و منطق      ج- ریاضیات و ستاره شناسی      د-

تاریخ و جغرافیا

۴- چرا سفاح وضع کوفه را مساعد نمی دانست و در هاشمیه سکونت اختیار کرد؟

الف- به علت گرمای هوا      ب- علاقه مندی به هاشمیه

ج- حضور هواداران علی(ع) در کوفه      د- سکونت طرفداران اموی در کوفه

۵- کدام گزینه، بیانگر علت وحشت منصور و در صدد ممانعت برآمدن منصور جهت رفتن ابومسلم به

خراسان شد؟

الف- پیروی ابومسلم بر عبدالله بن علی      ب- قتل ابوسلمه خلال توسط ابومسلم

ج- ناسزا و تهدید عباسیان توسط ابومسلم      د- قصد حرکت کردن ابومسلم به سمت خراسان

۶- مامون به توصیه چه کسی نام امین را از خطبه انداخت؟

الف- علی بن عیسی ماهان      ب- فضل بن ربیع      ج- فضل بن سهل سرخسی      د- طاهر بن حسین

۷- کدام هدف مامون از فراخواندن امام رضا(ع) به مرو، سبب جدایی آن حضرت از یارانش می شد؟

الف- اعتراف به شایستگی عباسیان برای خلافت      ب- منصرف کردن امام رضا(ع) از دعوت به امامت خود

ج- بی اعتبار کردن مقام امام رضا(ع) در نظر علاقه مندان آن حضرت      د- تحت کنترل در آوردن امام رضا(ع)

۸- بیت الحکمه بغداد در دوره کدام خلیفه تاسیس شد؟

الف- منصور دوانیقی      ب- هارون      ج- مامون      د- معتصم

۹- کدام گزینه بیانگر علت جلب ترکان به دربار خلافت توسط معتصم بود؟

الف- عدم اعتماد به ایرانیان      ب- عدم اعتماد به عرب ها

ج- عدم اعتماد به ایرانیان و اعراب      د- روحیه جنگجویی و نظامی ترکان

۱۰- خطرناک ترین شورش دوره عباسی که در آذربایجان رخ داد؟

الف- بابک خرمدین      ب- مازیار      ج- شورش زُطها      د- عُجیف بن عنبسه و عباس بن مامون

## فصل سوم

### عصر دوم عباسی

#### هدف کلی

آشنایی با عصر دوم عباسی یا دوره نفوذ ترکان

#### اهداف آموزشی

- ۱- وضعیت شیعیان و معتزله در دوره متوکل چگونه بود؟
- ۲- چگونگی تاسیس نخستین دولت شیعی در ایران.
- ۳- چگونگی ظهور یعقوب لیث و ارتباط او با خلیفه عباسی.
- ۴- بیان ارتباط عمرولیث با دربار خلافت عباسی و سامانیان.
- ۵- بیان چگونگی ارتباط خلیفه با ابن طولون.
- ۶- رخدادهای مهم دوره معتمد عباسی را بنویسید.
- ۷- بیان چگونگی تاسیس دولت سامانیان و اقدامات مهم امرای سامانی.
- ۸- بیان فعالیت ها و اقدامات قرمطیان.
- ۹- بیان ظهور بریدیان و آل زیار و ارتباط آنان با دربار خلافت.
- ۱۰- حمدانیان و شرح اقدامات مهم آنان.



## دوران نفوذ ترکان ۲۳۲- (۳۳۴ق.)

عصر دوم عباسی با دوره اول آن تفاوت دارد. ویژگی عصر اول، نیرومندی خلافت و تمرکز قدرت در دست خلفایی بود که دارای مهارت سیاسی و شخصیت نیرومند بودند. آنان در دفع شورش ها و کسانی که به نفوذ و قدرت چشم داشتند- به استثنای آنچه در آندلس و برخی از مناطق شمالی افریقا روی داد- از خود شایستگی نشان دادند و بر تمام امور تسلط داشتند.

این ویژگی در دوره دوم عباسی، هنگامی که حکومت از متمرکز بودن به تمرکز نداشتن، تغییر کرد و حکومت های مستقلی که استقلال کامل یا نیمه کامل، با اعتراف به قدرت معنوی خلیفه داشتند، به وجود آمد. مردمی جدید وارد جامعه اسلامی شدند و به حکمرانی رسیدند و خلفا زیر نفوذ ایشان قرار گرفتند. این مسأله به کاهش نقش سیاسی خلفا منجر شد و ایشان احترامی را که خلفای عصر اول عباسی برخوردار بودند، از دست دادند.

در غرب جهان اسلام حکومت های طولونیان و اخشیدیان و سپس فاطمیان و در شرق حکومت علویان در بخش های شمالی ایران و صفویان و سامانیان ظهور کردند.

در این دوران که تمرکز زدایی در کار حکومت، حاکم شد، اختلاف سیاسی میان شرق و غرب جهان اسلام را در می یابیم. در حالی که حکومت های مناطق شرقی کم و بیش برای باقی ماندن در دایره خلافت می کوشید و برای خلفای عباسی احترام قائل بود و قدرت معنوی دستگاه خلافت را به رسمیت می شناخت و تلاش می کرد تا تأیید خلافت را برای موجودیت خود داشته باشد، اما حکومت های جدایی طلب در مغرب جهان اسلام، در پاسخ به خواسته نژادی گروه های مخالف خلافت عباسی، به سوی جدایی کامل گام بر می داشتند.

مناطق مرزی به عنوان واحدهای تقویت کننده یا تضعیف کننده، هماهنگ با تحولات جهان اسلام و نیاز ایشان به دفاع یا حمله باقی ماندند و به طور معمول از خطر خارجی و نیروی خلافت متأثر شدند. حکومت حمدانیان در

مناطق ثغور شام و جزیره ایجاد شد، اما سنگینی دفاع از محدوده های مرزی ماوراءالنهر بر عهده حکومت های جدایی طلب مشرق قرار گرفت. با این وصف، عراق وضعی خاص داشت که با خلافت عباسی مرتبط بود، به گونه ای که خلفا به طور مستقیم در آنجا حکومت می کردند یا این که فردی به نام آنان حکومت می کرد تا این که عناصر قدرت طلب، نیرومند شدند و سرانجام، خلیفه نفوذش را حتی در پایتخت در برابر افزایش نفوذ ترکان از دست داد، همان گونه که پیش از آن نفوذش را در دیگر مناطق از دست داده بود. ترکان زعامت امور را به دست گرفتند و حتی در تصمیمات دربار و خلیفه نقش تعیین کننده ای ایفا می کردند.

سرانجام ویژگی عصر دوم عباسی، فروپاشی روابط میان خلافت و منابع قدرت آن (اعراب و ایرانی) مناطق شد و منجر به ضعف خلافت شد و خلیفه، مقامش را به عنوان رأس هرم سازمانی از دست داد و در نتیجه تحقیر شد.

شناخت متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ ق.).

همان گونه که گذشت، ترکان در دوره واثق، قدرت فراوان یافتند و مناصب و امور مهم را به دست گرفتند و بر دارالخلافه مسلط شدند و قدرت واقعی خود را در همه جا گسترانیدند. آنان همچنین برنامه دخالت در گزینش و نصب خلفا را در راه افزایش فشار برای در اختیار گرفتن خلیفه طراحی کردند. واثق به هنگام مرگ کسی را جانشین خود قرار نداد (ابراهیم حسن، ج ۲، ۱۳۷۱: ۹۳) و این موجب شعله ور شدن آتش درگیری بین دو گروه مهم برای انتخاب خلیفه شد.

گروه نخست: متشکل از بزرگان حکومتی از خاندان عباسی و وزیر محمد بن عبدالملک زیات و بزرگ قاضیان، احمد بن ابی داود بود که محمد بن واثق را نامزد کردند. (ابن اثیر، ج ۱۱، ۱۳۶۸: ۲۰۱)

گروه دوم: متشکل از ترکانی بودند که به رهبری وُصیف ترک برای استحکام نفوذ خود فعالیت می کردند، جعفر بن معتصم را نامزد کرده بودند. این گروه موفق شدند، نامزد مورد نظر خود را برای خلافت تحمیل کنند و بدین گونه منصب خلافت به جعفر، ملقب به متوکل سپرده شد. (طبری، ج ۵، بی تا: ۳۱۲-۳۱۳)

این حادثه، شیوه خطرناکی را پس از آن در به حکومت رسیدن خلفا به وجود آوردند، به گونه ای که خلافت جز با موافقت و رضایت آنان، امکان پذیر نبود. آنان کسی را که از او راضی بودند، بر می کشیدند و در مقابل، کسی را که از او ناخشنود بودند، فرو می گرفتند و بدین وسیله، قدرت خود را بر امور خلافت گسترده و کارها را به میل خود انجام دادند، (همان: ۳۱۳) هر چند خلفا به آسانی تن به نفوذ ترکان نمی نداند و گاه بشدت مقاومت می کردند، اما توانایی کافی برای مقابله با آنان را نداشتند.

متوکل (۲۳۲-۲۴۷ ق.) با نیروی ترکان به خلافت رسید و ترکان احساس کردند که خلافت به خدمات آنان نیازمند است و همین مسأله، آنان را به خشونت بیشتر سوق داد. این خلیفه که استبداد ترکان را در کار و کم احترامی آنان را نسبت به خود احساس کرد، تصمیم گرفت از قدرت آنان بکاهد و از ایتاخ آغاز کرد و وی را از مقامش عزل و زندانی کرد و وی در زندان درگذشت. (۲۳۵ ق.) (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۱۴)

متوکل همچنین برای این که راه دخالت ترکان را در گزینش جانشین خودش سد کند، سه فرزندش منتصر، معتز و مؤید را ولیعهد خود نمود و به شیوه های هارون، کشور را که در دست ترکان بود، میان آنان تقسیم کرد. ترکان که ابعاد خطرناک این کار را درک کردند نسبت به خلیفه کینه بیشتری به دل گرفتند و از این رو پی در پی توطئه و دسیسه می کردند و متوکل را در تنگنا قرار دادند. رفته رفته، دشمنی میان خلیفه و ترکان به نقطه ای بی بازگشت رسیده بود. به حدی که باید یکی از شرّ دیگر رهایی می یافت. ترکان تحرک بیشتری داشتند و توانستن به کمک پسرش منتصر، خلیفه را به قتل برسانند. (۲۴۷ ق.) منتصر کینه پدر را به دل داشت؛ زیرا او کوشیده بود معتز را جانشین قبل از منتصر قرار دهد و از آن گذشته نظریات سیاسی آن دو در عرصه رابطه با علویان با یکدیگر تفاوت داشت. (ابن اثیر، ج ۱۱، ۱۳۶۸: ۲۵۹-۲۶۰)

### سختگیری بر شیعیان و معتزله

همان گونه که گذشت مامون و دو جانشین وی (معتصم و واثق) از عقاید معتزله حمایت می کردند و مذهب معتزله به عنوان مذهب رسمی دولت شناخته می شد. از این رو کارگزاران دولت ناچار بودند باورهای معتزله از جمله اصل

مخلوق بودن قرآن و عدم رؤیت خداوند در روز قیامت را بپذیرند و در ترویج این باورها بکوشند، در غیر این صورت، از کار بر کنار و به سختی مجازات می شدند. به رغم این اقدامات و اعمال فشارها، تعلیمات معتزله نه تنها در میان عامه مردم رواج نیافت، بلکه موجب نارضایتی گروه بسیاری از پیشوایان مذاهب، فقیهان و دیگر مسلمانان شد. در دوره متوکل دفاع از معتزله جایش را به مخالفت به آنان داد. این خلیفه مردم را از بحث درباره قرآن نهی کرد و زندانیان شهرها و کسانی را که در خلافت واثق به خاطر مخالفت با خلق قرآن به زندان افتاده بودند، آزاد کرد و آنان را خلعت پوشانید و نامه هایی در نهی از جدال و خصومت به اطراف نوشت و از این رو مردم بحث درباره قرآن را کنار گذاشتند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۱۳)

متوکل که به اهل سنت گرایش داشت، پس از آن اعتقاد به خلق قرآن را بدعت دانست. وی همچنین، فقیهان و محدثان را فراخواند و به آنان صله و عطا داد و به آنان گفت؛ بر منابر، احادیثی را که در بردارنده رد بر معتزله است و همچنین احادیثی را که از رؤیت خداوند سخن می گوید، نقل کنند. این رفتار متوکل، به همان اندازه که برای معتزله ناخوشایند بود، خرسندی اهل سنت و جماعت را در پی داشت و تحسین آنان را در پی داشت. (صابری، ج ۱، ۱۳۹۰: ۱۴۰-۱۴۱)

از دوره خلافت متوکل، مذهب سنیان مذهب رسمی دولت عباسی شد و پیروان مذاهب دیگر چون شیعیان و معتزله و خوارج تحت تعقیب و آزار قرار گرفتند. در این میان چون بسیاری از سران معتزله از طبقات حاکمه یا رجال برجسته علمی بودند، به تدریج خود را از زیر فشارهای سخت و طاقت فرسای دستگاه خلافت بیرون کشیدند و عقاید خود را در محافل و مجالس علمی ای که مخفیانه تشکیل می شد، رواج می دادند، تا این که آتش خشم متوکل و جانشینان او نسبت به معتزله فروکش کرد و آنان توانستند، تعلیمات خود را به مرور در مناطق دورتر از خلافت گسترش دهند. چنان که در قرون سوم و چهارم، عقاید آنان در ایران و آسیای میانه انتشار یافت. (حضری، ۱۳۷۸: ۹۲-۹۳)

با وجود این، سیاست متوکل در سختگیری و آزار شیعیان همچنان ادامه یافت. وی دشمن اهل بیت بود و اموال شیعیان و علاقه مندان آنان را مصادره کرده، خونشان را می ریخت. ندیمان و مشاوران متوکل نیز همه دشمن شیعیان بودند و وی را از قیام آنان بیمناک می کردند. (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۵۹۷)

آزار شیعیان بدانجا رسید که متوکل در سال ۲۳۶ق. دستور داد تا مرقد مطهر امام حسین (ع) و خانه های اطراف را تخریب کنند و زمین آنجا را شخم زدند و به مزرعه تبدیل کردند و علاقه مندان آن حضرت را از زیارت مرقدش منع کردند و تهدید نمودند، هرکس در پیرامون قبر دیده شود، گرفتار و به زندان خواهد افتاد (ابن اثیر، ج ۱، ۱۳۶۸: ۲۲۱) و بدین وسیله تلاش نمودند تا یاد و خاطره آن امام شهید را از خاطرها محو کنند تا سبب اتحاد و همبستگی میان شیعیان و قیام علیه خلفای عباسی نگردد.

متوکل همچنین برای تحت کنترل درآوردن امام هادی (ع)، ایشان را از مدینه به سامرا فراخواند و ماموران وی در حرکتی بسیار ناپسند منزل آن حضرت در مدینه را جستجو کردند و چیزی جز قرآن و ادعیه نیافتند. رفتار با امام در سامرا نیز اهانت آمیز بود و درابتدا وی را در محلی که مخصوص گداها بود و به "خان الصعاليك" شهرت داشت، اسکان داد و سپس اگرچه مکان آن حضرت را تغییر داد، اما همچنان برای ایشان محدودیت ایجاد می کرد. (خضری، ج ۱، ۱۳۸۷: ۲۹۰-۲۹۱)

شناخت منتصر (۲۴۷-۲۴۸)

پس از قتل متوکل، فرزندش محمد بالقب المنتصر بالله به خلافت نشست و برای دوری از ننگ پدرکشی، شایعه کرد که فتح بن خاقان قاتل متوکل بوده و از این رو به انتقام قتل پدر، او را به قتل رسانده است. از آنجا که ترکان، منتصر را به خلافت رسانیده بودند، بر امور چیره شده بودند و خلیفه چاره ای جز اطاعت از آنان نداشت. در دوره منتصر ترکان بر همه امور مستولی شده بودند؛ چنان که منتصر را وادار کردند تا دو برادرش معتز و مؤید را - که در دوره متوکل به عنوان ولیعهد اول و دوم منتصر انتخاب شده بودند - از ولیعهدی خلع کند که از انتقام جویی آنان بیم

داشتند و عاقبت دو برادر را مجبور کردند تا به خط خود اعلام کنند که از خلافت، چشم پوشیدند. (ابن اثیر، ج ۱۱، ۱۳۶۸: ۲۶۲ و ۲۷۵)

منتصر که خود با کمک سرداران ترک به قدرت رسید تا قبل از به قدرت رسیدن با آنان رابطه خوبی داشت، پس از به قدرت رسیدن از استبداد آنان به تنگ آمد و درصدد رهایی از آنان برآمد. ترکان که هدف او را دریافتند به ابن طیفور-طیب دربار-رشوه دادند تا منتصر را با نشتر زهرآلود رگ زد و خلیفه تنها پس از شش ماه خلافت درگذشت. (۲۴۸ق.). (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۵۴۰-۵۴۱)

رفتار منتصر با علویان با ملایمت بود و به شیعیانی را که در زمان پدرش پراکنده و تحت تعقیب بودند، امان داد و اوقاف و املاکی را که از آنان غصب شده بود، بازگرداند و فدک را دوباره به فرزندان علی (ع) داد و دستور داد تا مردم آزادانه به زیارت قبور علی (ع) و امام حسین (ع) روند. (ابن اثیر، ج ۱۱، ۱۳۶۸: ۲۷۹-۲۸۰)

#### شناخت مستعین (۲۴۸-۲۵۲)

پس از منتصر، ترکان، به خاطر ترس از فرزندان متوکل به جهت خوانخواهی پدرشان از آنان، احمد بن محمد بن معتصم را به خلافت نشاندهند؛ (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۲۵) اما عده ای از اتباع محمد بن عبدالله بن طاهر که خواستار به خلافت نشستن معتز بودند، با شمشیرهای آخته به دارالخلافت هجوم بردند و سپاهیان و درباریان را به شورش فراخوانده، اما توسط سرداران ترک سرکوب شدند. ترکان همچنین به محمد بن عبدالله بن طاهر نامه نوشته او را مجبور کردند تا از مردم بغداد و طرفداران خود برای مستعین (۲۴۸-۲۵۲ق.)، بیعت بگیرد، وی نیز چنین کرد. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۲۸۲-۲۸۳)

مستعین چون خلافت خود را مدیون سرداران ترک می دانست، دست آنان را در امور سیاسی و نظامی باز گذاشت، چنان که تامش به وزارت رسید و امارت مصر و مغرب به وی سپرده شد و امارت حلوان و ماسبذان را به

بغای صغیر داد و ریاست نگهبانان کاخ و مسئولیت حفظ انبار سلاح و حرمسرای خود را به شاهک ترک سپرد. همچنین وُصیف را به فرماندهی سپاه گماشت و او را مأمور جنگ با لشکرهای تابستانی روم و انوجور را مأمور سرکوب شورشیان کرد. (خضری، ۱۳۷۸: ۹۶)

در دوره مستعین، ناآرامی های ضربه زننده به حکومت آغاز شد، شورشی در سامرا به نام معتز شعله ور شد. مردم و ترکان در خیابان ها به جنگ پرداختند و ترکان غلبه یافتند. در نتیجه ظلم و ستم آنان، مردم در بغداد نیز دست به قیام زدند؛ اما کاری از پیش نبردند. وحدت ترکان، پس از پیروزی بر مردم ادامه نیافت و خود دچار چند دستگی شدند. مستعین از این اختلافات برای رهایی از رهبران ترک، بهره برد. احمد بن خصیب را به جزیره کِرت، تبعید کرد. اتامش و باغر را کشت و سپس از سامرا به بغداد گریخت تا به مردم آنجا پناه ببرد. مردم بغداد و تعدادی از فرماندهان ترک طرفدار مستعین که به این شهر گریخته بودند، از خلیفه حمایت کردند. جنگ میان طرفین شعله ور و بغداد و اطراف آن، صحنه جنگ شد؛ اما ترکان وحدت خود را بازیافتند و مستعین در موضع ضعف قرار گرفت، چنان که محمد بن عبدالله بن طاهر- امیر بغداد- نیز با دیدن این وضع، حاضر به یاری وی نشد. مستعین با وجود پشتیبانی مردم از او، خلافت را واگذار کرد و در نتیجه با معتز به خلافت بیعت شد (۲۵۲ ق.). و مستعین به عنوان تبعیدی به بصره رفت؛ اما ترکان از زنده بودن او در هراس بودند و از این رو وی را به قتل رساندند. (طغوش، ۱۳۸۷: ۱۹۱)

#### دولت علویان طبرستان (۲۵۰-۳۱۶ ق.)

علی رغم گسترش مرزهای اسلامی تا پایان قرن اول هجری از چین تا کوههای پیرنه در اروپا، کرانه های جنوبی دریای خزر تحت سیطره حکمرانان محلی نظیر قارنیان و پادوسبانان قرار داشت. از آنجا که منطقه یاد شده، کوههایی بلند و استوار و جنگل هایی انبوه و راههایی تنگ و باریک و نفوذ ناپذیر و نعمت ها و مواهب فراوان داشت، مردم آن دیار تا مدت ها در برابر لشکرکشی های مسلمانان مقاومت کردند و بجز بخش هایی از طبرستان و گرگان که در اواخر قرن اول هجری، فتح شد، دیگر نواحی آن سرزمین از نفوذ خلافت اسلامی به دور بود تا آن که به وسیله قیام

های شیعی و علوی در زمان عباسیان، آنان به دژهای طبیعی و استوار طبرستان پناه بردند تا از تعقیب و آزار کارگزاران عباسی در امان مانند.

در واقع تشکیل دولت علویان در طبرستان نیز بر اثر رفتار خشن و سختگیرانه و اعمال مالیات های سنگین کارگزاران عباسی بود. در میانه قرن سوم، منطقه طبرستان، در دست طاهریان بود. سلیمان بن عبدالله بن طاهر، حاکم طبرستان، کارگزاری به نام محمد بن اوس بلخی داشت که امور طبرستان را برعهده داشت. وی دو فرزند جوان خود را بر نواحی طبرستان حاکم کرده و اینان با مردم بد رفتاری زیادی می کردند. (مجد، ۱۳۸۶: ۴۳-۴۵)

محمد بن اوس هر سال سه بار از مردم مالیات می گرفت، (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۱۴) مردم طبرستان که از تعدیات آنان به ستوه آمده بودند به رهبری دو برادر به نام های محمد و جعفر که فرزندان رستم بودند، دست به قیام زدند و در اندیشه دعوت از یکی از علویان برآمدند؛ آنان در ابتدا به سراغ یکی از علویان طبرستان به نام محمد بن ابراهیم رفتند و خواستار بیعت با او شدند؛ اما وی نپذیرفت و آنان را به سوی حسن بن زید حسنی که بعدها داعی کبیر لقب یافت و در ری ساکن بود، راهنمایی کرد. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۲۸/مرعشی، ۱۳۶۸: ۱۲۸-۱۲۹)

رفتن به سراغ یک فردی علوی می توانست، علل چندی داشته باشد: نخست آن که علویان به پاکی و زهد شهرت داشتند و بسیار مورد علاقه و احترام مردم بودند، دیگر این که به علت دشمنی میان عباسیان و علویان از یک سو و همچنین دشمنی میان علویان و طاهریان به دلیل قتل یحیی بن عمر علوی از سوی دیگر بود. (جعفریان، ۱۳۸۸، ۳۰۰-۳۰۱)

حسن بن زید با پذیرش دعوت آنان به طبرستان رفت، با ورود او به طبرستان مردم با او بیعت کردند و متعهد به حمایت از وی شدند و وی به کمک مردم حکام طاهری را شکست داد و علاوه بر طبرستان، گیلان و دیلم و گرگان و حتی دماوند و فیروزکوه نیز به اطاعت وی درآمدند. (۲۵۳ق). (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۲۹-۲۳۰)

دولت علویان طبرستان، نخستین دولتی بودند که در شرق اسلامی به دور از تأیید خلفای عباسی تشکیل شد. این امر تهدیدی جدی برای خلافت عباسی بود و از این رو درصدد نابودی آن برآمدند. یکبار، یعقوب بن لیث صفاری را



تحریک کردند تا این دولت را براندازد. در عین حال، آشفته‌گی اوضاع عراق و جنوب ایران، به علت قیام زنگیان در سال ۲۵۵ق. و همچنین در هم ریختگی اوضاع خراسان در درگیری بین صفاریان و طاهریان، سبب شد تا طبرستان برای مدت ها در آرامش به سر برد. (جعفریان، ۱۳۸۸، ۳۰۱)

حسن بن زید (داعی کبیر) از سال ۲۵۰ق. تا انقراض دولت طاهریان، همواره با آنان درگیر بود، در طی این درگیری ها، طبرستان بارها میان آنان دست به دست شد تا آن که یعقوب لیث صفار در سال ۲۵۹ق. بر آخرین امیر طاهری پیروز شد و دولت آنان را برانداخت و بر خراسان مستولی شد. متصرفات یعقوب با ممالک حسن بن زید علوی مجاور شد و روشن بود که موسسان سلسله های علویان و صفاریان، به زودی به زور آزمایی در برابر هم خواهند پرداخت، به ویژه که هر دو به متصرفات یکدیگر، چشم دوخته بودند. یعقوب با ادعای جانشینی طاهریان، طالب تصرف گرگان و طبرستان بود و داعی نیز به همین عنوان شایق تسخیر خراسان. از قضا در همین سال (۲۵۹ق.) یکی از مخالفان یعقوب از نزد او گریخته به حسن بن زید پناه برد. به دنبال این رخداد یعقوب در بهار سال ۲۶۰ق. وارد گرگان شد و داعی که تاب مقاومت در برابر وی را نداشت، به سرزمین دیلم پناه برد. یعقوب هم با گماشتن جانشین در آنجا به سمت خراسان حرکت کرد؛ اما قبل از مراجعت، مردم چالوس بر عامل وی شوریدند. یعقوب برای سرکوب آنان برگشت، اما بر اثر گل و لای و هجوم دلاوران علوی، لطمات بسیار بر سپاهیان وی وارد شد و در نتیجه ناچار به عقب نشینی شد و علویانی را که دستگیر کرده بود آزاد نمود. داعی نیز به یاری مردم بار دیگر بر طبرستان و گرگان مسلط شد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۱۷-۱۱۹)

پس از درگذشت حسن بن زید در سال ۲۷۰ق. برادرش محمد بن زید جانشین وی شد. دوران قدرت وی، بیشتر به درگیری و جنگ با صفاریان و سامانیان سپری شد و سرانجام در جنگی که بین وی و سپاهیان سامانی به فرماندهی محمد بن هارون رخ داد در میدان جنگ تیری خورد و بر اثر آن کشته شد. (۲۸۷ق.). بدین ترتیب گرگان و طبرستان تا سال ۳۰۱ق. که یکی دیگر از علویان به نام حسن بن علی الاطروش، ظهور کرد، مطیع سامانیان بود. (همان: ۱۲۰)

بین سال های ۲۸۷ تا ۳۰۱ ق.، حاکمی از سوی سامانیان برای اداره طبرستان تعیین می شد. در این سال (۲۹۰ ق.) سردار سامانی، محمد بن هارون که بر اثر نافرمانی از حاکم سامانی، امیر اسماعیل تحت تعقیب وی بود به طبرستان پناه برد و دست بیعت به حسن بن علی ملقب به ناصر کبیر داد. ناصر کبیر در آن نواحی به دعوت مردم پراخته و بیشتر آنان را به دین اسلام آورده بود و در سر خیال انتقام خود محمد بن زید را داشت. آنان با حکمران طبرستان، ابوالعباس سامانی به جنگ پرداختند و وی را شکست دادند و بر طبرستان مسلط شدند؛ اما بر اثر حيله حاکم شکست خورده سامانی، محمد بن هارون دستگیر و روانه بخارا شد و پس از آن طبرستان نیز به دست سامانیان افتاد. (۲۹۰ ق.) (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۵۹-۲۶۳)

در سال ۳۰۱ ق. ناصر کبیر که موقع را برای قیام مناسب می دید، قیام کرد. محمد بن صعْلوک حاکم طبرستان به مقابله وی شتافت؛ اما در چالوس از او شکست خورد و ناصر بر تمام طبرستان مستولی شد، سامانیان برای باز پس گیری طبرستان چند بار تلاش کردند؛ اما موفق نشدند و با علویان صلح کردند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۲۱)

حسن بن قاسم، که ناصر به او ابراز علاقه نیز می کرد و گیلان را به او سپرده بود بر ناصر عصیان کرده وی را دستگیر و به قلعه لاریجان فرستاد؛ اما این وضع دوامی نداشت، چه عامه مردم به این اعتراض کردند و سران دیلم که مشهورترین آنان، لیلی بن نعمان بود بر حسن شوریدند و ناصر را با احترام به مقام خود بازگردانیدند و ناصر نیز در کمال بزرگواری، حسن را عفو و ولایت گرگان را به او سپرد. (مجد، ۱۳۸۶: ۹۱-۹۴)

ناصر در اواخر عمر از حکومت دست برداشت و به تدریس و عبادت پرداخت و حسن بن قاسم ملقب به داعی صغیر را به عنوان جانشین خود برگزید. (۳۰۴ ق.) دوره حکمرانی حسن (۳۰۴-۳۱۶ ق.) با آرامش سپری نشد چه هم دشمنان داخلی سر به عصیان برداشته بودند و هم سامانیان به طور مستقیم با وی وارد جنگ می شدند یا با تحریک و تشویق ناراضیان و مخالفان حسن علیه وی اقدام می کردند. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۶۸-۲۸۰) علی رغم این، حسن بن قاسم حتی مدت کوتاهی بر ری نیز استیلا یافت. (ابن اثیر، ج ۱، ۱۳۶۸: ۳۰۰) در سال ۳۱۵ ق. اسفارین شیرویه دیلمی به همراه مرداوینج زیاری از طرف سامانیان، طبرستان را تصرف کرد. حسن که در ری به سر می برد، علی رغم

مخالفت ماکان کاکي سردار دیلمی به مقابله با آنان شتافت. دو سپاه در آمل، مرکز حکومت علویان به نبرد پرداختند؛ اما حسن بن قاسم شکست خورد و کشته شد. (۳۱۶ق). (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۲)

حکومت علویان طبرستان در واقع، نخستین حکومت شیعی (زیدی) بود که پس از قیام های متعدد در مناطق مختلف، به ثمر نشست. پس از آن بود که شمار زیادی از علویان در نقاط مختلف خروج کردند که به عنوان نمونه در سال ۲۵۱ق. شاهد چندین قیام علوی هستیم. (ابن اثیر، ج ۱۲، ۱۳۶۸: ۳۰-۳۲)

حاکمان علوی طبرستان با مردم آن سرزمین به نیکی و عدالت رفتار می کردند و مردم نیز به آنان علاقه مند بودند. این حکومت سبب گرد آمدن بسیاری از سادات در نواحی طبرستان و دیلم شد و پایه های تشیع در این مناطق استوار شد. (جعفریان، ۱۳۸۸: ۳۰۵-۳۰۶)

#### اسامی حکمرانان علوی طبرستان و مدت حکومت آنان

حسن بن زید (داعی کبیر) ۲۵۰-۲۷۰ ق.

محمد بن زید ۲۷۰-۲۸۷ ق.

تسلط سامانیان ۲۸۷-۳۰۱ ق.

حسن بن علی (ناصر کبیر یا اطروش) ۳۰۱-۳۰۴ ق.

حسن بن قاسم (داعی صغیر) ۳۰۱-۳۱۶ ق.

#### شناخت معتز (۲۵۲-۲۵۵ ق.)

پس از مستعین المعتز بالله در حالی که ۱۸ سال داشت، به خلافت رسید. خلافت معتز، به علت قتل سه تن از خلفای قبل از وی با بیم و هراس آغاز شد و وی از این رو، همواره حتی به هنگام خواب نیز سلاح را از خود دور نمی

کرد. معتر از بیم بُغا خواب راحت نداشت و می گفت: نمی دانم سر من در دست بُغا یا سر بُغا در دست خواهد بود و همچنین می گفت: می ترسم بُغا از آسمان بیفتد یا از زمین بیرون آید. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۵۷۹)

این در حالی بود که، ستم ترکان افزون شد و نا آرامی و درخواست های مالی خود را شدت بخشیدند، سر رشته امور از دست معتر خارج شده بود و در صدد خلاصی از دست سرداران ترک برآمد و از این رو مغربیان و فرغانیان را تقویت کرد. از قضا سپاهیان شوریدند و وُصیف را به قتل رسانیدند و بُغا که خلیفه همواره از اودر هراس بود، برای رهایی از چنگ معتر گریخت؛ اما فرستادگان خلیفه وی را به قتل رسانیدند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۲۵-۵۲۶) رکان که چنین دیدند، به جنبش آمدند و به قصر خلافت هجوم بردند و معتر را مورد ضرب و شتم قرار دادند و وی را وادار به برکناری کردند و محمد بن واثق ملقب به مهتدی را به خلافت رسانیدند و معتر را به کسی سپردند که او را شنکجه دهد، تا این که درگذشت. (۲۵۵ ق.) (طبری، ج ۹، بی تا: ۳۸۹-۳۹۰)

شهادت امام هادی (ع) و آغاز کار یعقوب لیث صفار در سیستان و خراسان فراهم شدن مقدمات تأسیس دولت نیمه مستقل طولونیان در شمال آفریقا از رخدادهای دوره معتر است.

### شهادت امام هادی (ع)

امام علی بن محمد، مشهور به هادی (ع) به سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ در مدینه به دنیا آمدند و پس از رحلت امام جواد (ع) در سال ۲۲۰ ق. امامت شیعیان را برعهده گرفتند. امامت آن بزرگوار همزمان با یکی از سخت ترین دوره های تاریخ شیعه بود؛ زیرا بخش مهمی از دوره امامت ایشان در زمان خلافت متوکل بود که نسبت به شیعیان برخورد ناشایستی داشت و آنان را مورد تعقیب و آزار قرار می داد. در بحبوحه این سختگیری ها، متوکل دستور داد تا امام را از مدینه به سامرا برند تا از نزدیک آن حضرت را تحت کنترل در آورد. سیاستی که پیش از آن توسط هارون و مأمون نسبت به امام موسی کاظم (ع) اعمال شد.

متوکل پس از ورود امام به سامرا ابتدا وی را در "خان صععلیک" که مکان مناسبی نبود و محل تجمع گدایان و بینوایان بود، اسکان داد (مفید، ج ۲، ۱۳۹۹: ۴۳۸) و سپس امام را به خانه ای انتقال داد و تمامی رفت و آمدها و ارتباط

های امام را کنترل می کرد و از این رو، هنگامی که به او گزارش دادند در منزل امام اسلحه و اموال مربوط به شیعیان وجود دارد، گروهی از نظامیان را مأمور کرد تا شبانه به خانه آن حضرت هجوم و امام را دستگیر و نزد متوکل برند. متوکل پس از آن که دریافت گزارشی که به وی علیه امام دادند، نادرست بود، امام را رها کرد. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۵۰۲-۵۰۳)

اگرچه اختناق حکومت بنی عباس در دوران امام هادی (ع) ادامه داشت و آن حضرت از سوی حکومت، زیر نظر بود و حتی مدتی را در حبس سپری نمود، اما هدایت و امامت شیعیان، هیچ گاه با وقفه مواجه نشد. ایشان از راههای مختلف، مانند مبارزه با فتنه خلق قرآن، مبارزه با غالیگری و صوفیگری، مبارزه با فرقه ها و عقاید انحرافی در موضوع امامت مانند واقفیه، و نیز در قالب سخنان، نوشته ها، نامه ها و شرکت در مجالس مناظره و پاسخگویی به پرسش ها و شبهات مطرح شده در آن روزگار، تربیت شاگردان و افراد شایسته و تعلیم زیارت امامان، به ویژه جامعه کبیره به فعالیت ادامه می داد و شیعیان را به بهترین شکل ممکن رهبری و هدایت می نمودند. (خضری، ج ۱، ۱۳۸۷: ۲۹۱)

یکی از فعالیت های مهم امام هادی (ع)، تعیین وکلا و نمایندگانی بود که در نقاط مختلف فعالیت داشتند. هدف اصلی این سازمان، جمع آوری خمس، زکات، نذور و هدایا از مناطق مختلف توسط وکلا و تحویل آن به امام، و نیز پاسخگویی امام به سوالات و مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و توجیه سیاسی آنان توسط وکلای امام بود. امام هادی (ع) که در سامرا تحت نظر و کنترل شدیدی قرار گرفته بود، برنامه تعیین کارگزاران و نمایندگان را که پدرش امام جواد (ع) آغاز کرده بود، ادامه داد و نمایندگان و وکلایی در مناطق و شهرهای مختلف منصوب کرد و بدین وسیله، یک سازمان ارتباطی هدایت شده و هماهنگ به وجود آورد که اهداف یاد شده را تامین می کرد. این شبکه ارتباطی چنان اهمیت داشت که متوکل با جذب و استخدام افرادی که بینش ضد علوی داشتند، می کوشید تا فعالیت های سازمان یافته مخفی علویان را از بین ببرد. از این رو اقدام به بازداشت و دستگیری شیعیان کرد و این برنامه را با خشونت و شدت ادامه داد، به طوری که بعضی از وکلای امام در بغداد، مدائن و کوفه و سایر نقاط عراق زیر شکنجه درگذشتند و گروهی دیگر به زندان افتادند. این اقدامات لطمه های جدی بر پیکر شبکه وکالت وارد کرد، اما امام با تلاش پخته خویش، این شبکه ارتباطی را همچنان فعال و پر ثمر نگه داشت. (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۶۷ و ۱۷۰) امام

هادی(ع) تا زمان معتز نیز در سامرا حضور داشت در سال ۲۵۴ ق. در این شهر، مسموم و به شهادت رسید. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۵۷۴)

### حکومت صفاریان (۲۵۲-۲۹۸ ق.)

صفاریان نام خویش را از شغل مؤسس این سلسله یعنی یعقوب گرفتند که به رویگری یا صفاری اشتغال داشت. سیستان در این زمان بر اثر مجادلات فرق مختلف و نارضایتی های اجتماعی، وضعی آشفته داشت. مردم ناراضی و شورش طلب، به ویژه خوارج به آنجا می گریختند. (بوسورت، ۱۳۷۱: ۱۶۶) خوارج که به غارت و چپاول شهرها و روستاها می پرداختند، دشمنی و نفرت عامه مردم را بر ضد خود برانگیختند؛ از این رو از زمان واثق بالله (۲۲۷-۲۳۲ ق.) مردم داوطلبانه و بدون ارتباط با خلیفه برای دفع فتنه خوارج، دسته های سازمان یافته ای که مطوعه نام داشت، تشکیل دادند و با خوارج به نبرد پرداختند. (خضری، ۱۳۷۸: ۱۱۱) یکی از رؤسای این مطوعه، صالح بن نصر بود که در سال ۲۳۷ ق. عیاران سیستان و از جمله یعقوب و برادرش را به بهانه دفع خوارج، دور خود جمع کرد و بر بست غلبه یافت و مردم آنجا وی را به عنوان امیر خود پذیرفتند و او خراج آن ناحیه را برای خود و سپاهیانش برداشت و با این بنیه اقتصادی تلاش کرد تا قدرت خود را به سیستان گسترش دهد و همه رقیبانش را از میدان خارج سازد؛ اما صالح بر خلاف عهد و پیمان مطوعه و عیاران، خیلی زود دست به غارتگری و تجاوز زد و موجب نارضایتی یاران خود از جمله یعقوب شد و آنان با صالح به جنگ پرداختند و وی را شکست دادند (۲۴۴ ق.) و درهم بن نصر را جانشین او نمودند؛ اما به واسطه برتری آشکار یعقوب در دلیری و شایستگی های وی در رهبری، درهم را کنار زده، خود رهبری عیاران را برعهده گرفت. (بوسورت، ۱۳۷۰: ۲۳۵-۲۴۳)

یعقوب با خوارج به پیکار برخاست و شکست سختی بر آنان وارد ساخت و آوازه اش بلند شد و بر هرات و پوشنگ و اطراف آن استیلاء یافت و به سال ۲۵۹ ق. نیشابور پایتخت طاهریان را تصرف کرد و به فرمان خلیفه که وی را از این کار باز می داشت، اعتنا نکرد و می گفت: مردم خراسان کسانی را نزد وی فرستاده اند تا آنان از شر

طاهریان خلاص شان کند. یعقوب زرنج را به عنوان مرکز حکومت خود انتخاب کرد. وی پس از فتح نیشابور به قصد گرگان و طبرستان حرکت کرد. یعقوب سپس نفوذ خود را بر فارس و خراسان گسترش داد و در حدود سیستان با ترکان پیکار کرد و شاهان از او بیمناک شده و شاه ملتان و رخج و زابلستان و سند و مکران مطیع وی شدند. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۴۲۹-۴۳۰)

در سال ۲۶۱ ق. مقاصد یعقوب آشکار شد و معتمد عباسی، خطری را که از نفوذ وی برای عباسیان در پیش بود، دریافت و به دشمنی با او برخاست. در بغداد حاجیان خراسان و ری و طبرستان و گرگان را فراهم آوردند و لعنت نامه خلیفه را برای آنان خواندند و دهها نسخه از آن را برای مردم شهرهای مختلف فرستادند. رفتار خلیفه، کینه یعقوب را بر انگیخت و برای رسیدن به عراق، سپاهی فراهم آورد و آهنگ اهواز کرد و به خلیفه نامه نوشت و ولایت خراسان و فارس و همه ولایت های طاهر بن حسین خزاعی و سالاری نگهبانان بغداد و سامرا را خواست و همچنین همه کسانی را که نامه لعن را بر آنان خوانده اند، فراهم آرند و نامه خلاف آن را بخوانند تا نامه اول بی اثر شود. موفق برادر خلیفه چنین کرد و آنچه را یعقوب می خواست بر مردم خواند و فرمان ولایت ها به نام او نوشت. (همان: ۴۳۰)

اما یعقوب هدفی فراتر داشت و آن رفتن به بغداد و مطیع کردن خلیفه بود، از این رو به سمت عراق حرکت کرد و به حدود نهر روان و واسط رسید. خلیفه نیز به تجهیز سپاه علیه وی پرداخت و بُرد پیغمبر را از خزانه بیرون آورده، پوشید و در مجلس خویش و در حضور موالی و فرماندهان سپاه، "صفار" را لعن کرد و آنان را به جنگ با او تشویق کرد و حتی کمانی نیز برگرفت که تا خود نخستین کسی باشد که به لشکر یعقوب تیر اندازد. لشکرگاه یعقوب در محلی به نام دیرالعاقول در مشرق دجله بین بغداد و مدائن واقع بود. خلیفه لشکر را عطا داده، برابر سپاه یعقوب، گسیل کرد. خود خلیفه با رؤسا و سرداران خود در میدان جنگ حاضر شد و دلاوران و تیراندازان در پیش او صف بستند. موفق برادر خلیفه (معتمد) سر را برهنه کرده بر یاران صفار حمله آورد. یعقوب با دلاوری و گستاخی تمام بر لشکر خلیفه حمله کرد. (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۵۳۵) در ابتدا فتح با یعقوب بود، اما چون خلیفه در میان سپاه بود و سپاهیان یعقوب را به طرف خود خواند و یعقوب را عاصی و نسبت به امیرالمومنین سرکش معرفی کرد و از طرفی

دیگر در میان اردوی یعقوب نهرهای آب روانه کرد، هزیمت بر سپاه صفار افتاد و یعقوب، خود نیز زخمی شد و این نخستین شکست او در تمام دوره شمشیرزنی و کشور گشایی بود. (۲۶۲ ق.) (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۹۸)

در این عقب نشینی بارو بنه یعقوب به دست لشکر خلیفه افتاد، لشکر خلیفه به گمان آنکه عقب نشینی یعقوب حيله ای جنگی است و ممکن است، آنها را به دنبال خویش به صحرا بکشاند و هلاک کند، دیگر وی را تعقیب نکردند. یعقوب از واسط به شوش رفت و در آنجا به اخذ و جمع خراج پرداخت و تمام فکرش انتقام از شکست بود. وی پس از بازگشت از فارس در جندی شاپور اقامت نمود و در صدد تجهیز سپاه برای جنگ با خلیفه برآمد. (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۵۳۶-۵۳۷) در این هنگام صاحب الزنج که در سال ۲۵۵ ق. جمعی از غلامان زنگی را به دور خود جمع کرده بود و بخش های جنوب عراق و خوزستان را به تصرف و دربار خلافت را بسیار نگران کرده بود، برای یعقوب چندین بار پیام فرستاد که باهم متحد شوند و علیه خلیفه اقدام کنند؛ اما از خوشبختی خلیفه، یعقوب به او اعتنایی نمی کرد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۹۹) یعقوب هنگامی که آماده جنگ با خلیفه شد، بیمار شد و گویند شدت تأثر از شکست دیرالعاقول او را رنجور کرده بود. در این هنگام خلیفه معتمد که اقامت یعقوب را در جندی شاپور و خوزستان برای بغداد موجب خطر و تهدید می دانست، به دلجویی او نزدش فرستاده ای اعزام کرد و او را به امارت فارس وعده داد و تشویق به ترک جندی شاپور نمود. یعقوب چون از ورود فرستاده خلیفه آگاه شد، بنشست و او را بخواند. نزدیک بسترش، شمشیری با قدری نان خشک و پیاز نهاده بودند. چون فرستاده خلیفه درآمد و پیام خویش بگذارد، یعقوب روی بدو کرد و گفت: به خلیفه بگو که من اکنون بیمارم، اگر بمیرم، هر دو از دست یکدیگر راحت یابیم و اگر زنده بمانم بین ما جز شمشیر نخواهد بود. در جنگ نیز اگر من شکست بخورم، بدین نان و پیاز قناعت خواهم کرد. فرستاده بازگشت و یعقوب پس شانزده روز بعد درگذشت. (۲۶۵ ق.) (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۵۳۸) درگذشت یعقوب خلافت عباسی را از خطری که آن را تهدید می کرد، رهانید. به ویژه که پس از واقعه دیرالعاقول، یعقوب دیگر به خلیفه اعتمادی نداشت و صلح با عباسیان را بیهوده می دانست.

یعقوب دارای همتی بلند، جوانمرد و شجاع و در رسیدن به هدف خود بسیار ثابت قدم بود و از این رو حسن بن زید به وی لقب "سندان" داده بود. پس از یعقوب، سپاهیان، برادرش عمرولیث را به امارت برداشتند. عمرو که به



تدبیر و کاردانی شهرت داشت، در ابتدا به خلیفه نامه نوشت و اعلان اطاعت کرد و خلیفه نیز برای آن که از شر او در امان ماند و به دفع آشوب زنگیان بپردازد، امارت خراسان و فارس و اصفهان و سیستان و کرمان و سند و همچنین شرطگی (نگهبانی) بغداد را به او سپرد و نیز چندین خلعت برای او فرستاد. (ابن اثیر، ج ۱۲، ۱۳۶۸: ۱۷۳)

این وضع چندان دوام نیافت و خلیفه که از قدرت نمایی عمرو بیمناک بود، پس از فرونشاندن آشوب زنگیان، عمرو را از همه ولایت ها که به او داده بود، خلع و آن را به همه حاجیان خراسان اعلام کرد و وی را در حضور آنان لعن کرد و گفت: محمد بن طاهر را ولایتدار خراسان کرده است و دستور داد تا عمرو را بر منابر لعن گویند. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۴۳۴) در پاسخ به اقدام خلیفه، عمرو به فارس و خوزستان لشکر کشید و به سال ۲۷۱ ق. با سپاه موفق (برادر خلیفه) جنگ در انداخت، اما سپاهش شکست خورد و عمرو به کرمان و سپس سیستان گریخت. مدتی بعد به علت مشکلاتی که موفق با آن مواجه شد در صدد دلجویی از عمرو بر آمد و بدین ترتیب عمرو در قبال پرداخت سالی ده میلیون درهم به مقام پیشین خود بازگشت، اما این خلیفه را راضی نکرد، دوباره عمرو لیث را عزل کرد، عمرو لیث نیز راه فارس در پیش گرفت و سپاه خلیفه را در استخر شکست داد و خود به شیراز رفت و در آنجا به بسط نفوذ خود پرداخته به اهواز و شوشتر نیز تاخت برد. موفق در صدد دفع عمرو بر آمد، اما وفات یافت، (۲۷۸ ق.). خلیفه معتمد نیز چندی بعد از او درگذشت (۲۷۹ ق.) و کار عمرو بالا گرفت. چون معتمد به خلافت نشست، عمرو به او تهنیت گفت و هدایای فراوان فرستاد و معتمد برای او عهد و لوا فرستاد و امارت مناطقی را که تصرف کرده بود، تأیید کرد و حتی امارت خراسان را نیز به او سپرد و از وی خواست که به دفع شورش رافع بن هرثمه بپردازد که موجب نا آرامی خراسان شده بود؛ عمرو لیث به این مهم اقدام کرد. سرانجام پس از تعقیب و گریز فراوان، رافع در بیابان خوارزم به قتل رسید و عمرو سر رافع را نزد خلیفه فرستاد (۲۸۳ ق.) و سپس از خلیفه خواست تا امارت ماوراءالنهر را که در دست سامانیان بود به او بسپارد. معتمد بر اثر اصرار عمرو، فرمان امارت آن سرزمین را برای او فرستاد، در حالی که پنهانی به اسماعیل بن احمد سامانی پیام فرستاد و وی را به جنگ با عمرو تشویق کرد و حمایت خود را از او اعلام داشت. (ابن اثیر، ج ۱۲، ۱۳۶۸: ۲۵۵-۲۵۷ و ۲۶۵ و ۲۷۷) اسماعیل برای عمرو پیام فرستاد و از او خواست که از ولایت ماوراءالنهر در گذرد و آن را بدو واگذارد؛ اما عمرو نپذیرفت و اسماعیل با

دریافت پاسخ نا امید کننده، در صدد مقابله با وی بر آمد. سرانجام در جنوب جیحون و نزدیک بلخ بین طرفین تلاقی روی داد. در آن نبرد، امیر سامانی سپاه عمرو را تار و مار کرد و عمرو را پس از فرار از جنگ به اسارت در آورد. (۲۸۷ ق.). خلیفه مدتی بعد عمرو را در بند کرد و چندی بعد فرمان قتل او را صادر کرد. (۲۷۹ ق.). (ابن اثیر، ج ۱۳، ۱۳۶۸: ۱۹-۲۰)

هرچند مرگ زود هنگام یعقوب، او را از آرزوی نابود کردن خلافت عباسی بازداشت و عمرو لیث نیز به سبب بلند پردازی و زیاده طلبی کاری از پیش نبرد، اما خلفای عباسی نیز هیچ گاه نتوانستند، مجدداً بر سرزمین های شرقی خلافت، تسلط یابند.

اگر چه دولت صفاری با شکست و اسارت عمرو از هم پاشید، اما افراد دیگری از آن خاندان در دوره های بعد حکومت های کوچکی به وجود آوردند و در فواصل زمانی گوناگون تا اواخر قرن نهم هجری در صحنه سیاسی ایران حضور داشتند.

#### اسامی امرای صفاری و دوره امارت آنان (شاخه اصلی)

یعقوب بن لیث ۲۵۲-۲۶۵ ق.

عمرو بن لیث ۲۶۵-۲۸۷ ق.

طاهر بن محمد بن عمرو ۲۸۷-۲۹۶ ق.

لیث بن علی بن لیث ۲۹۶-۲۹۸ ق.

محمد بن علی بن لیث ۲۹۸-۲۹۸ ق.

۲- شاخه ای که از سال ۲۹۹ ق. تا پایان حکومت غزنویان حکمرانی کردند و از امارت عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو در سال ۲۹۹ ق. آغاز شد و تا حکومت نصر بن احمد در دوره سلطنت مودود غزنوی در سال ۴۴۰ ق. ادامه یافت.

۳- شاخه ای که از دوره سلجوقیان تا استیلای مغول، حکومت را در سیستان به دست داشتند و با امارت بهاءالدوله، طاهر بن نصر به سال ۴۶۵ ق. آغاز شد و تا حکومت تاج الدین نصر در سال ۶۱۸ ق. ادامه یافت.

۴- شاخه ای که تحت فرمان سلاطین مغول از سال ۶۱۸ ق. تا سال ۸۸۵ ق. حکومت کردند. این دوره از امارت صفاریان با حکومت رکن الدوله ابو منصور در سال ۶۱۸ ق. آغاز شد و به حکومت محمد در سال ۸۸۵ ق. انجامید. (بوسورث، ۱۳۷۰: ۱۶۲-۱۶۳)

#### حکومت طولونیان (۲۵۴-۲۹۲ ق.)

دولت طولونی، نخستین حکومت نیمه مستقل در قلمرو مسلمانان است. احمد بن طولون حکومت طولونیان را بنیان نهاد. پدرش طولون از جمله غلامانی بود که در سال ۲۰۰ ق. توسط حاکم بخارا نوح بن اسد سامانی به همراه خراج به مامون هدیه شد. وی با بهره گیری از هوش خود به سرعت مراحل رشد و پیشرفت را طی کرد و در بغداد و سامرا به مشاغل بزرگ دست یافت. پس از مرگ طولون، فرزندش احمد، مقام او را به دست آورد و در ردیف فرماندهان بزرگ جای گرفت. خلیفه معتز در سال ۲۵۴ ق. بایکباک ترک را به امارت مصر برگزید و بایکباک نیز احمد بن طولون را به نیابت خود اما بدون داشتن اختیارات کامل به مصر فرستاد. وی با چشم داشت های سیاسی توسعه طلبانه وارد فسطاط پایتخت مصر شد. (ابن اثیر، ج ۱۲، ۱۳۶۸: ۵۲)

پس از مرگ بایکباک، یارجوخ حاکم مصر شد. وی که داماد احمد بن طولون بود، او را در مقامش ابقا کرد و دامنه قدرت را افزایش داد و او را جانشین خود بر مصر کرد و حتی پس از مدتی با موافقت خلیفه، جمع آوری خراج مصر را هم به ابن طولون سپرد. با مرگ یارجوخ در سال ۲۵۹ ق. احمد بن طولون از سوی خلیفه حاکم مصر شد و همه امور را بر عهده گرفت. بدین ترتیب ابن طولون تمام کارهای اداری، قضایی، نظامی و مالی مصر را به

دست گرفت و آزادی عمل کامل یافت و می توان گفت دولت نیمه مستقل طولونی را به وجود آورد. (همان: ۱۶۵-)

(۱۶۷)

ابن طولون به افزایش تولیدات کشاورزی، صنعتی و گسترش روابط تجاری همت گماشت و از این رو در سایه تلاش و اصلاحات، کشاورزی بهبود یافت، حرکت صنعتی شتاب پیدا کرد و تجارت رونق گرفت و همچنین از مردم رفع ستم شد، آسایش در کشور حاکم گردید و ابن طولون محبوب مصریان شد و در این نتیجه این اصلاحات، اموالی فراوان به دست ابن طولون رسید که آن را در تشکیل سپاهی نیرومند و طرفدار خود به کار گرفت تا او را در دستیابی به اهدافش یاری کند. (طوقوش، ۱۳۸۷: ۲۴۹)

از آنجا که در این هنگام دستگاه خلافت عباسی سرگرم مقابله شورش زنگیان بود، فرصت مناسبی برای توسعه طلبی های احمد بن طولون فراهم آمد. وی در سال ۲۶۴ ق. بر فلسطین، دمشق، حمص، حماه، حلب، آنطاکیه، مَصِیصه، آذنه، طَرَسوس و رَقّه مسلط شد و رَقّه را مرکز حکومت خود قرار داد تا به بغداد نزدیک باشد و مناطق تحت نفوذ او با عراق هم مرز شود؛ اما موفق برادر خلیفه معتمد که قدرت واقعی خلافت در دست او بود به مخالفت با وی برخاست و حتی به تحریک فرزند ابن طولون علیه وی پرداخت. (۲۶۵ ق.) (ابن اثیر، ج ۱۲،: ۲۳۴-)

(۲۳۷)

احمد نیز از روابط غیر حسنه موفق و معتمد بهره برد و از خلیفه برای رفتن به مصر و اقامت در آنجا دعوت کرد و به او وعده حمایت داد و همزمان نام موفق را به عنوان جانشین خلیفه از خطبه انداخت. خلیفه به درخواست ابن طولون پاسخ مثبت داد و در صدد رفتن به مصر بر آمد، اما موفق اطلاع یافته، خلیفه را که برای رفتن به مصر از ساقرا خارج شده بود، بازگردانید. ابن طولون این بار به اقدام نظامی روی آورد و به سمت حجاز، پیشروی کرد و در مکه با نیروهای موفق برخورد کرد. موفق نیز از خلیفه دستور گرفت تا احمد را در منابر لعن کرده، وی را از امارت مصر و شام معزول کند. از این رو کار وی رو به ضعف نهاد، سپاه وی در مکه شکست خورد و در مناطق شام نیز ناچار به عقب نشینی شد و به گفتگو و تفاهم با موفق تن در داد؛ اما مرگ به او مهلت نداد و در اثر بیماری

درگذشت (۲۷۰ ق.) پس از مرگ احمد بن طولون، سپاهیان با فرزندش، خماریه، بیعت کردند. (همان: ۲۵۰-۲۵۱) نخستین کار وی سروسامان دادن به اوضاع شام بود. وی فرماندهی مهم ترین شهرها و مناطق آن را به زبده ترین فرماندهانش سپرد و بیشترین افراد سپاهش را در منطقه حلب مستقر کرد. همزمان برای خلیفه عباسی نامه نوشت تا مناطقی را که در اختیار دارد به رسمیت بشناسد، اما موفق درخواست وی را رد کرد و خلیفه را بر لعن پدر وی واداشت و این امر باعث ادامه خصومت و درگیری میان آنان شد. (طوقوش، ۱۳۸۷: ۲۵۳)

خماریه در پاسخ به اقدام موفق، فرمان داد تا موفق را در منابر لعن کنند، هنگامی که موفق چنین دید، به یاری سپاهسانی که والیان موصل و ارمنستان و جبال به یاری وی فرستاده بودند، دمشق را تصرف کرد، اما خماریه به سرعت دمشق را باز پس گرفت و موصل و بخش هایی از جزیره را نیز به قلمرو خود افزود. (خضری، ۱۳۷۸: ۱۰۸)

بدین ترتیب حکومت طولونیان نیرویی شد که جایگاه خود را با شایستگی به دست آورد و با وجود پیروزی های خماریه، خلافت عباسی با درخواست صلح وی تمایل نشان داد، از این رو، مرحله ای جدید در تاریخ روابط میان طولونیان و خلافت عباسی گشوده شد. از آن سو، موفق به ضرورت استقرار صلح و آشتی میان طرفین پی برد. خلیفه، حکومت مصر و شام را به مدت سی سال به خماریه و فرزندانش اعطا کرد، به این شرط که لعنت کردن موفق را بر منابر، متوقف و او را نیز به همراه خلیفه دعا کنند. (ابن تغری بردی، ج ۷: ۱۳۹۲: ۳)

پس از مرگ موفق در سال ۲۷۸ ق. و خلیفه معتمد در سال ۲۷۹ ق. و به خلافت رسیدن خلیفه معتضد، فرصت مناسبی برای خماریه، پیش آمد تا با برقراری روابطی مستحکم با خلیفه جدید به استحکام بیشتر قدرت خود بپردازد. به ویژه با ازدواج قطرالندی، دختر خماریه با خلیفه، به تحکیم موقعیت خماریه کمک کرد؛ همان گونه که دربار خلافت نیز هم پیمانی نیرومند به دست آورد که از آن حمایت مالی و نظامی می کرد. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۳۸۳)

با قتل خماریه به سال ۲۸۲ ق. به دست تعدادی از غلامانش، حکومت طولونیان دچار ضعف و زوال شد و بقیه دوره طولونی، یکسره با هرج و مرج و آشوب همراه بود. سپاهیان مکرر آشوب به پا می کردند و درگیری و رقابت

داخلی در خاندان طولونی و امرای آنان به وجود آمد تا آن که سپاهیان مکتفی (۲۸۹-۲۹۵ ق.) با فرماندهی محمد بن سلیمان که در تعقیب قرامطه وارد سرزمین شام شده بودند، هم شام و هم مصر را تصرف کردند و پس از تسخیر فسطاط، پایتخت طولونیان، باقیمانده خاندان طولونی را به بغداد انتقال دادند و بدین ترتیب دولت نیمه مستقل طولونی، تنها پس از ۳۸ سال حکومت، پایان یافت. (خضری، ۱۳۷۸: ۱۰۹) این در حالی بود که فاطمیان از جانب غرب، مصر را مورد تهدید قرار داده بودند.

از نظر محققان مصری، دوره طولونیان یکی از اعصار طلایی تاریخ مصر به شمار می رود. آنان در مرکز حکومت خود یعنی فسطاط عمارت های بسیار ساختند و در صدد ارتقا شهر مانند بغداد بر آمدند، (بوسورث، ۱۳۷۱: ۷۷) جامع ابن طولون از یادگارهای معروف دوره طولونیان است. این مسجد از زیباترین مساجد اسلامی است. (علام، ۱۳۸۲: ۶۷)

#### اسامی امرای طولونی و مدت حکومت آنان

احمد بن طولون	۲۵۴-۲۷۰ ق.
خمارویه بن احمد	۲۷۰-۲۸۳ ق.
جیش بن خُماویه	۲۸۲-۲۸۳ ق.
هارون بن خمارویه	۲۸۳-۲۹۲ ق.
شیبان بن احمد	۲۹۲-۲۹۲ ق.

#### شناخت مهتدی (۲۵۵-۲۵۶ ق.)

پس از معتز، سرداران ترک، محمد بن واثق ملقب به المهتدی بالله را به خلافت رسانیدند. (۲۵۵ ق.) مهتدی که در میان خلفای عباسی به زهد و پرهیزکاری شهرت دارد، قصد داشت به اوضاع آشفته و نابسامان خلافت بهبود بخشد

و این نخستین گام مقابله با ترکان بود که تمام ارکان حکومت را به دست گرفته بودند، بنابراین خلیفه تصمیم گرفت که فرماندهان ترک را به وسیله یکدیگر سرکوب کند. در نتیجه، چند تن از سران ترک از جمله صالح بن وُصیف، موسی بن بُغا و بایکباک کشته شدند. ترکان که چنین دیدند سر به شورش برداشتند و مهتدی به مقابله آنان شتافت، همراهانش وی را رها کرده، خلیفه اسیر و به قتل رسید. خلافت او تنها یازده ماه و هیجده روز بود. (مسعودی، ۱۳۸۱: ۲۵۲-۲۵۳) اگر چه مهتدی امید به اصلاح داشت، اما اوضاع دربار خلافت و خارج از آن به او اجازه این کار را نمی داد؛ چه علاوه بر شورش مردم در بغداد و شورش سپاهیان به علت تاخیر در دریافت مقرری، کار علویان طبرستان نیز بالا گرفت و یعقوب لیث هم مشغول تاخت و تاز بود و شورش زنگیان نیز آغاز شده بود. (ابن اثیر، ج ۱۲، ۱۳۶۸: ۶۸ و ۶۲)

#### شناخت معتمد (۲۵۶-۲۷۹ ق.)

پس از مهتدی، ترکان احمد بن جعفر متوکل را که در حبس بود، بیرون آورده با او بیعت کردند و به وی لقب، المعتمد علی الله دادند. این خلیفه اوقات خود را به سرگرمی و لذت می گذراند و سر رشته امور در دست برادرش موفق بود. به نوشت مسعودی: "کار تدبیر ملک و سیاست به دست برادرش، ابو احمد موفق افتاد. وی معتمد را همچون محجور نمود که کاری به دستش نبود و با وضعی نکو به کار ملک پرداخت." (مسعودی، ۱۳۸۱: ۳۵۴)

موفق فردی کاردان و با شهامت بود و برای غلبه بر مشکلات، تلاش بسیار می کرد. وی با شایستگی، گروههای مختلف سپاه را گرد آورد و از آنان برای دفع شورشیان بهره جست. می توان گفت، در این دوره بنحو چشمگیری از قدرت ترکان کاسته شد، اگر چه تا حد زیادی می توان این امر را ناشی از تدبیر موفق داشت، اما شکست در برابر زنگیان و ناتوانی در برابر ایجاد حکومت های مستقل، اثر عمده ای در این زمینه داشته است. شکست یعقوب لیث از سپاه خلیفه (همان گونه که گذشت) و شورش سرکوب زنگیان و شهادت امام حسن عسگری (ع) و غیبت (صغرا) ولی عصر (عج) و همچنین ظهور اسماعیلیان و تاسیس دولت سامانی از رخدادهای مهم دوره خلافت معتمد عباسی است.

## شورش زنگیان

این شورش که در سال ۲۵۵ ق. آغاز و تا سال ۲۷۰ ق. ادامه یافت و مایه آشفتگی دستگاه خلافت عباسی شد از رخداد‌های مهم آن دوره به شمار می‌رود. در حالی که غلامان ترک در عصر دوم عباسی در اوج قدرت بودند و خلیفه دلخواه خود را به خلافت بر می‌داشتند، عده بسیاری از غلامان زنگی (سیاه) در شوره زارهای جنوب عراق و باتلاق‌های منطقه بین‌النهرین در اوضاعی ناگوار و طاقت فرسا زندگی می‌کردند. وظیفه آنان خشکاندن باتلاق‌ها و گرفتن نمک از کشتزارها و سپس انتقال آنها به وسیله چارپایان برای عرضه و فروش بود. آنان در چادرها و بدون برخوردارگی از امکانات اولیه زندگی، روزگار می‌گذراندند. (طبری، ج ۹، بی تا: ۴۱۳)

این اوضاع وخیم، سبب شد که آنان به ندای علی بن محمد که به "صاحب الزنج" (سالار زنگ) شهرت یافت، پاسخ مثبت دهند. اگر چه وی خود را از تبار علویان می‌دانست، اما در نسب وی جای اختلاف است. (ابن اثیر، ج ۱۲، ۱۳۶۸: ۶۹) همان گونه که در ادعای علوی بودن او محل شک است، چرا که وی از اصول و مبادی خوارج حمایت می‌کرد، نه شیعه. (اشپولر، ۱۳۵۴: ۱۰۴)

سالار زنگان در ابتدا در بغداد به معلمی پرداخت و سپس به سامرا رفت و در آنجا با اطرافیان خلیفه متصرف رابطه خوبی برقرار کرد. در سال ۲۴۹ ق. به بحرین رفت و در آنجا سخن از آزادی بندگان گفت و حتی دعوی پیغمبری نمود، اما در آنجا چندان مورد استقبال مردم قرار نگرفت و در جنگی که رخ داد کست خورد و به بصره گریخت (۲۵۴ ق.). (ابن اثیر، ج ۱۲، ۱۳۶۸: ۶۹-۷۰)

صاحب الزنج این بار در باتلاق‌های میان واسط و بصره به دعوت زنگیان پرداخت و سوگند خورد که حقوق از دست رفته آنان را از ظالمان و ستمگران بازستاند. دعوت وی سیاه بردگان فراگیر شد و تقریباً تمامی بردگان به او پیوستند و کارش بالا گرفت. وعده آزادی و رهایی از ستم مالکان سبب همراهی جمع کثیری با وی شد. در روز عید فطر (۲۵۵ ق.) صاحب الزنج با همراهان خود نماز خواند و از آن ستم و رنجی که می‌بردند، سخن گفت و به آنان نوید آزادی و بهره‌گیری از غنائم جنگ داد. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۵۶۰) وی همچنین به یاران خود دستور



داد تا بر صاحبان خود بشورند و اموال آنان را غارت کنند و زنان و دخترانشان به اسارت گیرند و در بازارها در معرض فروش قرار دهند. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۶۰۶)

بدین ترتیب زنگیان قیام خود را آغاز کردند. صاحب الزنج شهری به نام مختاره بنا کرد و آنجا را پایتخت خود قرار داد. زنگیان به سرعت در عراق و بحرین و خوزستان پراکنده شدند و قادیسیه را غارت کردند و بصریان را شکست دادند و کشتی های حاجیان را بگرفتند و همه جا را پر آشوب کردند و مردم را در اضطراب افکندند و خلیفه نیز که مشغول جنگ با یعقوب لیث صفار بود، مجال کافی برای پرداختن به شورش زنگیان نداشت. با این وصف خلیفه معتمد ابتدا جَعْلان-یکی از سرداران ترک را به مقابله با آنان فرستاد، اما جَعْلان شکست خورد و کشته شد. به دنبال شکست جَعْلان زنگیان شهرهای اُبله-که نزدیک خلیج فارس و اروند رود بود-و اهواز را تصرف و آنها را غارت و ویران کردند. به دنبال آن خلیفه این بار سردار دیگر ترک موسی بن بُغا را با سپاهیان بسیار فرستاد، اما موسی شکست های مکرر خورد و کاری از پیش نبرد، از این رو خلیفه به ناچار برادر خود موفق را که از کار یعقوب لیث فارغ شده بود، فرا خواند و با سپاه و تجهیزات فراوان او را به مقابله زنگیان فرستاد. موفق ابتدا در واسط زنگیان را شکست داد و سپس آنان را از اهواز اخراج کرد و پس از آن مختاره مرکز زنگیان را در محاصره گرفت و آب و غذا را از آنان باز داشت. چون محاصره به طول انجامید، بسیاری امان خواستند و از صاحب الزنج جدا شدند وی که با عده معدودی مانده بود کشته شد. (۲۷۰ ق). بدین ترتیب، شورش که بیش از چهار ده سال به طول انجامیده بود، سرکوب شد. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۵۶۰-۵۶۱)

ذکر این نکته حائز اهمیت است که شورش زنگیان از واقعیت دردناک و ستمگرانه اجتماعی-اقتصادی در میان باتلاق ها و دشت های بصره حکایت داشت و هدف مردان آن انتقام بود نه اصلاح و دگرگونی اجتماعی به علاوه چارچوب انقلاب، محلی و محدود بود و اهداف فراگیر نداشت و در نتیجه شکست صاحب الزنج را در جذب بخش های مهم جامعه عراق، مانند کشاورزان، مالکان بزرگ، تجار، کسبه و حتی قرامطه می توان دریافت؛ از این رو تنها شدن بردگان، با این که عده شان زیاد بود، آنان را ضعیف کرد. (طقوش، ۱۳۸۷: ۲۰۴)

## شهادت امام حسن عسکری (ع)

امام حسن بن علی (ع) در سال ۲۳۱ یا ۲۳۲ ق. در مدینه دیده به جهان گشود. زندگی و امامت آن حضرت نیز مانند پدر گرامی اش در زیر فشار و جو خفقان آور دوران متوکل، مستعین، معتز و معتمد همراه بود؛ زیرا هنگامی که متوکل، امام هادی (ع) را از مدینه به سامرا احضار کرد، امام حسن عسکری (ع) نیز همراه وی به سامرا آمدند و تحت نظر گماشتگان دستگاه خلافت قرار گرفتند. آن حضرت پس از شهادت امام هادی (ع) در سال ۲۵۴ ق. امامت شیعیان را بر عهده گرفتند. مدت امامتش ۶ سال بود و در سال ۲۶۰ ق. در حالی که تنها ۲۸ سال داشتند، به شهادت رسیدند و در شهر سامرا در کنار مرقد پدرش به خاک سپرده شدند. (شیخ مفید، ۱۳۹۹: ۳۴۵)

روشن است که امام عسکری (ع) مانند سایر امامان، در صورت داشتن اختیار و آزادی، نه سامرا بلکه مدینه را برای زندگی انتخاب می کردند. در واقع، اقامت طولانی ایشان در سامرا نوعی باز داشت از طرف خلفای عباسی بوده است. وجود شبکه منظم و متشکل شیعیان که از مدت ها قبل شکل گرفته بود، در نظر خلیفه اهمیت فراوانی داشت و موجب نگرانی و وحشت وی شد و بنابراین باید به نحوی تحت کنترل قرار می گرفت. از این رو بیشتر دوران زندگی آن حضرت در زندان یا دست کم در وضعیتی دشوار سپری شد. به ویژه آن که حکومت عباسی از ولادت فرزند آن حضرت به عنوان آخرین حجت الهی، مطالبی شنیده بود و شاید می خواست مانع ولادت او شود.

علی رغم شرایط دشوار، امام حسن عسکری (ع) فعالیت هایی در زمینه های علمی و سیاسی و اجتماعی داشته اند. فعالیت های علمی ایشان عبارت بودند از: رساله ها و نامه ها- مانند نامه به ابن بابویه قمی- سخنان و مواظب- که در کتب حدیثی شیعه مانند کافی و تحف العقول آمده است- پاسخگویی به شبهات و مبارزه با عقاید انحرافی و همچنین تربیت شاگردان و افراد شایسته.

در خصوص فعالیت سیاسی و اجتماعی، عمده فعالیت آن حضرت در زمینه حفاظت و حمایت از جان شیعیان و همچنین حفظ شبکه ارتباطی آنان بوده است. با این وصف کمک های مالی نیز به برخی از شیعیان نیازمند نیز ارائه می نموده اند. به علاوه یکی دیگر از فعالیت های امام حسن عسکری (ع) این بود که از هر فرصتی برای آماده

ساختن شیعیان، جهت پذیرش امام عصر(ع) و انجام وظایفشان در این دوره اقدام می کردند؛ اگر چه اعلام غیبت امام دوازدهم از سوی رسول اکرم(ص) و همه امامان(ع) صورت گرفته بود، اما این کار در زمان امام هادی(ع) و امام حسن عسکری(ع) به شیوه های گوناگون و به صورت مکرر انجام شده است. برای نمونه، امام عسکری(ع) در روایتی، ضمن تاکید بر غیبت امام عصر(ع) می فرماید: بدانید فرزندانم غیبتی خواهد داشت که در آن مردم دچار تردید خواهند شد، مگر کسی که خداوند او را حفظ کند. (خضری، ج ۱، ۱۳۸۷: ۳۰۳-۳۰۵)

### حضرت مهدی (ع)

دوازدهمین پیشوای معصوم شیعیان، حضرت حجه بن الحسن العسکری(ع)، امام زمان(عج) در نیمه شعبان سال ۲۵۵ ق. در شهر سامراء دیده به جهان گشود. نام و کنیه با نام و کنیه حضرت پیامبر اسلام(ص) یکی است. (شیخ مفید، ۱۳۹۹: ۳۴۶)

حضرت مهدی دو دوره غیبت داشت: غیبت صغری و غیبت کبری. غیبت صغری از سال ۲۶۰ ق. (سال شهادت امام یازدهم) تا سال ۳۲۹ ق. (سال درگذشت آخرین نایب خاص امام) یعنی حدود ۶۹ سال بود. در دوران غیبت صغری، ارتباط شیعیان با امام به طور کامل قطع نبود و آنان به گونه ای خاص و محدود، با امام ارتباط داشتند. بدین معنا که در طول این مدت، نواب خاص با آن حضرت در تماس بودند و شیعیان می توانستند توسط آنان، مسائل و مشکلات خود را به عرض امام برسانند و از طریق شان پاسخ دریافت کنند و حتی گاهی به دیدار امام نائل شوند. این دوره را می توان دوره آماده سازی شیعیان برای غیبت کبری دانست که طی آن، ارتباط شیعیان با امام، قطع شد و مسلمانان موظف شدند در امور خود به نایبان عام آن حضرت، یعنی فقهای واجد شرایط و آشنایان به احکام اسلام، رجوع کنند. نواب خاص امام عبارت بودند از: ۱- ابو عمرو عثمان بن سعید عمری ۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمّری. (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۹۷)

دولت سامانیان (۲۶۱-۳۸۹ ق.)

سامانیان، منسوب به سامان یکی از آبادی های نزدیک سمرقند هستند. آنان در آن قریه به ارث امارت می کردند و از این رو ایشان را "سامان خداه" یعنی بزرگ و صاحب سامان می خواندند. سامان که مذهب زرتشتی داشت، در ایام حکومت اسدبن عبدالله قسری بر خراسان (در عصر هشام بن عبدالملک) اسلام پذیرفت و پسر خود را به نام حکمران خراسان، اسد نامید. اسد به همراه چهار پسرش نزد مامون در مرو رفت و مأمون او و پسرانش را به خدمت گرفت و در نتیجه آن سمرقند به نوح، فرغانه به احمد، چاچ به یحیی و هرات به الیاس سپرده شد. از این هنگام به بعد (۲۰۴ ق.) بود که نفوذ سامانیان، پیوسته رو به افزایش نهاد. در سال ۲۶۱ ق. خلیفه عباسی -معتد- منشور امارت تمامی بلاد ماوراءالنهر را به نام نصر بن احمد فرستاد و او برای نخستین بار حکومت مستقل سامانی را تاسیس کرد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۲۱۹) نصر فرمانروایی لایق بود چنان که پس از فروپاشی حکومت طاهریان، توانست بر خراسان و سر اسر بلاد ماوراءالنهر استیلا یابد. وی در سمرقند اقامت و آنجا را به عنوان تختگاه خود برگزید و برادرش اسماعیل را به نیابت خود به بخارا فرستاد و برادران دیگر را روانه شهرهای دیگر کرد. (فرای، ۱۳۷۲: ۱۲۰)

میان نصر و اسماعیل در اثر سعایت گروهی از بداندیشان که به نصر می گفتند، اسماعیل در خیال است که سمرقند را تصاحب کند و حاکم کل ماوراءالنهر شود به دشمنی کشید و سرانجام در پاییز ۲۷۵ ق. در نزدیکی بخارا جنگی بین طرفین رخ داد که به پیروزی اسماعیل منجر شد و هنگامی که نصر را نزد وی بردند در احترام و تعظیم وی مبالغه کرد و آن گاه او را با همراهانی فراوان به سمرقند فرستاد و هنگام وداع به نصر گفت که کماکان در بخارا به نیابت او باقی خواهم بود و فرمانبردارش خواهد ماند. چون در سال ۲۷۹ ق. نصر درگذشت، سمرقند ضمیمه قلمرو اسماعیل شد و وی امیر تمام ماوراءالنهر گردید. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۲۲۰)

اسماعیل در نخستین گام در سال ۲۸۰ ق. ترکان قرقلق را در دشت های آن سوی سیحون مورد حمله قرار داد و شهر تلس، مرکز فرمانروایی آنان را به تصرف در آورد و تمام راههای کاروانرو آسیای مرکزی را در اختیار گرفت. وی همچنین، عمر بن لیث صفاری را به سختی شکست داد و دولت او را منقرض کرد و بر قلمرو صفاری نیز دست یافت. (۲۸۷ ق.) (همان: ۲۲۳)

پس از درگذشت اسماعیل، (۲۹۵ ق.) پسرش ابو نصر احمد، جانشین وی شد و خلیفه وقت مکتفی فرمان امارت ماوراءالنهر و خراسان به نام او فرستاد. واقعه عمده امارت وی درگیری با علویان طبرستان بود که ذکر آن گذشت. احمد علاقه چندانی به اداره امور کشور نداشت و تدبیر امور بیشتر در دست وزیر مشهورش، ابوالفضل بلعمی بود. با قتل احمد توسط غلامانش (۳۰۱ ق.) فرزندش نصر در حالی که تنها ۸ سال داشت به امارت نشست، اما زمام امور در دست وزیرش ابوعبدالله جیهانی و پس از آن ابوالفضل بلعمی بود. به علت کودکی امیر نصر، شورش هایی چند به وقوع پیوست که همه آنان با تدبیر و کاردانی ابوعبدالله جیهانی سرکوب شد. (فرای، ۱۳۷۲: ۱۲۳)

پایان کار علویان طبرستان نیز در دوره این امیر بود. رخدادهای سی ساله امارت امیر نصر و معاصر بودن وی با وزرای مشهوری چون جیهانی و بلعمی و شعرایی نظیر رودکی و شهید بلخی، وی را در ردیف مشهورترین امرای سامانی قرار داد.

جیهانی که مردی عاقل و به زیور فضل و کمال آراسته بود با درایت و کفایت به کار مملکت داری می پرداخت. وی به پژوهش و تحقیق در باب احوال و آداب ملل علاقه ای وافر داشت و کتابی هم در باب مسالک و ممالک نگاشت که حاوی اطلاعات مفصلی در باره سرزمین ها و مردم مشرق زمین و شمال ماوراءالنهر است. بلعمی که پس از جیهانی به وزارت رسید، مانن جیهانی، مرد دانش و فرهنگ و به مطالعه در احوال و رسوم ملل دلبسته بود. (همان: ۱۲۴)

پس از امیر نصر، (۳۳۱ ق.) نوح بن نصر به امارت رسید، آغاز امارت وی را باید ابتدای دوره انحطاط دولت سامانی دانست؛ چه وی ابوالفضل سلمی ملقب به حاکم جلیل را به وزارت گماشت که هر چند پرهیزگار بود؛ اما در اداره امور کشور سر رشته نداشت و موجبات نارضایتی سپاهیان و همچنین شورش هایی در نقاط مختلف ماوراءالنهر و خراسان را فراهم آورد. پس از نوح، امرای دیگری نیز از همین خاندان به حکومت رسیدند؛ اما همچنان روند امور رو به زوال بود تا آن که سرزمین آنان به تصرف قراخانیان و غزنویان درآمد. (۳۸۹ ق.) (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۲۲۴)

حکومت سامانیان ۱۲۸ سال طول کشید و احتمالاً اگر آنان به مشکلات داخلی و فشارهای خارجی دچار نمی شدند، بیش از این دوام می یافت. از جنبه مشکلات داخلی، درگیری های خانوادگی میان افراد خاندان سامانی بالا گرفت و به شعله ور شدن آشوب ها و قیام ها منجر شد، همان گونه که فرماندهان و کارگزاران آن با کمک گرفتن از آل بویه بر حکومت سامانی شوریدند.

از جنبه فشار خارجی، حکومت سامانی به فشارهای روز افزون از سوی علویان طبرستان، آل بویه، خان های ترک و غزنویان دچار شد که به تضعیف آن و طمع همسایگانش منجر گردید و سرانجام قلمرو این حکومت، بین خان های ترک و غزنویان تقسیم شد. (همان: ۲۴۱-۲۴۷)

اگر چه سامانیان روابط گرم و صمیمانه با دربار خلافت عباسی داشتند و حتی اسماعیل سامانی را دست نشاندۀ مطیع خلفای عباسی خوانده اند، اما هیچ سندی که نشان دهنده ارسال خراج یا مالیات به دستگاه خلافت عباسی باشد، موجود نیست و ساسانیان تنها هدایایی برای آنان می فرستادند که این امر روشی معمول بود. (فرای، ۱۳۷۲: ۱۲۳)

سامانیان نقش علمی و ادبی درخشانی داشته اند و تمدن و فرهنگ ایران تا حد زیادی مدیون آنان است. (اشپولر، ج ۱، ۱۳۷۳: ۱۴۲) در دوره سامانیان، بخارا (پایتخت آنان) و سمرقند به عنوان دو مرکز مهم دانش و فرهنگ ایرانی - اسلامی ظهور کرد. سامانیان به احیای فرهنگ و تمدن ایرانی و به ویژه ادبیات فارسی روی آوردند که از قرن سوم قمری، جانی تازه گرفت و نگارش آثار به زبان فارسی در کنار زبان عربی پدیدار شد. کتابخانه نوح بن نصر در بخارا از شهرت بسیاری برخوردار بود و تحسین دانشمندان از جمله ابن سینا را که در اواخر عهد سامانی از آن بهره گرفت را برانگیخته بود. (فرای، ۱۳۷۲: ۱۲۵)

#### اسامی امرای سامانی و مدت امارت آنان

نصر بن احمد (نصر اول) ۲۶۱-۲۷۹ ق.

- اسماعیل بن احمد ۲۷۹-۲۹۵ ق.
- احمد بن اسماعیل ۲۹۵-۳۰۱ ق.
- نصر بن احمد(نصر دوم) ۳۰۱-۳۳۱ ق.
- نوح بن نصر(نوح اول) ۳۳۱-۳۴۳ ق.
- عبدالملک بن نوح(اول) ۳۴۳-۳۵۰ ق.
- منصور بن نوح(اول) ۳۵۰-۳۶۶ ق.
- نوح بن منصور(نوح دوم) ۳۶۶-۳۸۷ ق.
- منصور بن نوح(دوم) ۳۸۷-۳۸۹ ق.
- عبدالملک بن نوح(دوم) ۳۸۹-۳۸۹ ق.

#### اسماعیلیه و قرامطه

پیدایش قرامطیان و اسماعیلیان به اختلافات مذهبی و کلامی باز می گردد که در اواسط قرن دوم هجری میان شیعیان پدید آمد. پس از شهادت امام صادق(ع) بر سر جانشینی آن حضرت میان شیعیان، اختلاف در گرفت و این اختلاف به شکل گیری شش فرقه انجامید:

- ۱- گروهی مرگ امام(ع) را انکار کردند و اعتقاد داشتند که وی باز خواهد گشت، رهبری این گروه را عبدالله بن ناووس یا عجلان بن ناووس برعهده داشت و از این رو به "ناووسیه" مشهور شدند.

۲- گروهی دیگر مدعی شدند که پس از امام صادق(ع) امامت به فرزند او اسماعیل رسیده است. این گروه مرگ اسماعیل قبل از شهادت امام صادق(ع) را انکار کردند و مدعی شدند، اسماعیل نمی میرد تا هنگامی که برای رسیدگی کار مردم قیام کند. این گروه را اسماعیلیه خالصه نامیده اند.

۳- گروهی دیگر گفتند، پس از امام صادق(ع) نوه آن حضرت، محمد بن اسماعیل، امام است و چون پدر او در زمان حیات امام جعفر صادق(ع) درگذشته، امام، امامت پس از خود را به محمد بن اسماعیل سپرده است. این گروه به "مبارکیه" شهرت یافتند.

۴- گروهی دیگر به امامت محمد بن جعفر، مشهور به دیباج گراییدند و نام رهبر خود که یحیی بن ابی سمیط یا ابی سمیط نام داشت، سُمِیْطیه یا شَمِیْطیه خوانده شدند.

۵- گروهی دیگر که بیشتر پیروان امام صادق(ع) را در بر می گرفت، فرزند ارشد او و برادر تنی اسماعیل، یعنی عبدالله افطح را امام دانستند و به فطحیه، مشهور شدند.

۶- سرانجام گروهی دیگر اعتقاد به امامت امام موسی کاظم(ع) داشتند. این گروه، شاخه امامیه را استمرار بخشیده اند و پس از درگذشت عبدالله افطح در فاصله حدود هفتاد روز پس از رحلت امام صادق(ع)، بخش عمده ای از وفاداران او به امامیه پیوستند. (صابری، ج ۲، ۱۳۹۰: ۱۰۹-۱۱۰)

از میان شش گروه یاد شده، گروههای دوم و سوم، نخستین جماعت های اسماعیلیه را تشکیل دادند و گروه دوم اسماعیلیه خالص و گروه سوم نیز مبارکیه خوانده شدند و از آن پس محور جنبش این گروه، محمد بن اسماعیل بود. پس از مرگ محمد بن اسماعیل، طرفداران او به دو گروه تقسیم شدند: گروه اکثریت که مرگش را انکار کردند و اعتقاد داشتند که وی آخرین امام و همچنین مهدی موعود است که قیام خواهد کرد و گروه اقلیت که با پذیرش مرگ محمد بن اسماعیل، سلسله امامت را در فرزندان و ذریه او جاری ساختند. از این دو گروه، گروه نخست سلف قرامطه قلمداد می شوند و گروه دوم سلف فاطمیان مصر هستند. (همان: ۱۱۰-۱۱۱)



## شناخت معتضد (۲۷۹-۲۸۹ ق.)

معمد مدتی پیش از مرگش (رجب ۲۷۹ ق.) به دنبال درگذشت برادر و سردار خود، موفق که ولیعهد او نیز بود، فرزند او را با لقب المعتضد بالله به عنوان ولیعهد دوم - فرزند معمد، جعفر، ولیعهد اول بود - برگزید و تمامی امور پدرش (موفق) به وی سپرده شد. معتضد شخصی لایق و کاردان بود و به سرعت قدرت گرفت و از این رو به ناچار، معمد فرزند خود، جعفر ملقب المفوض الی الله را از ولیعهدی خلع و معتضد را به جای وی گماشت. چندی بعد با درگذشت معمد، معتضد به خلافت نشست. (ابن اثیر، ج ۱۲، ۱۳۶۸: ۲۷۶ و ۲۸۹) با به خلافت رسیدن معتضد، نا آرامی ها آرام و روند امور بهبود یافت و بسیاری از مخالفان با وی به صلح درآمدند و یا تسلیم شدند (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۶۲۷-۶۲۸) معتضد براض رضایت خاطر مردم، عوارض اضافی را بخشید. در دوره وی، مردم از امنیت و رفاه برخوردار بودند. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۳۸۴)

معتضد، شیوه پدرش را در جنگ ها و امور اداری او با هدف استمرار و احیای قدرت خلافت عباسی و استحکام هیبت آن پیشه کرد و نفوذ سرداران ترک را کاهش داد، شاید بدین خاطر بود که وی را سفاح دوم لقب دادند. (امیرعلی، ۱۳۶۶: ۲۹۸)

معتضد همچنین با علویان به ملایمت رفتار کرد و از فضیلت علی (ع) و مذمت امویان سخن گفتن آغاز کرد، اما به علت پیشرفت کار قرامطه، اطرافیانش وی را از این کار باز داشتند تا موجب ضعف و وهن عباسیان نگردد. معتضد همچنین کتابفروشان را از فروش کتب فلسفی بازداشت. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۳۸۳)

از رخدادهای مهم دوره خلافت معتضد، برقراری روابط صمیمانه با طولونیان از طریق ازدواج با دختر خماریه و اعلان تبعیت امارت مصر از خلیفه - که در بخش طولونیان گذشت - و آغاز تأسیس دولت قرمطیان بود.

## قرمطیان

این نام بر یکی از گروههای هم مسلک اسماعیلیان نخستین و بنابر پاره ای از گزارش ها یکی از شعبه های اسماعیلیه نهاده شده است. سبب این نامگذاری را بدان نسبت می دهند که رهبری این جنبش در کوفه و مناطق و مجاور آن با مردی به نام حمدان قَرَمَط بود. (صابری، ج ۲، ۱۳۹۰: ۱۱۱-۱۱۲)

رهبران اسماعیلی با وعده ظهور مهدی و برقراری عدالت و برابری اجتماعی به وسیله داعیان کاردان خود، توجه و علاقه مردم ستمدیده و ناامید را به خود جلب کردند به طوری که گروه بسیاری از مردم محروم جنوب عراق، بحرین، غرب ایران، خراسان، مصر و شام به دعوت آنان روی آوردند. با ظهور عبدالله بن میمون فداح که مردی زیرک و کاردان بود، دعوت اسماعیلیه به راهی تازه افتاد. وی در آغاز کار در بصره بود، اما بر اثر تعقیب عباسیان، به نهانگاه اسماعیلیان در سَکَمیّه رفت و از آنجا مبلغان و دعوتگران را به اطراف فرستاد و زمینه ایجاد دولت قرامطه بحرین و فاطمیان مصر را فراهم کرد.

عبدالله یکی از داعیان خود به نام حسین اهوازی را به جانب کوفه فرستاد که در آنجا حمدان بن اشعث معروف به قَرَمَط که خود کشاورز بود و افکاری بلند و سیاستمدارانه داشت، دعوت وی را پذیرفت. قَرَمَط در سال ۲۷۷ ق. در کوفه اقامتگاهی به نام "دارالهجره" بنیاد کرد که محل اصلی جنبش قرامطه شد. در نتیجه برنامه ریزی و فعالیت قَرَمَط، گروه بسیاری از روستاییان و کشاورزان محروم منطقه عراق که در پی رهایی از مالیات های سنگین بودند، دعوت قَرَمَطیان را پذیرفتند. (خضری، ۱۳۷۸: ۱۲۱)

قَرَمَطیان با تلاش بسیار به دعوت اسماعیلی پرداختند و به تشکیل دولت هایی نیز موفق شدند:

الف- در یمن دعوت آنان به دست ابن حوشب و ابن افضل جدنی رواج یافت. ابن حوشب در قلعه لاعه در جنوب صنعا مقام گرفت و بسیاری از مردم به دعوت وی پیوستند و او دعوتگرانی به بحرین، یمامه، سند و هند و مصر و افریقیه فرستاد. (۲۶۶ ق.).

در همان ایام، حلوانی و ابوسفیان که دعوت مغرب به ایشان سپرده شد، در گذشتند، ابن حوشب ابو عبدالله شیعی را بدان ناحیه فرستاد و ابو عبدالله در نزدیک قسنطینه مقام گرفت و به کمک مردم کتامة و قبایل مجاور به نشر دعوت پرداخت که در نتیجه با براندازی اغلیبان، حکومت فاطمیان، تاسیس شد. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۵۴۹)

ب- در شام جایی که تدمر و سلمیه، پایگاه های اولیه جنبش فاطمی در آن قرار داشت، پسران ابو محمد زکریه داعی کوفه که به سال ۲۸۶ ق. از نظرها پنهان شده بود، یعنی ابوالقاسم یحیی مشهور به صاحب الناقه، ابومهزول حسین، مشهور به صاحب الشامه به نشر عقاید قرامطه پرداختند. در سال ۲۸۹ ق. حسین بن زکریه قیام کرد؛ حتی دمشق را محاصره نمود- اما قیام او شکست خورد و خود کشته شد. از آن پس نشان چندان از فعالیت های قرامطه در شام در دست نیست. (صابری، ج ۲، ۱۳۹۰: ۱۱۴)

ج- اما بزرگترین مرکز فعالیت قرامطیان در بحرین، منطقه ساحلی عربستان شرقی تا جنوب عراق بود. آنان از نارضایی های اجتماعی محلی، و اغتشاشی که در نتیجه شورش زنگیان و صفاریان، ایجاد شده بود، سود جستند و دولتی قوی و از نظر اقتصادی مرفه، تشکیل دادند. (بوسورث، ۱۳۷۰: ۱۱۶) ابو سعید جنابی<sup>۱</sup> که دعوتگر و نماینده موسس جنبش قرامطی، (حمدان بن قرمط) بود که در شرق عربستان قیام کرد و احساء را پایتخت خود قرار داد. (۲۸۶ ق.). وی مناطق اطراف و به ویژه بخش های جنوبی عراق و همچنین یمامه و عمان هجوم می برد و بی رحمانه به قتل و غارت می پرداخت. پس از ابوسعید، مدتی فرزند سعید و سپس فرزند دیگرش ابوطاهر سلیمان رهبری را به دست گرفت. (ابن اثیر، ج ۱۲، ۱۳۶۸: ۱۸۳ و ۲۳۹) وی نواحی جنوبی عراق بخصوص بصره و کوفه را تصرف و ویران کرد و به کاروان حاجیان عراق حمله برد و آنان را مورد غارت قرار داد و حتی در سال ۳۱۲ ق. مانع اعزام کاروان حج عراق به مکه شد و دستگاه خلافت عباسی و مردم را به سختی به وحشت انداخت. جسارت وی به حدی رسید که در سال ۳۱۷ ق. به مکه هجوم برد و پس از کشتار و چپاول در کعبه، حجرالاسود و همچنین در کعبه را از جا در آورده به غنیمت بردند. قرامطیان حجرالاسود را پس از ۲۲ سال در سال ۳۳۹ ق. به وساطت خلیفه فاطمی، منصور به مکه برگرداندند. (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۲۰۴) با مرگ ابوطاهر (۳۳۲ ق.) قرامطه بحرین دچار اختلاف و دودستگی شدند و

<sup>۱</sup>- گناوی، اصل بندر گناوه، ابن اثیر، ۱۳۶/۱۳.

در این میان، حمایت فاطمیان از جناح طرفدار خلافت فاطمی و حمایت عباسیان از طرفداران استقلال بر این اختلاف افزود (صابری، ج ۲، ۱۳۹۰: ۱۱۴) و اختلاف میان آنان منجر به درگیری های داخلی و ضعف آنان شد (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۵۵۰) تا این که در سال ۳۷۸ ق. اصغر رئیس بنی متفق به احساء حمله کرد و زمینه زوال جدی قرامطه بحرین را فراهم کرد. تا این بر اثر قیام بنی عامر بن ربیع، شکست کامل قرامطیان بحرین را در پی آورد. (صابری، ج ۲، ۱۳۹۰: ۱۱۴)

### اسامی امرای قرامطه بحرین و مدت امارت آنان

ابوسعید جنابی ۲۸۶-۳۰۱ ق.

ابوالقاسم سعید ۳۰۱-۳۱۰ ق.

ابوطاهر سلیمان ۳۱۰-۳۳۲ ق.

ابومنصور احمد ۳۳۲-۳۶۱ ق.

ابویعقوب یوسف ۳۶۱-۳۶۶ ق.

### شناخت مکتفی (۲۸۹-۲۹۵ ق.)

پس از درگذشت معتضد، فرزندش ابومحمد علی با لقب، المکتفی بالله به خلافت نشست، چون خودش در رقه بود، وزیر معتضد قاسم بن عبیدالله برای او بیعت گرفت و به پاس این کار وزارت مکتفی به او سپرده شد. (۲۸۹ ق.) (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۱۳) وی تا آن زمان تنها خلیفه عباسی بود که نام علی داشت. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۶۶۷) مکتفی زندان های زیر زمینی را که به دوران معتضد ساخته بود، ویران کرد و به جای آن مسجد ساخت و باغ و دکان ها که پدرش برای ساختن قصر از مردم گرفته بود به صاحبانش باز گرداند. (سیوطی، ۱۹۵۲: ۳۷۰)

از مهم ترین رخدادهای دوره مکتفی، ادامه و گسترش شورش های قرامطه در شام و بحرین و عراق بود. خاصه در شام که قرمطیان با استفاده از ضعف طولونیان به رهبری یحیی بن زکریه بخش هایی از عراق و شام را تصرف و حتی دمشق را به محاصره درآوردند، یحیی در حین محاصره کشته شد و برادرش حسین، معروف به "صاحب الشامه" که پس از او به قدرت رسید، علاوه بر دمشق، حمص و حماه و مناطق دیگر را تصرف و عدّه بسیاری از مردم را قتل عام کرد، مکتفی با شنیدن این خبر، در سال ۲۹۰ ق. محمد بن اسماعیل را برای سرکوب آنان اعزام کرد، سلیمان پس از پیروزی بر آنان وارد سرزمین مصر شد و افراد خاندان طولونی را به بغداد منتقل کرد و بدین ترتیب دولت طولونی نیز از میان رفت. (ابن اثیر، ج ۱۳، ۱۳۶۸: ۴۱-۴۲ و ۵۱-۵۴/ ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۱۴) از رخدادهای مهم دوره مکتفی، افزایش روز افزون قدرت سامانیان بود که به آن پرداخته شد.

نکته مهم در خصوص دوره مکتفی این که، سرداران ترک در زمان وی، همچون دوران معتمد و معتضد از قدرت چندانی برخوردار نبودند؛ زیرا اقتدار نسبی این سه خلیفه مانع از دخالت سرداران ترک در کارهای مهم می شد. اما با مرگ مکتفی (۲۹۵ ق.) راه برای تسلط مجدد ترکان و تاخت و تازهای آنان هموار شد، از این رو چون ترکان دریافتند که با وجود خلفای قدرتمند نخواهند توانست بر امور مسلط باشند، برای تجدید اقتدار سیاسی خود در صدد برآمدند تا خلافت را به دست افرادی ضعیف و بی اراده بسپارند. در نتیجه با وجود آن که فرد شایسته ای چون عبدالله بن معزز نیز نامزد خلافت بود، مقتدر ۱۳ ساله را به خلافت برداشتند. (خضری، ۱۳۷۸: ۱۲۳)

#### شناخت مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ ق.)

جعفر بن احمد معتضد ملقب به المقتدر بالله پس از مرگ برادرش مکتفی در سال ۲۹۵ ق. به خلافت رسید. دوره خلافت وی یکی از دوره های تلخ و ناگوار خلافت عباسی است. وی سرگرم لهو و لعب و خوشگذرانی شد و نفوذ زنان و نوکران در دولت وی افزایش یافت. (ابن مسکویه، ج ۵، ۱۳۷۶: ۲۶۴) به نوشته مسعودی، وی (مقتدر) از کار ملک بی خبر بود. امیران و وزیران و کاتبان کارها را به دست گرفتند و کاری به دست او نبود و از تدبیر و سیاست بر کنار بود و زنان و خادمان و دیگران بر کارها تسلط داشتند. همه مال و لوازم که در خزانه خلافت بود از سوء تدبیری

که در کار مملکت می شد، پراکنده شد و عاقبت خون او نیز ریخته شد و کارها از پس وی آشفته شد و بسیاری از رسوم خلافت از میان برخاست. (مسعودی، ۱۳۸۱: ۳۶۶)

آشفته‌گی امور چنان بود که مقتدر در طی دوره خلافت، دوبار بر کنار و دوباره به خلافت رسید. یکبار در سال ۲۹۶ ق. بر اثر رقابت بین شَعَب، مادر خلیفه و عباس بن حسن، وزیر مقتدر، عباس را بر آن داشت تا مقتدر را از خلافت بردارد و عبدالله بن معتز را به جای او بگذارد تا مانع دخالت های جسورانه مادر خلیفه شود. کار ابن معتز دوامی نداشت و تنها یک روز به طول انجامید و تعدادی از غلامان به رهبری مونس خام و مونس خازن بر کاخ وی هجوم بردند و با فرار ابن معتز دوباره مقتدر را به خلافت برگردانیدند. دیگر بار در سال ۳۱۷ ق. بود که بر اثر تحریک مونس خادم که از جانش بیمناک شد؛ اما به همراه تعداد دیگری از سرداران، مخارج زیاد دربار و سوءمدیریت را بهانه قرار داده بودند و خلیفه را بر کنار کردند و برادرش محمد بن معتضد را با لقب القاهر بالله به خلافت نشانیدند؛ اما این امر تنها دو روز دوام داشت و بر اثر آشوب سپاهیان، دوباره مقتدر به خلافت نشست. (مسعودی، ۱۳۸۱: ۳۶۵-۳۶۶/ ابن اثیر، ج ۱۳، ۱۳۶۸: ۷۳ و ۲۳۱) با این وصف مقتدر در سال ۳۲۰ ق. به دستور مونس خادم (یکی از سرداران ترک) به قتل رسید، امری که به نوشته مورخان، سبب زبونی و زایل شدن بیشتر مقام خلافت شد و دیگران را نسبت به خلفا جسور کرد تا آنجا که به فکر دست اندازی بر پایتخت و تسلط بر دربار افتادند و کار خلافت بسیار ضعیف شده بود. (ابن مسکویه، ج ۵، ۱۳۷۶: ۳۲۳/ ابن اثیر، ج ۱۳، ۱۳۶۸: ۲۷۰)

از رخداد های مهم دوره خلافت مقتدر، قدرت گرفتن فاطمیان در شمال افریقا بود (۲۹۷ ق.) و همچنین حملات متعدد قرمطیان - در موضوع قرمطیان گذشت - در شهرهای مختلف، سقوط دولت علویان و روی کار آمدن دولت آل زیار (۳۱۶-۳۴۳ ق.) در طبرستان و ظهور بریدیان در خوزستان و جنوب عراق ۳۱۶ ق. و به علاوه حمدانیان در موصل ۳۱۷ ق. از دیگر رویدادهای مهم دوره مذکور است.

بریدیان (۳۱۶-۳۳۶ ق.)

برادران بریدی یعنی ابو عبدالله، ابویوسف و ابوحسین در ابتدای قرن چهارم هجری در جنوب عراق و خوزستان، همزمان با ضعف دستگاه خلافت عباسی، به قدرت رسیدند. (۳۱۶ ق.) آنان در ابتدا در دیوان برید اشتغال داشتند. سپس جمع آوری خراج واسط و پس از آن بخش خوزستان را بر عهده گرفتند و از این طریق مالی اندوختند و قدرتمند شدند (ابن مسکویه، ج ۵، ۱۳۷۶: ۲۲۱/ ابن اثیر، ج ۱۳، ۱۳۶۸: ۲۱۸) و حتی خلیفه الراضی بالله (۳۲۲-۳۲۹ ق.) از ترس قدرت روز افزون آنان به قصد نبرد با آنان به سمت واسط حرکت کرد. (۳۲۵ ق.) اما بین راضی و ابو عبدالله بریدی که موسس بریدیان بود مذاکره صورت پذیرفت و خلیفه، خوزستان را در قبال پرداخت ماهیانه ۳۰ هزار دینار به او واگذار کرد. (ابن خلدون، ج ۲، ۱۴۰۸: ۶۲۴-۶۲۵) ابو عبدالله بریدی در سال ۳۲۷ ق. به وزارت رسید، اما یکسال بعد از وزارت برکنار شد. (قرطبی، ۱۳۵۴: ۱۱۳ و ۱۱۶) در سال ۳۲۹ ق. پس از کشته شدن بَجَم که سمت امیرالامرایی خلیفه وقت المتقی بالله (۳۲۹-۳۳۳ ق.) را بر عهده داشت - و پیوستن تعدادی از سپاهیان او به بریدیان، قدرت آنان فزونی یافت و خلیفه را تهدید کردند که در صورت پرداختن مبلغ ۵۰۰ هزار دینار، به بغداد هجوم خواهند برد، پس از پاسخ خلیفه مبنی بر عدم توانایی در پرداخت چنین مبلغ هنگفتی، آنان وارد بغداد شدند و خلیفه به ناچار سمت وزارت را به ابو عبدالله بریدی سپرد. (ابن مسکویه، ج ۵، ۱۳۷۶: ۴۰-۴۲)

با ورود بریدن به بغداد، آنان به ستم و غارت مردم پرداختند و آشوب و درگیری در شهر گسترش یافت و در نتیجه سپاهیان بر بریدیان شوریدند و آنان را وادار به عقب نشینی نمودند و ابو عبدالله بریدی تنها پس از بیست و چهار روز وزارت از بغداد گریخت. (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۹۵)

سپاهیان بریدی در سال ۳۳۰ ق. نیز به بغداد هجوم بردند و خلیفه و امیرالامرا ابن رایق به سمت موصل گریختند و بریدیان باز هم به چپاول مردم پرداختند. این بار حمدانیان به کمک خلیفه رفتند و بر اثر هجوم آنان بریدیان به ناچار به مرکز حکومت خود یعنی بصره گریختند. (ابن مسکویه، ج ۵، ۱۳۷۶: ۵۲-۵۴)

با افزایش قدرت سیف الدوله حمدانی و در تنگنا قرار دادن بریدیان، آنان دچار کمبود منابع مالی شدند و توان تأمین هزینه هنگفت سپاهیان را نداشتند و در این شرایط بین ابو عبدالله و ابو یوسف بریدی که ابو عبدالله از وی درخواست

مبلغ کرده بود، اختلاف افتاد و ابویوسف به دست برادرش به قتل رسید و اندکی بعد ابو عبدالله نیز درگذشت (۳۳۲ ق.)(ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۱۲۶-۱۲۸) و پس از آن بین ابو حسین بریدی یکی دیگر از برادران بریدی و فرزند ابو عبدالله یعنی ابوالقاسم بریدی، روابط خصمانه ای به وجود آمد. در این بین ابو حسین بریدی دستگیر شد و در حضور خلیفه به قتل رسید. (۳۳۳ ق.)(ابن مسکویه، ج ۵، ۱۳۷۶: ۹۱-۹۲) آخرین بازمانده بریدیان یعنی ابوالقاسم بریدی که در بصره اقامت داشت با هجوم سپاهیان معزالدوله احمد از آنجا به هجر نزد قرمطیان گریخت. (۳۳۶ ق.)(قرطبی، ۱۳۵۴: ۱۶۰) بدین ترتیب سلسه کوچک و کم دوام بریدیان که چندین سال جنوب عراق و به ویژه بغداد و همچنین خوزستان را گهگاهی به آشوب و نا امنی می کشید، تنها پس از ۲۰ سال قدرت نمایی سقوط کرد.

#### زیاریان (۳۱۶-۴۳۵ ق.)

مرداویج بنیانگذار دولتی است که از اوایل قرن چهارم تا نیمه اول قرن پنجم هجری بر بخشی از سرزمین ایران فرمانروایی می کرد. چون پدر مرداویج، زیار بن وردان شاه گیلی نام داشت، این خاندان به آل زیار یا زیاریان شهرت یافتند. مرداویج مانند بسیاری از ساکنان کوهستانی گیل و دیلم، به سبب سختی معیشت، وارد خدمات لشکری شد (خضری، ۱۳۷۸: ۱۲۸) و از همان ابتدا به جمع سپاهیان اسفار بن شیرویه که نخست در خدمت علویان طبرستان و سپس به امیر نصر سامانی پیوست، وارد شد. اسفار با همکاری مرداویج، داعی صغیر را شکست داد و وارث حکومت علویان در طبرستان و گیلان شد. (۳۱۶ ق.)

سختگیری های اسفار سبب نارضایتی نزدیکانش از وی شد و مرداویج که در ذهن خود سودای فرمانروایی داشت با استفاده از این شرایط مناسب، سپاهیان اسفار و همچنین طوایف گیل و دیلم را علیه وی برانگیخت و سرانجام بر او دست یافته، به قتلش رسانید (۳۱۶ ق.) و خود مالک گیلان، طبرستان، گرگان، دامغان و قسمت عمده عراق عجم شد و متصرفاتش در سال ۳۱۹ ق. از طرف شرق و شمال شرق با ممالک سامانی و از طرفی دیگر با نقاطی که به طور مستقیم تحت اداره خلیفه عباسی بود، مجاور شد. وی پس از آن در صدد دست اندازی قلمرو خلیفه بر آمد و پس از شکست سرداران خلیفه، قم، اصفهان، زنجان، همدان و اهواز و دینور را به تصرف خود در آورد (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵:



۱۲۸-۱۳۰) و سپس قصد تجدید سلطنت ساسانیان و نابود کردن خلافت عرب را که هیچ اعتقادی بدان نداشت، نمود و از این رو فرمان داد تا یک تاج زرین و مرصع به شکل تاج کسری جهت تاجگذاری برایش بسازند و همچنین تصمیم گرفته بود تا با فتح عراق، کاخ و ایوان خسرو انوشیروان را دوباره تجدید و ترمیم نماید. (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۲۵)

مرداویج دستور داد تا مقدمات جشن تاجگذاری را فراهم سازند؛ اما چون آن گونه که خود دوست داشت فراهم نشده بود، چند تن از غلامان ترک را به سبب اهمال در این کار، به شدت تهدید کرد و غلامان بر جان خود ترسیده، وی را در گرمابه ای، نزدیک اصفهان به قتل رساندند. (۳۲۳ ق.). (ابن مسکویه، ج ۵، ۱۳۷۶: ۴۱۵-۴۱۶)

پس از مرگ مرداویج سپاهیان دیلم او به برادرش وشمگیر پیوستند و وی را به عنوان جانشین برگزیدند و سپاهیان ترک که در قتل مرداویج نقش داشتند به دو گروه شدند، گروهی به آل بویه پیوستند و گروهی دیگر به سپاهیان خلیفه راضی که فرمانده آنان بجم بود، پیوستند و خلیفه مقدم آنان را گرامی داشت و به آنان مال بخشید، (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۲۷-۲۸) چرا که با قتل مرداویج از خطر یک دشمن نیرومند رهایی یافت.

وشمگیر که جانشین برادر شده بود، در ری اقامت گزید. دیگر امیران آل زیار از نسل وی بودند. وشمگیر و جانشینانش همواره با رقبای قدرتمندی چون آل بویه، سامانیان و غزنویان درگیر بودند و پس از ضعف شان، به ناچار به اقتدار دشمنانشان گردن می نهادند. در سال ۴۳۳ ق. طغر بیگ سلجوقی به قلمرو زیاریان تاخت و حکمت آنان در سال ۴۳۵ ق. به دست سلجوقیان سقوط کرد. از میان امرای زیاری، شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بخاطر فضل و دانش از شهرت بیشتری برخوردار است و دربار وی در گرگان، پناهگاه فضلاء و شعرا بود. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۴۴)

### اسامی امرای زیاری و مدت امارت آنان

مرداویج بن زیار ۳۱۶-۳۲۳ ق.

و شمگیر بن زیار ۳۲۳-۳۵۷ ق.

بیستون بن و شمگیر ۳۵۷-۳۶۶ ق.

قابوس بن و شمگیر ۳۶۶-۴۰۳ ق.

منوچهر بن قابوس ۴۰۳-۴۲۳ ق.

انوشیروان بن منوچهر ۴۲۳-۴۳۵ ق.

### حمدانیان موصل (۳۱۷-۳۸۰ ق.)

حمدانیان دولتی شیعی مذهب بودند که از سال ۲۹۲ ق. تا سال ۳۹۳ ق. (اواخر قرن سوم تا اواخر قرن چهارم) ابتدا در موصل و سپس در حلب حکومت داشتند، این حکومت شیعی در حقیقت در بخشی از حکومت عباسی و در دوران ضعف این حکومت شکل گرفت.

نسب حمدانیان به حمدان بن حمدون تغلبی می رسد که نژاد عرب داشت و در اطراف موصل مقیم بود. حمدان در سال ۲۷۲ ق. با هارون خارجی هم پیمان شد و کمی پس از آن قلعه ماردین را تصرف کرد؛ اما خلیفه معتضد وی را شکست داد و در بند کرد و این وضع ادامه داشت تا این که حسین پسر حمدان، هارون خارجی را شکست داد و خلیفه به پاداش آن، حمدان را رها کرد و از آن هنگام شهرت حمدانیان آغاز شد.

حسین بن حمدان در آن پیکارها که با قرمطیان داشت و نیز به سبب کمکی که به ابن معتز در ربودن خلافت از مقتدر کرده بود، بلند آوازه شد، اما مقتدر با وی دل بد داشت و از این رو به حبس افتاد تا در سال ۳۰۶ ق. درگذشت. با این وصف در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری خلیفه مقتدر مناصبی را به برادران حمدانی داد. از جمله در سال ۲۹۲ ق. موصل و اطراف آن را به ابی الهیجاء عبدالله بن حمدان داد. عبدالله در سال ۳۰۸ ق. فرزندش حسن را نیابت ولایتداری موصل داد و حسن، قدرت خویش را بر دیاربکر و دیارربیعیه بسط داد و متقی به سال ۳۳۰ ق. وی را لقب ناصرالدوله و برادرش را لقب، سیف الدوله داد. در همین سال ستاره اقبال ناصرالدوله

اوج گرفت و به دنبال قتل ابن رایق عنوان امیرالامراء یافت؛ اما وی در کار خود موفق نبود و در وضع مالیات ها ستم کرد و این امر سبب افزایش قیمت و کینه و نفرت مردم نسبت به وی شد و خلیفه نیز پس از یکسال، توزون را به جای وی عنوان امیرالامراء داد و ناصرالدوله به موصل بازگشت. میان ناصرالدوله و بریدیان و بویهیان پیکارها رخ داد و در نهایت آل بویه پس از ورود به بغداد (۳۳۴ ق.) در صدد نابودی حمدانیان بر آمدند، اما در سال ۳۳۵ ق. بین آنان صلح شد، ولی روابط میانشان هیچ گاه صمیمانه نبود و گهگاهی به پیکار با هم می پرداختند تا این که در سال ۳۴۵ ق. معزالدوله احمد، موصل را تصرف کرد و ناصرالدوله به حلب نزد برادرش سیف الدوله گریخت. سال ۳۵۳ ق. معزالدوله موصل و دیار ربیع را به تغلب پسر ناصرالدوله سپرد و ابوتغلب احترام پدر نگه نداشت و هنگامی که ناصرالدوله از حلب برگشت، وی را به حبس انداخت تا این که در سال ۳۵۸ ق. درگذشت. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۴۷۷-۴۸۰) رزندان ناصرالدوله پیوسته با هم به نزاع و درگیری می پرداختند و گاه به آل بویه پناه می بردند و در اثر این درگیری های مکرر دولت آنان به شدت ضعیف شد تا این که توسط امیر بنی عقیل مقلد بن مسیب سقوط کرد. (۳۸۶ ق.) (ابن اثیر، ج ۱۵، ۱۳۶۸: ۲۳۹)

#### حمدانیان حلب (۳۳۳-۳۹۰ ق.)

شاخه دیگری از حمدانیان را سیف الدوله، برادر ناصرالدوله بنیان نهاد. سیف الدوله در آن جنگ ها که میان ناصرالدوله و بریدیان و ترکان بود، دست راست برادر بود و در ضمن برای بسط قلمرو خود می کوشید؛ اما در منطقه عراق توفیقی حاصل نکرد و از این رو به حلب رفت و آن شهر را از دست ولایتدار اخشیدیان گرفت و سپس آهنگ دمشق کرد و این شهر را نیز تصرف نمود، ولی اخشیدیان بر سپاه حمدانی هجوم بردند و علاوه بر دمشق، حلب پایتخت آنان را نیز تصرف کردند؛ اما اخشید با وی صلح کرد و حلب و ولایت های شمال شام را به سیف الدوله حمدانی سپرد تا حائلی بین اخشیدیان و رومیان باشد و از تعرض رومیان به اخشیدیان جلوگیری کند، چنان که گویند، سیف الدوله چهل بار بر قلمرو رومیان هجوم برد که گاهی شکست می خورد و گاه پیروز می شد. وی دارای شخصیت تاریخی مشهوری است. شهرت او به علت: جنگ های او با روم و توجه وی به فرهنگ بود. (سامر، ۱۳۸۰: ۱۲)

هر چند دوران امارت سیف الدوله با جنگ و کشمکش‌های فراوان همراه بود، اما این امر مانع توجه جدی این امیر حمدانی به مسائل عمرانی و فرهنگی نمی‌شد، وی پس از استقرار در حلب به فعالیت‌های عمرانی و فرهنگی پرداخت و قصرها و بناهای مهمی در این شهر بنا کرد، به این نکته باید توجه داشت که اغلب حاکمان دولت حمدانی به فرهنگ و شعر علاقه داشتند و بعضاً خود را از بزرگترین شاعران آن زمان می‌دانستند. در بین این حکام سیف الدوله از برجستگی خاصی در این زمینه برخوردار است. دربار سیف الدوله پر بود از شاعرانی که از این سو و آن سو به علت شهرت امیر، به آنجا روی نهاده بودند، سخنوران نامداری چون متنبی، ابوفراس حمدانی، صنوبری، نامی و... آنجا گرد آمده و نماینده انواع شعرها بودند که در قرن چهارم رایج بود. (همان: ۳۵۸)

پس از سیف الدوله، فرزند او سعدالدوله به قدرت رسید. (۳۵۶ ق.) در دوره وی کار حمدانیان سستی گرفت و قرعویه غلام سیف الدوله بر او شورید و حلب را تصرف کرد و سعدالدوله به ناچار به حمص رفت و در آنجا اقامت گزید و با این که در سال ۳۵۹ ق. با قرعویه صلح کرده بود و در حلب خطبه به نام وی می‌خواندند، اقامت در حمص را ترجیح داد. وی پس از مدتی به دمشق رفت و بکجور را به عنوان ولایتدار حمص انتخاب کرد. او با فاطمیان مصر طرح دوستی ریخت و به نام خلیفه المعز فاطمی خطبه خواند. از دیگر رخدادهای دوره وی شورش غلام وی بکجور بود که حتی دمشق را نیز تصرف کرد (۳۷۳ ق.). اما سعدالدوله که از دشمن خود یعنی امپراتور روم شرقی کمک گرفته بود، بکجور را شکست داده به قتل رسانید. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۴۸۳-۴۸۵)

پس از سعدالدوله، پسرش سعیدالدوله امارت یافت. (۳۸۱ ق.) اما خادم او لولوء در قدرت طمع بست و سعیدالدوله را به قتل رسانید و به نام دو فرزند او ابوالحسن و ابوالعالی امارت حمدانیان را به دست گرفت، ولی چیزی نگذشت که هر دو را با بقیه امیران حمدانی به مصر فرستاد و به خلیفه فاطمی تسلیم کرد و امارت حمدانیان را به فرزند خود منصور سپرد (۳۹۴ ق.) و خود در سال ۳۹۹ ق. درگذشت و فرزندش منصور از فاطمیان اطاعت کرد و نام خلیفه فاطمی را به خطبه آورد و عنوان مرتضی الدوله یافت و سرزمین شام تحت نفوذ فاطمیان در آمد و چندی بعد که فتح، غلام سعیدالدوله بر مرتضی الدوله بشورید و به کمک خلیفه فاطمی بر صیدا و صور و بیروت و حلب تسلط یافت، نفوذ

حمدانیان از حلب بر افتاد. (همان: ۴۸۶) در واقع فشار دولت روم، حملات فاطمیان، خودسری و قدرت طلبی غلامان و اختلافات داخلی بر سر قدرت را می توان علل اصلی ضعف و انقراض این دولت دانست. (سامر، ۱۳۸۰: ۱۲)

#### اسامی امرای حمدانی در موصل و مدت امارت آنان

ناصرالدوله ابو محمد	۳۱۷-۳۵۸ ق.
عده الدوله ابو تغلب	۳۵۸-۳۷۱ ق.
ابو طاهر ابراهیم	۳۷۱-۳۸۰ ق.
ابو عبدالله حسین	۳۸۰-۳۸۶ ق.

#### اسامی امرای حمدانی در حلب و مدت امارت آنان

سیف الدوله ابوالمحاسن	۳۳۳-۳۵۱ ق.
سعدالدوله ابوالمعالی	۳۵۱-۳۸۱ ق.
سعیدالدوله ابوالفضائل	۳۸۱-۳۹۲ ق.
ابوالحسن علی	۳۹۲-۳۹۴ ق.
ابوالمعالی شریف	۳۹۴-۳۹۴ ق.

#### شناخت قاهر (۳۲۰-۳۲۲ ق.)

پس از مقتدر، محمد بن معتضد با لقب القاهر بالله به کمک مونس خادم به خلافت نشست. مونس در ابتدا قصد داشت ابوالعباس فرزند مقتدر را به خلافت بنشانند و می گفت قاهر انسانی شرور و بدشگون است؛ اما بر اثر اصرار و

پا فشاری اسحاق نوبختی که در دربار خلافت نفوذ داشت، به خلافت قاهر ضایت داد. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۲۱) قاهر خلیفه ای ستم پیشه و ظالم و شکنجه گر و فاقد ثبات در اخلاق و رفتار بود (بناکتی، ۱۳۴۸: ۱۸۴) و همه از او درهراس بودند. وی زویین بزرگی داشت که به هنگام راه رفتن به دست می گرفت و به هنگام نشستن آن را درمقابل خود می نهاد و هر که را می خواست به آن می زد. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۶۹۴) وی اموال نزدیکان مقتدر را مصادره کرد و حتی مادر مقتدر - شغب را برای دریافت پول، زیر شلاق و شکنجه گرفت تا آن که بر اثر آن جان سپرد. (ابن اثیر، ج ۱۳، ۱۳۶۸: ۲۷۷) خشونت و سختگیری قاهر عکس العمل های ناگواری در پی داشت، چنان که سپاهان و کارگزاران دولت به اغوای مونس خادم و ابن مقله وزیر، قصد شورش و خلع وی را داشتند؛ اما خلیفه از مقصد آنان آگاه شد و شورشیان را سرکوب و بعضی از پسران آنان را دستگیر و به قتل رسانید. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۲۳) (با این وصف، دیری نپایید که گروه دیگری از سپاهیان خشمگین از خشونت های قاهر به تحریک ابن مقله که پنهان شده بود، برخلیفه شوریدند و وی را گرفته، چشمانش را میل کشیدند و وی را به حبس انداختند. (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۳-۶) قاهر نخستین خلیفه ای بود که چشمانش را کور کرد ند. (مسعودی، ۱۳۸۱: ۳۷۵)

### شناخت راضی (۳۲۲-۳۲۹ ق.)

پس از برکناری قاهر، ابوالعباس احمد بن مقتدر با حمایت سرداران ترک با لقب الراضی بالله به خلافت رسید. راضی اگرچه ادیب و شاعر و اهل بذل و بخشش بود، (ابن مسکویه، ج ۵، ۱۳۷۶: ۳۸۵) اما خلیفه ای بی کفایت و تحت نفوذ درباریان و سرداران ترک بود. دستگاه خلافت در دوره وی به علت امتناع کارگزاران مناطق مختلف از ارسال مالیات، دچار بحران های مالی شد (ابوالفدا، ج ۲، ۱۳۲۵: ۷۰) و از این رو امور دولت را به کسانی می سپرد که منصب خویش را با مال و ثروت بیشتر می خریدند. راضی پس از این که چندین نفر را به عنوان وزیر - بعضی را چند بار - برگزید، در نهایت برای سروسامان دادن اوضاع آشفته و نابسامان، تمام امور را به ابوبکر بن رائق داد و به وی منصب امیر الامرای اعطا کرد. (ابن مسکویه، ج ۵، ۱۳۷۶: ۴۶۱)

### پیدایش منصب امیر الامرای

پیدایش منصب امیرالامرای که تحولی عظیم در نظام اداری و سیاسی دستگاه خلافت عباسی ایجاد کرد، حاصل نابسامانی و فساد بود که در سازمان اداری و تشکیلات دولتی عباسیان به دنبال سلطه شوم سپاهیان ترک بر دستگاه خلافت به وجود آمد. از اواسط قرن سوم هجری که اقتدار خلفای عباسی به دنبال استیلای ترکان دچار زوال شد، مناصب مهم دولتی را افراد نالایق بر عهده گرفتند. بدین سان، بیشتر وزرا و کارگزاران دولت به جای پشتیبانی از دستگاه خلافت، موجب خطر و مایه تهدید آن می شدند؛ زیرا بعضی از خلفای عباسی برای تامین مخارج فراوان مجالس عیش و بزم و پرداخت باج های گزاف به سرداران، مناصب دولتی را در معرض فروش و مزایده قرار دادند و از این رو کسانی که مناصب مهم به ویژه وزارت را به عهده می گرفتند، پس از پرداختن رشوه به خلیفه به اندوختن ثروت و چپاول مردم می پرداختند. (خضری، ۱۳۷۸: ۱۳۱) بنابراین پیدایش منصب امیرالامرای را باید حاصل تباه شدن منصب وزارت دانست. یکی از ویژگی های مشترک وزرای اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری، خیانتکاری و تاراج بیت المال و مصادره اموال مردم ستمدیده بود. با این حال، زندگی بیشتر وزیران، همواره در آشفتگی و پریشانی می گذشت، زیرا نه فقط خلفا اموال آنان را مصادره می کردند، بلکه سپاهیان نیز، مکرر سر به شورش بر می برداشتند و اموال آنان را غارت می کردند و به جای مستمری و ارزاق خود بر می داشتند. راضی چون اوضاع را چنین نابسامان دید، به گمان خود در صدد بر آمد تا با پدید آوردن منصب امیرالامرای که صاحب آن، دارای قدرت و اختیار افزونتر بود، سازمان اداری دستگاه خلافت را سامان بخشد، از این رو نخستین بار، مقام امیرالامری را به ابن رائق که ولایتدار واسط و بصره بود و با سرکوب مخالفان، توجه خلیفه را جلب کرده بود، واگذار کرد (۳۳۴ق.) و برای آن که دست امیرالامرا در سامان دادن به امور باز باشد، فرماندهی سپاهیان، عزل و نصب والیان و صاحبان دیوان، امور مالیات، اداره امور دولت را به او داد و فرمان داد تا نام امیرالامرا را در خطبه بخوانند و اعطای خلعت و پرچم را نیز در اختیار امیرالامرا قرار داد. (ابن مسکویه، ج ۵، ۱۳۷۶: ۴۶۱) بدین ترتیب امیرالامرا، وظایف و اختیاراتی را که پیش از آن در اختیار خلیفه بود، به دست آورد و در نتیجه وزیر، موقعیت خود را از دست داد با این وصف، عنوان پرطمطراق امیرالامرا نیز نتوانست سبب بهبود اوضاع شود و از آنجا که اختیارات وسیع این منصب، دستاورد مناسبی برای غارت و چپاول عامه بود، بزود درگیری و نزاعی سخت میان مدعیان

قدرت برای به دست آوردن آن مقام در گرفت و میان ابن رائق، ابن مقله، بجکم، توزون و امرای بریدی و حمدانی، نزاعی پیوسته وجود داشت و بدین ترتیب ایجاد این عنوان، زمینه آشفتگی و درگیری بیشتر بین کارگزاران و نابسامانی در بار خلافت عباسی شد (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۵۶-۵۷ و ۶۷-۶۹) و راضی در کشمکش های میان مدعیان قدرت بیشتر نظاره گر بود و نقش چندانی ایفا نمی کرد و در رسیدگی و سروسامان دادن به امور و حفظ قدرت خلیفه موفقیتی نداشت و پس از تردید به هفت سال خلافت درگذشت. (ابن مسکویه، ج ۶، ۱۳۷۶: ۲۳)

### اخشیدیان (۳۲۳-۳۵۸ ق.)

ابوبکر محمد بن طغج بن جَف از اعقاب شاهان فرغانه بود که لقب اخشید داشتند. جف از افسران ترک در خدمت خلیفه معتصم، واثق و متوکل بود و فرزندش طغج که با دو فرزند خود در دربار طولونیان حضور داشتند، پس از سقوط آنان به همراه دیگر طولونیان به بغداد فرستاده شدند و اثر سعایت عباس بن حسن وزیر، به زندان افتادند و طغج در زندان درگذشت و فرزندانش آزاد شدند. عبیدالله بن طغج به شیراز رفت و در خدمت امیر آنجا درآمد و محمد بن طغج ملازمت ابن بسطام والی مصر و شام اختیار کرد و پس از درگذشت ابن بسطام و ولایتداری تکین در جنگ های وی با عبیدالله مهدی از خود شجاعت و کفایت بسیار نشان داد و ستاره اقبال او درخشید (۳۰۷ ق.). (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۴۹۵) و از این رو خلیفه، وی را حاکم مصر نمود. محمد بن طغج علاوه بر تحکیم موقعیت خود، موجب شکوفایی اقتصادی مصر شد و بع علاوه در برابر حملات فاطمیان به مصر بین سال های ۳۱۲ تا ۳۲۴ ق. مقاومت کرد و در نتیجه خلیفه، شام را نیز به او سپرد و به او لقب اخشید داد. (۳۲۷ ق.). (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۸۵) در این هنگام ابن رائق که عنوان امیر الامرا را داشت و به سرزمین شام چشم طمع داشت بر حمص و دمشق چیره شده به سمت مصر پیشروی کرد، اما به سختی از اخشید شکست خورد و با رنج بسیار گریخت. (۳۲۸ ق.). علی رغم این میان محمد بن طغج و ابن رائق صلح شد. حکومت ابن طغج که مورد تهدید دائمی فاطمیان بود، پذیرفت تا در قبال دریافت مبلغ صد و چهل هزار دینار در سال، بخشی از سرزمین شمال شام را به ابن رائق واگذارد. دو سال پس از این پیمان (۳۳۰ ق.). ابن رائق به دست ناصرالدوله حمدانی به قتل رسید. (ابن مسکویه، ج ۶، ۱۳۷۶: ۵۵-۵۶)



اخشید با بهره گیری از این فرصت، با ضمیمه کردن شمال شام بر قلمرو خود، بر قدرتش افزود. اخشید در سال ۳۳۴ق. درگذشت. وی وصیت کرده بود که فرزند کوچکش انوجور و علی، ولیعهدش باشند با این شرط که کافور حبشی - که در آغاز برده بود و در این هنگام جزء فرماندهان بزرگ به شمار می رفت - وصی آنان باشد. کافور ۲۳ سال در مصر به عنوان وصی - انجور در سال ۳۴۹ق. و علی در سال ۳۵۵ق. درگذشتند - با استبداد حکومت کرد و خلفای عباسی، حکومت او را بر مصر به رسمیت می شناختند. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۴۹۷-۴۹۸)

کافور انسجام حکومت را حفظ کرد و در مقابل خطر حمدانیان در شمال و قرامطه در جنوب شام و امیران ثوبه در جنوب مصر دفاع کرد. با این وصف حملات فاطمیان از غرب مصر، پیوسته ادامه داشت و دعوات فاطمی نیز، دعوتشان را در داخل مصر انتشار می دادند و سرانجام در دوره ابوالفوارس علی، نوه و جانشین اخشید، خلیفه معز فاطمی با درک اوضاع وخیم سیاسی و اقتصادی مصر بر این کشور هجوم برد و آن استیلا یافت. (۳۵۸ق.). (ناصری طاهری، ۱۳۷۹: ۸۰)

#### اسامی امرای اخشیدی و مدت امارت آنان

محمد بن طُغج (اخشید)	۳۲۳-۳۳۴ق.
ابوالقاسم انوجور بن اخشید	۳۳۴-۳۴۹ق.
ابوالحسن علی بن اخشید	۳۴۹-۳۵۵ق.
ابوالمسک کافور	۳۵۵-۳۵۷ق.
ابوالفوارس احمد بن علی	۳۵۷-۳۵۸ق.

شناخت متقی (۳۲۹-۳۳۳ق.).

پس در گذشت راضی، به دستور بجکم که امیر الامرا بود و جهت سرکوب بریدی در اواسط حضور داشت، منشی وی ابو عبدالله کوفی تمام بزرگان شهر را گرد آورد تا درباره انتخاب خلیفه جدید به مشورت بپردازند، حاصل این گردهمایی، انتخاب ابراهیم بن مقتدر با لقب المتقی بالله به عنوان خلیفه بود. (قرطبی، ۱۳۵۴: ۱۱۹)

از رخداد های روزگار وی درگیری های مداوم صاحبان قدرت برای کسب مقام امیرالامرای بود. پس از قتل بجکم و پیوستن گروهی از سپاهیان به بریدیان، آنان بغداد را تصرف کردند، اما بر اثر شورش سپاهیان که خواستار دریافت مستمری بیشتری بودند، ابو عبدالله بریدی به واسطه گریخت و گورتکین دیلمی امیرالامراء شد. (ابن مسکویه، ج ۶، ۱۳۷۶: ۳۹-۴۴) محمد بن رائق که در شام نظاره گر اوضاع بود با دیدن چنین آشفتگی، به بغداد برگشت و گورتکین را گرفته به حبس انداخت و خود امیرالامراء شد؛ (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۹۵) اما چیزی نگذشت که بریدیان بغداد را مورد تاخت و تاز قرار دادند و ابن رائق و خلیفه به ناچار به موصل نزد حمدانیان گریختند. ناصرالدوله حمدانی حاکم موصل که فرصت را برای حذف رقیب مناسب دید، ابن رائق را به جرم توطئه علیه خلیفه به قتل رسانید و خلیفه متقی وی را به عنوان امیرالامراء تعیین کرد و به همراه سپاه حمدانیان رهسپار بغداد شد. حمدانیان در بغداد بریدیان را شکست داده، آنان را وادار به فرار از آنجا نمودند. (ابن مسکویه، ج ۶، ۱۳۷۶: ۵۵-۵۸) با شورش ترکان به رهبری توزون، حمدانیان به همراه خلیفه به موصل رفتند. با این وصف، خلیفه توزون را به عنوان امیرالامراء برگزید. توزون از امیران نیرومند به حساب می آید که در عصر دوم عباسی، عهده دار کار شد و توانست در برابر دو رقیب نیرومند، یعنی حمدانی ها و بریدی ها به قدرت برسد. وی از تلاش خلیفه در نزدیک شدن به اخشیدیان مصر پریشان شد، از این رو او را فریب داد تا بار دیگر به بغداد بازگشت و به ظاهر با او از در اطاعت در آمده، اما پنهانی به بعضی از یارانش فرمان داد او را دستگیر کرده، مجبورش نمودند تا از خلافت کناره گیرد. سپس او را کور و به مدت بیست و پنج سال زندانی کردند تا این که در سال ۳۵۷ ق. در گذشت. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۳۱-۲۳۲)

شناخت مستکفی (۳۳۳-۳۳۴ ق.)

پس از متقی، توزون به همراه دیگر ترکان، ابوالقاسم عبدالله بن مکتفی را با لقب "المستکفی بالله" به خلافت رسانید. در دوره کوتاه مستکفی زنی به نام علم که در به قدرت رسیدن وی نقش داشت، همه امور را تحت نظر گرفت و گماشتگان وی به خانه های بازرگانان و مردم یورش می بردند و اموال آنان را غارت می کردند و از این روبه بازرگانان از بغداد می گریختند. ویرانی، فقر و تنگدستی و فساد افزایش بی رویه ای یافت و دزدان زیاد شدند. در واقع با نفوذ این زن، هیبت خلافت از میان رفت. ینال کوشه کارگزار واسط که شاهد اوضاع ناگوار عراق و به ویژه دربار بود به احمد بویه در اهواز پیوست و خود عاملی برای ورود آل بویه به عراق شد. بدین ترتیب احمد بویه به سمت بغداد حرکت کرد و به راحتی وارد پایتخت شد. مستکفی به وی لقب معزالدوله، به برادرش علی، لقب عمادالدوله و به دیگر برادرش حسن، لقب رکن الدوله اعطا کرد (ابن مسکویه، ج ۶، ۱۳۷۶: ۱۱۷-۱۱۹) و خود اندکی بعد به جرم توطئه علیه معزالدوله از خلافت عزل و چشمانش را کور کردند. (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۱۶۸)

### خودآزمایی ۳

۱- کدام ویژگی جزء ویژگی های عصر دوم عباسی است؟

الف- اقتدار دستگاه خلافت عباسی      ب- نفوذ گسترده ایرانیان در دربار خلافت

ج- افزایش قدرت و محبوبیت خلیفه عباسی      د- افزایش نفوذ ترکان و ضعف خلافت خلفای عباسی

۲- این خلیفه با شیعیان رفتاری ملایم داشت و املاک و اوقاف غصب شده را به آنان بازگردانید.

الف- متوکل      ب- منتصر      ج- مستعین      د- معتز

۳- وی بنیانگذار دولت علویان طبرستان است.

الف- حسن بن زید      ب- محمدبن زید      ج- حسن بن علی (الاطروش)      د- حسن بن قاسم

۴- شهادت امام هادی (ع) در زمان کدام خلیفه عباسی رخ داد؟

الف- مستعین      ب- معتز      ج- معتمد      د- معتضد

۵- کدام گزینه درباره "مطوعه" درست است؟

الف- گروههای داوطلب مقابله علیه خوارج در سیستان

ب- خوارجی که در سیستان به آشوب می پرداختند

ج- طرفداران ابومسلم در نواحی خراسان

د- پیروان بابک خرمدین در آذربایجان

۶- حکومت طولونیان در مصر و شام توسط .... پایان یافت.

الف- اخشیدیان      ب- فاطمیان      ج- سپاهیان خلیفه مکتفی      د- حمدانیان شام

۷- علت شورش زنگیان در سال های ۲۵۵ تا ۲۷۰ ق در کدام گزینه آمده است؟

الف- فقر اقتصادی و تبعیض علیه آنان      ب- شایسته ندانستن خلفای عباسی برای خلافت

ج- نارضایتی از سلطه اعراب بر خودشان      د- دریافت مالیات زیاد از آنان

۸- پایان دوره غیبت صغری در کدام سال بود؟

الف- ۳۰۰ هجری      ب- ۳۱۹ هجری      ج- ۳۲۹ هجری      د- ۳۵۰ هجری

۹- آغاز امارت کدام امیر سامانی را باید ابتدای دوره انحطاط سامانیان دانست؟

الف- اسماعیل بن احمد      ب- نصر بن احمد      ج- نوح بن نصر      د- عبدالملک بن نوح

۱۰- وی با استقرار در قلعه لاهه در جنوب صنعا به دعوت مردم پرداخت و دعوتگرانی را به بحرین، یمامه، سند و

هند و مصر و افریقیه فرستاد؟

الف- ابن فضل جدنی      ب- ابن حوشب      ج- حلوانی      د- ابو عبدالله شیعی

۱۱- مرکز قدرت بریدیان در کدام شهر بود؟

الف- اهواز      ب- واسط      ج- کوفه      د- بصره

۱۲- شمس المعالی قابوس بن وشمگیر به کدام دلیل از دیگر امرای زیاری مشهورتر است؟

الف- فضل و دانش      ب- ارتباط خوب با خلفای عباسی

ج- گسترش قلمرو زیاری      د- اعتدال در امور و مردم داری

۱۳- وی بنیانگذار حمدانیان موصل است؟

الف- سیف الدوله      ب- ناصر الدوله      ج- ابوتغلب      د- سعدالدوله ابوالمعالی

۱۴- در زمان خلیفه .... برای نخستین بار .... به منصب امیر الامرای رسیده؟

الف- قاهر- توزون      ب- قاهر- ابن رائق      ج- راضی- بَجْکَم      د- راضی- ابن رائق

۱۵- به نظر اشپولر، صاحب الزنج از اصول و مبادی کدام گروه حمایت می کرد؟

الف- شیعه      ب- زیدیه      ج- خوارج      د- معتزله

## فصل چهارم

### عصر سوم عباسی

#### هدف کلی

آشنایی با دوره تسلط آل بویه بر دربار خلافت عباسی

#### اهداف آموزشی

- ۱- بیان چگونگی تاسیس دولت آل بویه.
- ۲- علل پیشرفت سریع آل بویه را شرح دهید.
- ۳- تصرف بغداد توسط معزالدوله احمد را شرح دهید.
- ۴- اقدامات مهم دوره عضدالدوله را بیان کنید؟
- ۵- وضعیت آخرین امیر بویهی در ری و ارتباط آن با غزنویان را بنویسید.
- ۶- بیان وضعیت علمی، فرهنگی و مذهبی دوره آل بویه.
- ۷- اقدامات و فتوحات سلطان محمود غزنوی را بنویسید.

## خلافت عباسی در دوره اقتدار آل بویه (۳۳۴-۴۴۷ ق.)

با حمله احمد بن بویه به سمت بغداد و فتح این شهر، دوره امارت ترکان به پایان رسید و خلافت وارد عصر جدیدی شد که با تسلط بویه‌یان شیعی مذهب به وقوع پیوست. آل بویه با اینکه می توانستند خلافت را بر اندازند، به دلیل سیاستی که در پیش گرفتند بقای خود و مشروعیت در جهان اسلام را در حفظ خلفای عباسی دیدند. خلفا که تازه از دست ترکان و شورشها و اذیت و آزارهای آنان نجات پیدا کرده بودند، حفظ خود و زندگی معنوی و سیادت ظاهری خود را در سایه تسلط آل بویه می دیدند. آل بویه نیز هر جا سیاست و منافعشان اقتضا می کرد، خلفا را برکنار می کردند؛ سه خلیفه؛ مستکفی، مطیع و طائع قربانی این سیاست شدند. هرچه آل بویه ضعیف تر می شدند، خلافت عباسی استقلال و قدرت سیاسی خود را بیشتر می یافت. چنانچه قادر و قائم در چنین شرایطی توانستند تا حدودی خود را از زیر سیطره امرای بویه بیرون بکشند. سرانجام با قدرت یابی غزنویان و درگیری با آل بویه و ظهور سلجوقیان و حرکت آنها به سمت بغداد، آل بویه منقرض شد.

این دوره از زمان خلافت مستکفی (۳۳۳-۳۳۴ ق.) آغاز و در زمان خلافت قائم (۴۲۲-۴۶۷ ق.) پایان می یابد. ویژگی این دوره ارتباط آن با تاریخ آل بویه است که در عراق از نفوذ حقیقی و قدرت واقعی برخوردار بودند و خلیفه تنها نامی داشت و گویی کارمند آل بویه بود و از آنان مقرری دریافت می کرد و حق دخالت در هیچ یک از کارهای خلافت را بدون مراجعه و جلب موافقت آنان نداشت .

خلیفه در این دوران به گونه ای نفوذش را از دست داد که به او دستور می دادند و آنچه را از وی می خواستند، انجام می داد و سیطره دینی هم برآل بویه نداشت؛ زیرا آنان شیعه مذهب بودند و اعتقادی به خلافت عباسی نداشتند .

## ظهور آل بویه



حکومت آل بویه، نقطه عطفی سیاسی در تاریخ ایران و بغداد بود؛ آنان نخستین حکومت ایرانی بودند که توانستند به آمال بسیاری از امیران ایرانی، از جمله یعقوب لیث صفاری و مرداویج زیاری، دست یابند و بر خلافت عباسی مسلط شوند. تاسیس دولت آل بویه به دست سه برادر به نام های علی، حسن و احمد که فرزندان بویه بودند، انجام یافت. اگر چه نسب این خاندان را به سلاطین ساسانی نسبت داده اند؛ (مقریزی، ج ۱، ۱۹۹۷: ۴۰) اما به نظر ابن خلدون آن نسب سازی بود. (ابن خلدون، ج ۳، ۱۹۷۹: ۳۹۵) و به نظر قصد داشتند از این طریق خود را از گمنامی پیش از دوران فرمانروایی رها کنند.

ابوشجاع بویه و پسرانش درگیلان با گمنامی و تنگدستی، زندگی می کردند و گذران زندگی آنان از طریق صید ماهی و هیزم کشی بود. در همین زمان گروهی از قهرمانان و بزرگان منطقه گیل و دیلم، چون ما کان بن کاکي و اسفار و مرداویج علیه خلیفه و کارگزاران او شوریدند و برای تجهیز سپاه خود با هم به رقابت برخاستند و مقدم تازه واردان را گرامی داشتند. پسران بویه (علی و حسن) که از زندگی سخت به تنگ آمده بودند، ابتدا به ماکان کاکي پیوستند. میان ما کان و مرداویج روابط حسنه ای برقرار بود، اما پس از تسلط ما کان بر طبرستان و گسترش نفوذ وی تا نیشابور، بین آنان نزاع درگرفت و این نزاع منجر به جنگ شد و در نتیجه مرداویج بر ماکان پیروز شد. ابوالحسن علی و ابوعلی حسن با موافقت ما کان به همراه گروهی از دیلمیان به مرداویج پیوستند. مرداویج مقدم آنان را گرامی داشت و فرمانروایی کرج ابی ذلف (منطقه ای میان ساوه و همدان) را به ابوالحسن علی واگذار کرد. (ابن مسکویه، ج ۵، ۱۳۷۵: ۳۷۳)

مرداویج از واگذاری کرج به علی پشیمان شد و به برادر خود وشمگیر که فرمانروایی ری بود، نوشت تا مانع خروج سرداران دیلمی از آنجا شود. حسین محمد ملقب به " عمید " که در امور مربوط به ری نظارت داشت و نامه ها نخست به دست وی می رسید، پس از آگاهی از مضمون نامه، نهانی به علی اطلاع داد که فوراً حرکت کند. علی به همراه دو برادرش حسن و احمد به سرعت به سمت کرج حرکت کرد و فردای آن روز وشمگیر هنگامی از دستور مرداویج آگاهی یافت که برادران بویه مسافت زیادی را طی کرده بودند. بدین ترتیب، علی برای فرمانروایی به سوی

شهری رفت که مقدمه پیشرفت و سلطنت او بود. وی پس از ورود به کرج با نیکی کردن به مردم و بزرگان شهر، آنان را با خود همراه ساخت. از طرف دیگر، گروهی از فرماندهان سپاه مرداوید که به دستور او به کرج رفته بودند تا مقرری خود را از اموال آنجا دریافت کنند، به علت دلجویی علی، به فرمان وی در آمدند و از آن گذشته یکی از سرداران دیلمی به نام شیرزاد به همراه چهل نفر از گلپایگان به علی پناهنده شده و علی به همراه سپاهی که نزدیک به سیصد نفر بودند، روانه اصفهان شد. حکمران اصفهان ابوالفتح پسر یاقوت، فرمانروای فارس از طرف خلیفه عباسی، الراضی بالله بود. بر اثر پیوستن ششصد نفر دیلمی و گیل به علی که در سپاه ابوالفتح بودند، علی پیروز شد و اصفهان به تصرف وی در آمد. (فقیهی، ۱۳۷۸: ۱۸) برادران بویه سپس اقدام به تصرف دیگر مناطق کردند، علی خود شیراز را به تصرف در آورد و برادرش حسن قم و کاشان و همدان وری و کرج را از آل زیار گرفت در نتیجه فارس و بنادرو سواحل آن تحت اختیار علی بن بویه و عراق عجم مطیع حسن بن بویه شد. علی همچنین سپاهی را در اختیار برادر کوچکتر یعنی احمد قرار داد و وی را مأمور فتح کرمان نمود. احمد در سال ۳۲۴ ق. به کرمان حمله کرد و با این که در جیرفت در جنگ با بلوچان دست چپ خود را از دست داد و از دست راستش نیز یک انگشت افتاد. باز غالب شد و بدین ترتیب، کرمان نیز بر سرزمین های تحت تصرف آل بویه افزوده شد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۵۰) با این وصف فتح کامل کرمان در سال ۳۵۷ ق. توسط عضدالدوله انجام گرفت. (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۵: ۲۹۷)

علل چندی در پیشرفت سریع آل بویه نقش داشته اند که عبارتند از :

۱- لیاقت، استعداد، تدبیر، شجاعت و نیک نفسی که در سلاطین نخستین آن سلسله وجود داشت. آوازه نیکی ایشان با مردم در همه جا پیچیده بود و مردم از همه جا به آنان روی می آوردند.

۲- صفت بسیار پسندیده آل بویه که در جلب قلوب مردم، بسیار تاثیر داشت، خوشرفتاری با اسیران و نیکی به کسانی بود که انتظار مجازات داشتند. آنان مردم را قتل عام نمی کردند، اسیران و شکست خوردگان را مورد شکنجه قرار نمی دادند و از این رو حتی، دشمنان آنان، آسوده خاطر به آنان پناه می بردند.

۳- اطاعت کامل سپاهیان از ایشان که هیچ گاه از فرمان آنان سرپیچی و یا در انجام آن سهل انگاری نمی کردند. این امر نه از روی ترس، بلکه به دلیل محبت هایی بود که از برادران بویه می دیدند.

۴- ناخشنودی بسیاری از مردم و بزرگان دولت از وضع آشفته خلافت عباسی که از ستمگری های خلفا به ستوه آمده بودند. (فقیهی، ۱۳۷۸: ۲۵)

### تصرف بغداد توسط آل بویه

برادران بریدی که با امیرالامرها از جمله ابن رائق، بجکم، توزون و همچنین حمدانیان رابطه خصمانه ای داشتند و مورد تهدید آنان بودند از احمد بن بویه که در اهواز مستقر بود، خواستند تا به عراق حمله برد. آنان به احمد وعده مساعدت دادند، اما هنگام هجوم وی به عراق به وعده خود عمل نکردند و سپاه بویه نیز پیشرفتی به دست نیاورد، (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۵۸) اما از بخت بلند احمد، در این زمان، آتش اختلاف و درگیری میان برادران بریدی، بجکم، ابن رائق و ابن مقله و دستگاه خلافت زبانه کشید و هر کدام از این رقبا برای نابودی دیگری کوشش آغاز کرده تمام هم خود را به کار گرفته بودند. احمد با استفاده از این اوضاع آشفته، از سال ۳۲۸ تا ۳۳۳ ق. بارها به عراق هجوم برد و هر بار موفقیت بیشتری به دست آورد. به دنبال قتل بجکم (۳۲۹ ق.) و کشته شدن ابن رائق (۳۳۰ ق.) و مرگ ابو عبدالله بریدی (۳۲۳ ق.)، مهم ترین مانع برای تصرف بغداد، یعنی توزون، امیرالامرای ترک المستکفی بالله نیز در سال ۳۳۴ ق. درگذشت و در حالی که دستگاه خلافت عباسی، دچار آشفتگی و هرج و مرج بسیار شده بود و المستکفی، خلیفه ناتوان، بازیچه دست درباریان شده بود، احمد بن بویه آهنگ تصرف بغداد کرد و در سال ۳۳۴ ق. بدون مقاومت چندانی وارد بغداد شد. (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۱۶۶-۱۶۸) ترکان با شنیدن خبر پنهان شدن خلیفه، روی به موصل نهادند و با رفتن آنان خلیفه از نهانگاه بیرون آمد و به دارالخلافت برگشت. احمد بن بویه به دیدار خلیفه رفت. مستکفی با ابراز خشنودی از دیدار با احمد، هدف از پنهان شدن خود را تکیه نکردن ترکان بر خود اعلام کرد تا احمد به راحتی وارد بغداد شود. مستکفی همچنین به احمد لقب معزالدوله، به حسن لقب رکن الدوله و به برادر بزرگتر آنان علی لقب عمادالدوله اعطا کرد و دستور داد تا القاب آنان بر سکه های دینار و درهم

ضرب کنند. (ابن مسکویه، ج ۶، ۱۳۷۶: ۱۱۷-۱۱۹) بدین ترتیب برای نخستین بار، یکی از سلسله های اسلامی که از ایران ظهور کرده بود. توانست، بغداد را زیر سلطه خود درآورد و بیش از یک قرن (۳۳۴ تا ۴۴۷ ق.) تعیین کننده سیاست های دستگاه خلافت عباسی باشد؛ زیرا پس از آن، قدرت واقعی از دست خلفای عباسی بیرون رفت و دیگر، خلیفه، محور اصلی وقایع و رویدادها نبود. (ابن خلدون، ج ۲، ۱۳۶۴: ۷۰۸)

با تسلط آل بویه بر بغداد، موقعیت خلفای عباسی کاملاً متزلزل شد. آل بویه، اختیارات معنوی و دنیوی را از خلفای عباسی سلب کردند، به طوری که پس از زوال آل بویه نیز خلفا هیچ گاه به جایگاه قدرت مند اولیه خود باز نگشتند. (ترکمنی آذر، شماره ۲۵، ۱۳۸۵: ۸۳-۱۰۰)

معزالدوله احمد قصد داشت، خلافت عباسی را از میان بردارد و یکی از علویان را جایگزین آن نماید، ولی به صلاحدید وزیرش، صیمری از این کار منصرف شد، خلفای عباسی چون به عقیده شیعیان، غاصب خلافت هستند، هر زمان که امرای آل بویه بخواهند، می توانند آنان را عزل کرد، اما با علویان نمی توان چنین برخوردی کرد. در نتیجه آن معزالدوله از قصد خود برگشت. (ابن خلدون، ج ۲، ۱۳۶۴: ۶۵۳) خطر دیگری که تغییر خاندان خلافت به دنبال داشت، شورش پیروان عباسیان بود که در نقاط مختلف قلمرو حکومت در اکثریت به سر می بردند و در نظر آنان، مشروعیت حکومت ها با فرمان خلیفه تأمین می شد و خطر سوم از جانب خلفای فاطمی مصر بود که با از میان رفتن خاندان عباسی، در صدد گسترش قلمرو خود برمی آمدند و چون خود را وابسته به آل علی (ع) می دانستند، مدعی تسلط بر بغداد و آل بویه نیز می شدند. (ترکمنی آذر، شماره ۲۵، ۱۳۸۵: ۸۳-۱۰۰)

سلطه بویهیان بر بغداد و دستگاه خلافت، نه تنها سبب گسترش قلمرو آنان شد، بلکه موقعیت آنان را در فارس و جبال استحکام بیشتر بخشید؛ زیرا حمایت و پشتیبانی ظاهری خلیفه عباسی به اقتدار آل بویه مشروعیت داد و سبب افزایش قدرت نظامی بلامنازع آنان شد. (خضری، ۱۳۷۸: ۱۴۹)

آل بویه به سه شعبه الف: فارس، ب: عراق و خوزستان و ج: ری، همدان و اصفهان تقسیم می شوند.

آل بویه در فارس

## علی عمادالدوله (۳۲۲-۳۳۸ ق.)

بنیانگذار دولت بویهی فارس علی عمادالدوله است. عمادالدوله چون ارشدپسران بویه بود در تمام دوران زندگی، نسبت به دوبرادر دیگر، سمت ریاست و امیرالامرایب داشت و رکن الدوله و معزالدوله به احترام و ادب تمام از وی اطاعت می کردند و لشکرکشی های مکرر بویهیان تحت رهبری او که در شیراز استقرار داشت، انجام می شد. درحقیقت همین اطاعت و اتحاد سه برادر بود که آنان موفق به تصرف سرزمین های وسیع و دولتی به آن شکوه و عظمت شدند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۶۲)

هنگامی که علی عماد الدوله در سال ۳۳۸ ق. مرگ خود را نزدیک دید و چون فرزند پسر نداشت از برادرش رکن الدوله خواست تا فرزندش پناه (فنا) خسرو را به فارس روانه کند تا او را جانشین خود نماید و بدین ترتیب پنا خسرو با لقب عضدالدوله، جانشین عماد الدوله شد و عمادالدوله چندی بعد درگذشت. (ابن مسکویه، ج ۶، ۱۳۷۶: ۱۶۰)

## عضدالدوله (۳۳۸-۳۷۲ ق.)

پنا خسرو پسر حسن رکن الدوله در سال ۳۳۸ ق. درحالی که تنها چهارده سال داشت، بنا به درخواست عمویش، جانشین وی شد. در آغاز کار، مخالفان از پذیرش او سرباز زدند، اما وی به یاری پدر رکن الدوله و عمویش، معزالدوله، برآنان چیره شد و امارت خود را به خوبی استوار کرد تا جایی که شورش بلکا، پسر ونداد خورشید دیلمی نیز به حکومت او آسیبی نرساند. بلکا برادر روزبهان بن ونداد خورشید بود که درعراق بر معزالدوله طغیان کرده بود (۳۴۵ ق.). و هنگامی که کار روزبهان بالا گرفت، بلکا نیز در فارس پرچم شورش بر ضد عضدالدوله را برافراشت و با آنکه معزالدوله به سختی توانست، شورش روزبهان را فرو نشاند، وی به پایمردی و تدبیر ابوالفضل بن عمید، شورش بلکا را به آسانی فرو نشاند. (ابن مسکویه، ج ۶، ۱۳۷۶: ۲۰۹-۲۱۱)

عضدالدوله پس از سرکوب مخالفان، درصدد بهبود روابط با دربار خلافت عباسی برآمد و از این رو فرستادگان خلیفه را در سال ۳۴۹ ق. به گرمی پذیرفت و به روابط دوستانه با دربار عباسی ابراز علاقه نمود و خلیفه مطیع به وی لقب عضدالدوله داد و خلعت و لوای امارت برایش ارسال نمود. (۳۵۱ ق.). (ابن اثیر، ج ۱۴، ۱۳۶۸: ۲۵۸)

از وقایع مهم دوره عضدالدوله لشکرکشی وی به عمان در سال ۳۵۵ق. بود که تحت فرمان معزالدوله احمد بود؛ اما بر اثر شورش از اطاعت او خارج شده بود و لیاقت و شایستگی عضدالدوله دوباره مطیع آل بویه شد. عضدالدوله همچنین در سال ۳۵۷ق. کرمان را که عموی معزالدوله فتح کرده بود؛ اما ابو علی محمد بن الیاس و فرزندانش هنوز در آنجا تسلط داشتند، تصرف کرد و خانواده آل الیاس را از آنجا برانداخت (۳۵۷ق.) و کارگزاری از جانب خود بر کرمان گماشت. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۶۵-۱۶۶) این پیروزی ها سبب افزایش قدرت و نفوذ آل بویه در منطقه شد و عضدالدوله بر تنگه هرمز تسلط یافت. (کبیر، ۱۳۸۱: ۸۰) همزمان با این وقایع، بغداد که در اختیار جانشین معزالدوله، یعنی عزالدوله بختیار بود، در آتش اختلاف میان ترکان و دیلمیان از یک سو و درگیری میان شیعیان و سنیان از دیگر سو، می سوخت، خاصه آن که آتش این اختلافات به هنگام لشکرکشی عضدالدوله به نصیبین و دیار بکر برای مقابله با متجاوزان رومی، به شدت زبانه می کشید و عزالدوله در حل آن ناتوان بود و از این رو از عمویش رکن الدوله و فرزندش عضدالدوله، یاری خواست. عضدالدوله که از دیر باز آرزوی تسلط بر بغداد را داشت، فرصت را غنیمت شمرد و به ظاهر برای کمک به عزالدوله، ولی در واقع برای تسخیر بغداد، عازم آنجا شد و شورشگران ترک را سرکوب کرد و وارد بغداد شد و خلیفه، الطائع را که همراه ترکان به تکریت رفته بود به بغداد برگرداند و با تکریم بسیار بر تخت نشاند و توجه وی را به سوی خود جلب کرد. درهمین حال توسط جاسوسان خود، رابطه میان عزالدوله و خلیفه و سران سپاه را برهم زد تا خود جای او را بگیرد. چندی بعد با هماهنگی خلیفه، عزالدوله را دستگیر کرد و خود بر جای او نشست. مرزبان فرزند عزالدوله خبر فریبکاری عضدالدوله و دستگیری پدرش را به اطلاع رکن الدوله رسانید. رکن الدوله با شنیدن خبر بدعهدی فرزندش از شدت خشم و تاسف خود را از تحت به زیر انداخت و چند روز از خوردن و آشامیدن باز ماند و سخت بیمار شد و بر عضدالدوله لعن و نفرین فرستاد و تصمیم گرفت که به یاری عزالدوله به عراق رود. عضدالدوله به وحشت افتاد و به ویژه آن که بعضی از شهرهای قلمرو وی دچار آشوب شد و مردم و حتی اطرافیانش به او روی خوش نشان ندادند. از این رو نامه ای توسط ابوالفتح بن عمید وزیر پدرش که به عراق رفته بود ارسال کرد و در آن علت اقدامات خود و ضعف عزالدوله و این که اگر در عراق نباشد، دوباره وضع آنجا پریشان خواهد شد و سپس پدر را با وعده پرداخت مبلغ گزافی پول تطمیع

کرد. رکن الدوله، پس از دریافت نامه عضدالدوله، پیام های تندی برای او فرستاد و وی را تهدید کرد که خود به عراق رفته، عزالدوله را نجات خواهد داد. عضدالدوله با دریافت پیام چاره ای جز برگشت به فارس ندید و از این رو، عزالدوله بختیار را آزاد کرد و خلعت داد و وی را دوباره به مقامش باز گردانید و خود برای ملاقات با پدر به فارس عزیمت کرد. (۳۶۴ ق.) و به تدبیر ابن عمید، رکن الدوله او را بخشید و وی را جانشین خود پس از مرگ قرار داد. (ابن اثیر، ج ۱۵، ۱۳۶۵: ۶۱-۶۸ و ۸۳)

رکن الدوله کمی پس از ملاقات با عضدالدوله درگذشت و بدین ترتیب زمینه برای تصرف بغداد توسط عضدالدوله فراهم شد. عزالدوله که از قصد عضدالدوله آگاهی یافته بود، در صدد برآمد تا مخالفان وی را با وعده های فریبنده به سوی خود جلب نماید و همچنین روابط دوستانه ای با خلیفه برقرار سازد. از این رو دختر خود را به ازدواج خلیفه درآورد. با این وصف این اقدامات بی تاثیر بود و عضدالدوله در سال ۳۶۶ ق. با نیرو و تجهیزات کامل، رهسپار عراق شد و سپاه متزلزل عزالدوله را در اهواز، شکست داد و روانه بغداد شد. عزالدوله که در خود توان مقاومت نمی دید به فرمانروای موصل، ابو تغلب حمدان پناه برد و سپس با همراهی وی، قصد باز پس گیری بغداد را داشت؛ اما در نزدیکی بغداد شکست خورد و خود به چنگ سپاه عضدالدوله افتاد و به قتل رسید. (۳۶۷ ق.) (ابن مسکویه، ج ۶، ۱۳۷۵: ۴۵۲)

عضدالدوله پس از این پیروزی به قلمرو حمدانیان حمله کرد و به آسانی موصل، میافارقین و آمد و بخش هایی از دیاربکر و دیارمُضَرَ را تصرف کرد و همچنین در سال ۳۶۹ ق. به بهانه آن که برادرش، فخرالدوله از پسر عم وی عزالدوله حمایت کرده بود، به مقر وی در همدان یورش برد، فخرالدوله که بر جان خود بیمناک شده بود، به قابوسی بن وشمگیر در دیلم پناه برد و عضدالدوله هم تمام قلمرو و برادر را تصرف کرد و سپس همدان و نهاوند را به دیگر برادرش، مویدالدوله سپرد و دینور و کرمانشاه را ضمیمه قلمرو خود نمود. آخرین اقدام نظامی عضدالدوله اعزام لشکری به فرماندهی مؤیدالدوله به جنگ قابوس بن وشمگیر در گرگان بود که به درخواست وی مبنی بر بازگرداندن برادرش فخرالدوله به او اعتنایی کرد. در نتیجه جنگ، قابوس به نیشابور عقب نشست و در آنجا به همراه فخرالدوله از نوح بن منصور سامانی درخواست یاری نمود، سپاه سامانی اگر چه به یاری آنان شتافت، اما

کاری از پیش نبرد (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۶۵-۱۶۷) و در همین حین عضدالدوله در حالی ۴۷ سال داشت درگذشت. (۳۷۲ ق.) (ابن اثیر، ج ۱۵، ۱۳۶۵: ۱۳۹)

عضدالدوله با آن که حسن سیرت و اخلاق پسندیده پدر و عموهای خود را نداشت و حتی به سنگدلی و خونریزی راغب بود، (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۴۱۴) اما به علت فتوحات گسترده و بذل و بخشش های شاهانه و نوازش شاعران و اهل علم و دانش و ساختن بناهای ماندگار، بی گمان بزرگترین و قدرتمندترین امیر آل بویه است. گروهی از بزرگترین دانشمندان و ادیبان قرن چهارم، نظیر ابوالطیب متنبی، ابوعلی فارسی، عبدالرحمن صوفی، علی بن عباس اهوازی از مقربین دستگاه او بودند و عضدالدوله به شاگردی نزد آنان افتخار می کرد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۶۵-۱۶۷)

#### شرف الدوله (۳۷۲-۳۹۷ ق.)

پس از درگذشت عضدالدوله، بزرگان و رؤسای سپاه، پسر او ابو کالیجار مرزبان را با لقب صمصام الدوله به امارت نشانیدند. صمصام الدوله دو برادر خود ابوالحسین احمد و ابوطاهر فیروز شاه را به فارس فرستاد تا شیراز پایتخت پدرش را از دست اندازی دیگر برادرش، ابوالفوارس شیرذیل یا شیردل که با لقب شرف الدوله بر کرمان امارت می کرد، محافظت کنند؛ اما شرف الدوله قبل از آنان به شیراز رفت و به جای پدرش بر تخت نشست و نام برادر را از خطبه انداخت و سپس بصره را تصرف کرد و به برادرش ابوالحسین احمد سپرد و پس از آن سپاهیان صمصام الدوله را که برای دفع وی آمده بود، شکست داد و بر قلمرو اصلی عضدالدوله مستقر شد. (ابن اثیر، ج ۱۵، ۱۳۶۵: ۱۴۳-۱۴۴)

دوران امارت شرف الدوله، بیشتر در جنگ و درگیری با برادران و دیگر افراد خاندان بویه سپری شد. درگیری های خانمانسوزی که اتحاد و یکپارچگی بویهیان را درهم ریخت و اساس اقتدار آنان را متزلزل کرد و امیری برای امارت خود در صدد برانداختن دیگری بود و در این راه از هیچ اقدامی فروگذار نبود، چنان که صمصام الدوله، شرف الدوله، بهالدوله، مؤیدالدوله و فخرالدوله چنین کردند.

#### بهاءالدوله (۳۷۹-۴۰۳ ق.)



شرف الدوله به هنگام مرگ فرزند خود امیرابوعلی را به فارس فرستاد و امارت عراق را به برادر کوچکترش بهاءالدوله واگذار کرد. امیرابوعلی در راه شیراز خبر درگذشت پدرش را دریافت کرد. صمصام الدوله که به دستور شرف الدوله نابینا شده بود و با همراه برادرش فیروز زندانی بود، پس از رهایی از زندان توسط نگهبانان بر شیراز تسلط و امیرابوعلی را نزد بهاءالدوله راند. بهاءالدوله که آرزوی جانشینی شرف الدوله را در سر می پروراند، امیرابوعلی را به قتل رساند و تصمیم گرفت تا قلمرو صمصام الدوله در فارس و خوزستان تصرف کند. بدین منظور در سال ۳۸۰ ق. خوزستان را فتح کرد. با این وصف بر اثر دفاع سرسختانه سپاهیان صمصام الدوله، کار به صلح انجامید و مقرر شد، فارس و بهبهان جزء قلمرو صمصام الدوله و خوزستان و عراق، جزء قلمرو بهاءالدوله باشد. با این شرط، بهاءالدوله به بغداد برگشت و چون قصد توسعه قلمرو خود را داشت و به پول نیاز داشت در سال ۳۸۱ ق. پس از برکناری و مصادره اموال خلیفه الطائع، القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲ ق.) را به خلافت نشانده وی در سال ۳۸۲ ق. موصل را از دست حمدانیان خارج کرد و پس از آن فارس و خوزستان و عراق را تصرف کرد. (ابن اثیر، ج ۱۵، ۱۳۶۵: ۱۷۸-۱۷۹ و ۱۹۴-۲۱۲ / اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۷۰-۱۷۲)

امارت بهاءالدوله ۲۴ سال به طول انجامید و بیشتر این دوران در کشمکش و زدو خورد با مخالفان و مقابله با تحریکات شورشیان و مدعیان قدرت گذشت و پس از آن که در سال ۳۸۱ ق. از دست مدعیان خانوادگی رهایی یافت، بقیه دوره امارتش را در فارس گذراند و امور بغداد را به جانشین خود عمیدالجیوش و دیگران سپرد. عدم حضور وی در بغداد، سبب ظهور مدعیان قدرت در عراق و به ویژه قدرت نمایی خلیفه عباسی شد و به علاوه غلبه سپاهیان ترک بر بغداد و تضعیف دیلمیان و در نتیجه انحطاط تدریجی و زوال قدرت آل بویه را در پی داشت. بهاءالدوله در سال ۴۰۳ ق. بر اثر بیماری صرع در ارجان درگذشت و در نجف به خاک سپرده شد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۷۲)

#### سلطان الدوله (۴۰۳-۴۱۵ ق.)

پس از درگذشت بهاءالدوله، فرزندش ابوشجاع سلطان الدوله در عراق و فارس به امارت رسید. وی بصره را به برادرزاده خود ابوطاهر جلال الدوله و کرمان را به برادر خود ابوالفوارس که بعدها قوام الدوله لقب گرفت، واگذار

کرد و در شیراز ماند. با آن که چند سالی بین برادران، دوستی و وفاق، برقرار بود، اما در سال ۴۰۷ ق. ابوالفوارس به تحریک جمعی از سران دیلم، علیه سلطان الدوله شورید و شیراز را تصرف کرد؛ اما سلطان الدوله بسرعت و د را از آنجا راند. ابوالفوارس به ناچار به سلطان محمود - که در این هنگام در شهر بُست سیستان اقامت داشت - پناه برد. محمود مقدمش را گرامی داشت و به او مساعدت کرد. ابوالفوارس به کمک سپاه غزنوی، کرمان و فارس را تصرف کرد؛ اما سلطان الدوله وی را شکست داد و ابوالفوارس نزد حاکم همدان شمس الدوله گریخت. در سال ۴۱۱ ق. سپاهیان بغداد بر ضد سلطان الدوله شوریدند و برادر کوچکترش ابوعلی مشرف الدوله به جای وی به امارت نشاندند. دو برادر پس از زد و خوردهای با هم صلح کردند به این شرط که فارس و کرمان تحت امر سلطان الدوله و عراق در دست مشرف الدوله باشد. (۴۱۲ ق.). سه سال پس از این مصالحه، سلطان الدوله درگذشت. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۷۲-۱۷۳)

#### ابوکالیجار مرزبان (۴۱۵ - ۴۴۰ ق.)

وی مدتی پیش از مرگ پدرش سلطان الدوله، امارات اهواز داشت و با شنیدن خبر مرگ پدر، روانه شیراز شد؛ اما گروهی از سپاهیان به طرفداری از عموی وی ابوالفوارس قوام الدوله برخاستند و او را به شیراز دعوت کردند. ابوالفوارس با سپاهی فراوان از کرمان به فارس حمله کرد، اما از سپاه ابوکالیجار شکست خورد و به کرمان باز گشت (۴۱۷ ق.). و دو سال بعد درگذشت و ابوکالیجار، کرمان را به قلمرو و خود ضمیمه کرد. با وجود این، وی از جانب خوزستان و عراق در امان نبود؛ پسر و جانشین مشرف الدوله، یعنی ابوطاهر جلال الدوله که والی خوزستان و عراق بود بر سر تسلط بر اهواز و بصره با ابوکالیجار در افتاد و تا سال ۴۲۸ ق. که صلح کردند، درگیری بین آنان ادامه داشت. جلال الدوله به سال ۴۳۵ ق. درگذشت و راه برای دستیابی ابوکالیجار بر عراق همواره شد و با آن که جمعی از بغدادیان بایسر جلال الدوله بیعت کرده بودند، ابوکالیجار در همان سال وارد بغداد شد و بار دیگر، عراق به قلمروه بویهیان فارس ملحق شد. از بخت بد بویهیان، در این زمان رقیب قدرتمند و تازه نفس آنان، یعنی سلجوقیان، قدرت بسیار یافتند و با سرعتی حیرت انگیز، بخش اعظم قلمرو آنان را از چنگشان بیرون کشیدند.

ابوکالیجار با آن که در یک رفتار منفعلانه درصدد برقراری صلح با طغرل برآمد و دختر خود را به همسری وی داد، فایده ای حاصل نشد و ابوکالیجار در حالی که رهسپار باز ستاندن کرمان بود، درگذشت. (۴۴۰ق) (ابن اثیر، ج ۱۶، ۱۳۶۸: ۲۴۰ و ۲۴۹) با مرگ وی، راه برای لشکرکشی طغرل و تصرف قلمرو آل بویه، همواره شد.

### الملک الرحیم (۴۴۰-۴۴۷ق.)

با درگذشت ابوکالیجار، پسرش ابو نصر خسرو فیروز در عراق به جای وی نشست. ابونصر از خلیفه خواست به نام او خطبه خوانده شود و به وی لقب "الملک الرحیم" دهد. خلیفه خواندن خطبه به نام وی را پذیرفت، اما لقب "الملک الرحیم" را به علت این که منع شرعی داشت و جزء صفات خداوند است، نپذیرفت. (فقیهی، ۱۳۷۸: ۶۲) وی برخلاف نظر خلیفه، خود را الملک الرحیم خواند. الملک الرحیم چندین برادر داشت که هر کدام داعیه سلطنت و گرفتن مقام پدر را داشتند، چنان که یکی از آنان به نام ابومنصور فولاد ستون، شیراز را تصرف کرد و بدین ترتیب، آتش درگیری و جنگ خانگی، میان خاندان آل بویه، آغاز شد؛ زیرا نه تنها ابونصر منصور، بلکه دیگر فرزندان ابوکالیجار نیز در طمع قدرت و حکومت با هم درآویختند و پس از آن که شیراز و اهواز و دیگر نقاط خوزستان میان آنان، دست به دست شد، هر کدام از رقیبان برای دفع حریف، از مدعیان تازه نفس یاری طلبیدند؛ چنان که در سال ۴۴۳ ق. فولادستون، طغرل بیگ سلجوقی را به یاری طلبید و پای او و سپاهش را به فارس باز کرد. چندی بعد، در حالی که بغداد در آتش فتنه و درگیری میان سپاهیان ترک و دیلم و ارسلان بساسیری - یکی از سردارانی که بر بغداد تسلط یافت و به اطاعت فاطمیان درآمده بود و به نفع آنان تبلیغ می کرد و خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده بود - می سوخت، طغرل بیگ سلجوقی بنا به دعوت خلیفه در رمضان ۴۴۷ ق. وارد بغداد شد (ابن اثیر، ج ۱۶، ۱۳۶۸: ۳۱۲-۳۱۵) و الملک الرحیم را به قلعه طبرک درری تبعید کرد که در سال ۴۵۰ ق. در آنجا درگذشت. در سال ۴۴۸ ق. بر اثر شورش طوایف شبانکاره، به رهبری فضلویه، فولادستون دستگیر شد و قلمرو او نیز به دست ترکان سلجوقی افتاد، چنان که قلمرو نوادگان فخرالدوله در اصفهان و ری و همدان نیز به دست آنان افتاد. بدین ترتیب دولت آل بویه به دنبال یک احتضار طولانی که از وفات عضدالدوله آغاز شده بود، سقوط کرد و ترکان سلجوقی بر دستگاه خلافت عباسی تسلط یافتند. (خضری، ۱۳۷۸: ۱۵۷)

## اسامی امیران بویهی فارس و مدت امارت آنان

علی عماد الدوله	۳۲۳ - ۳۳۸ ق .
فنا خسرو عضدالدوله	۳۳۸ - ۳۷۲ ق .
شیرذیل شرف الدوله	۳۷۲ - ۳۸۰ ق .
مرزبان شمس الدوله	۳۸۰ - ۳۸۸ ق .
فیروز بهاءالدوله	۳۸۸ - ۴۰۳ ق .
سلطان الدوله	۴۰۳ - ۴۱۲ ق .
مشرف الدوله	۴۱۲ - ۴۱۵ ق .
ابوکالیجارمرزبان	۴۱۵ - ۴۴۰ ق .
الملك الرحيم	۴۴۰ - ۴۴۷ ق .

## آل بویه در عراق و خوزستان

معزالدوله احمد، پایه گذار حکومت آل بویه در عراق، خوزستان و کرمان بود. پس از معزالدوله قلمرو وی در سال ۳۵۶ ق. به پسرش عزالدوله بختیار رسید. چنان که گذشت، پس از قتل بختیار در سال ۳۶۷ ق. عضدالدوله به امور عراق و خوزستان تسلط یافت و آن سرزمین از دست خاندان معزالدوله خارج شد و تا سال ۴۴۸ ق. که در آن تاریخ فولادستون، توسط یکی از رؤسای شبانکاره از امارت فارس و کرمان رانده شد، همواره بین پسران و نوادگان عضدالدوله محل نزاع بود، چنان که گاهی تمام این نواحی به دست یک نفر می افتاد و گاهی یک قسمت یا هر دو قسمت تحت امر یکی از آنان می شد که شرح آن گذشت.

## اسامی امرای آل بویه در عراق و خوزستان

- معزالدوله احمد پسر بویه ۳۳۴-۳۵۶ ق.
- عزالدوله بختیار پسر معزالدوله ۳۵۶-۳۶۷ ق.
- عضدالدوله پسر رکن الدوله ۳۶۷-۳۷۲ ق.
- ابوالفوارس پسر عضدالدوله ۳۷۲-۳۷۹ ق.
- بهاءالدوله پسر عضدالدوله ۳۷۹-۴۰۳ ق.
- سلطان الدوله پسر بهاءالدوله ۴۰۳-۴۱۲ ق.
- مشرف الدوله پسر بهاءالدوله ۴۱۲-۴۱۶ ق.
- جلال الدوله پسر بهاءالدوله ۴۱۶-۴۳۵ ق.
- ابوکالیجار مرزبان پسر سلطان الدوله ۴۳۵-۴۴۰ ق.
- الملك الرحيم پسر ابوکالیجار ۴۴۰-۴۴۷ ق.

## آل بویه در اصفهان و ری و همدان

### حسن رکن الدوله (۳۵۵-۳۶۶ ق.)

حسن پسر بویه، برادر کوچکتر علی عمادالدوله و هم‌رمز دیرینه او در سپاه ماکان کاکلی و مرداویچ زیاری بود و هنگامی که در سال ۳۲۲ ق. میان مرداویچ و علی بن بویه، صلح برقرار به شد، علی، حسن را به عنوان گروگان و ضامن صلح، نزد مرداویچ فرستاد، اما یک سال بعد و در پی قتل مرداویچ، حسن خود را از بند رهانید و به فارس

رفت و با استفاده از هرج و مرجی که پیش از مرگ مرداویش در اصفهان و جبال پدید آمده بود، بر اصفهان و همدان و قم دست یافت؛ (ابن مسکویه، ج ۱۳۷۶، ۵: ۴۰۷) ولی پس از حمله سنگین و شمشیر زیاری، اصفهان را رها و به فارس گریخت (۳۲۷ ق.). و پس از آن با حمایت عمادالدوله علی، علاوه بر اصفهان، ری را از چنگ و شمشیر به درآورد و با سامانیان هم‌مرز شد و از این رو بین آنان درگیری‌های متعددی رخ داد. علی برای آرامش خاطر رکن‌الدوله حسن با سامانیان وارد مذاکره شد و صلح برقرار گردید و حسن ضمن تعهد پرداخت خراج ری به که به منصور بن نوح سامانی، نوه خود (دختر عضدالدوله) را به همسری امیر سامانی درآورد و در عوض ری را که توسط سامانیان تسخیر شده بود، در اختیار گرفت. (۳۳۷ ق.). (گردیزی، ۱۳۲۷: ۳۶۰) رکن‌الدوله چندی پس از مرگ برادر بزرگترش علی عمادالدوله در ری به امیرالامرای منصوب شد (۳۳۸ ق.) و برادرش معزالدوله احمد به نیابت از او در عراق فرمان می‌راند. به دنبال این وقایع در حالی که رکن‌الدوله به شیراز رفته بود، سپاه خراسان به سرداری قراتگین، ری و اصفهان را مورد تاخت و تاز قرار داد، اما رکن‌الدوله با کمک سپاهی که معزالدوله به یاری وی فرستاده بود، سپاه خراسان را مغلوب و با تلفات بسیار وادار به عقب نشینی کرد. با وجود این، اختلاف میان رکن‌الدوله و دشمنان و رقیبان وی نظیر سامانیان و زیاریان و آل مسافر تا پایان عمر وی ادامه داشت. به طوری که بخش مهمی از نیروی سیاسی و نظامی او صرف مبارزه با این رقیبان شد. سال‌های پایانی عمر پایانی رکن‌الدوله با حوادث ناخوشایندی همراه بود. در سال ۳۶۳ ق. برادرزاده اش عزالدوله بختیار حاکم عراق با شورش سپاهیانش مواجه شد و از وی یاری خواست. رکن‌الدوله نیز وزیر خود (ابوالفتح بن عمید) و عضدالدوله را به یاریش فرستاد، اما پس از رفع قائله، به قلمرو بختیار طمع کردند و او را حبس کردند. رکن‌الدوله با شنیدن این خبر سخت برآشفته و عضدالدوله را تهدید کرد تا بناچار او را به فارس بازگشت. (دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۲، ذیل واژه حسن بن بویه)

رکن‌الدوله نیک نفس‌ترین امیر آل بویه بود؛ زیرا علاوه بر این که نسبت به زیردستان خود به نیکی رفتار می‌کرد از فریب و نیرنگ حتی در حق مخالفان خودداری می‌کرد؛ چنان که از رفتار ناپسند و فریبکارانه فرزندش، عضدالدوله نسبت به عزالدوله بختیار رنجید و او را به اعزام سپاه تهدید کرد. (خضری، ۱۶۱: ۱۳۷۸) وی در محرم ۳۶۶ ق. درگذشت. (ابن مسکویه، ج ۱۳۷۶، ۶: ۳۹۷)

### مؤید الدوله (۳۶۶-۳۷۳ ق.)

مؤید الدوله - چنان که شرح آن گذشت - در سال ۳۷۱ ق. به فرمان برادرش عضدالدوله، قابوس زیاری و فخرالدوله را از گرگان به خراسان راند و آن ناحیه و بخشی از طبرستان را به قلمرو خود ملحق ساخت و در نتیجه تلاش قابوس و ابوالعباس تاش، سپهسالار سامانی که به یاری قابوس آمده بود، برای باز پس گیری قلمروشان بی اثر ماند.

مؤید الدوله تا سال ۳۷۲ ق. که سال درگذشت عضدالدوله است از جانب وی بر تمام عراق عجم، گرگان و طبرستان امارت می کرد و با درگذشت عضدالدوله در این نواحی مستقل شد و این ناحیه را با تدبیر و کفایت وزیر نامی خود صاحب بن عباد، اداره می کرد. صاحب بن عباد، شاگرد و دوست دست پرورده ابن عمید منشی مشهور و وزیر رکن الدوله حسن بود. وی دارای کتابخانه بزرگ و بی مانند در آن عصر بوده است. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۷۷-۱۷۹)

### فخرالدوله (۳۶۶-۳۸۷ ق.)

پس از مرگ مؤیدالدوله در سال ۳۷۳ ق. که جانشینی برای خود تعیین نکرده بود، وزیر وی صاحب بن عباد، بزرگان دولت را برآن داشت که فخرالدوله را از نیشابور فرا خوانند و به جای برادر به امارت بردارند. با پذیرش نظر صاحب، فخرالدوله به امارت نشست و صاحب را با وجود تمایلش به کناره گیری همچنان به وزارت خود باقی گذاشت. دوران امارت فخرالدوله به درگیری با امیران زیاری و همچنین تلاش نا فرجام برای تصرف بغداد سپری شد. در سال ۳۸۵ ق. پس از مرگ صاحب بن عباد، وزیر کاردان و فاضل آل بویه، فخر الدوله اموال وی و اطرافیانش را مصادره کرد. البته در سال ۳۷۹ ق. که به اصرار صاحب به قصد تصرف بغداد به خوزستان رفت، سوء ظنی بین طرفین ایجاد شد و فخرالدوله تا مرگ صاحب نسبت به وی بدگمان بود. به هر روی مصادره اموال صاحب، که صادفانه در خدمت آل بویه بود، اقدام نادرست فخرالدوله به شمار می رود. فخرالدوله در سال ۳۸۷ ق. درگذشت. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۸۰)

### مجدالدوله (۳۸۷-۴۲۰ ق.)

پس از مرگ فخرالدوله به علت کم سن بودن پسرانش، همسرش سیده خاتون، اداره امور را به دست گرفت. وی پسر چهارده ساله خود ابوطالب رستم را با لقب مجدالدوله نامزد امارت ری و جانشین شوهر نمود و همدان و کرمانشاه را به فرزند دیگرش ابوطاهرشمس الدوله و اصفهان را به پسر دایی اش علاءالدوله کاکویه سپرد. به امارت نشستن مجدالدوله به جای پدرش همزمان با به امارت رسیدن محمود غزنوی به جای پدرش سبکتکین در غزنه بود که یک سال بعد (۳۸۸ ق.) به عنوان فرمانده سپاه سامانیان بر خراسان استیلاء یافت و از طرفی دیگر متحد وی یعنی قابوس بن وشمگیر پس از هجده سال ممانعت مؤیدالدوله و فخرالدوله به گرگان برگشت و کارگزاران مجدالدوله را از آنجا راند. به این ترتیب قلمرو حکومت مجدالدوله بین دو رقیب قدرتمند محصور شد، ولی با تسلط امور توسط سیده خاتون، خطر چندانی متوجه آل بویه نبود؛ اما با عهده گرفتن امور توسط مجدالدوله این شرایط تغییر یافت و منجر به اختلاف و حتی درگیری بین وی و مادرش سیده خاتون و همچنین برادرش شمس الدوله و در نتیجه تضعیف اقتدار آل بویه شد. مجدالدوله تا سال ۴۲۰ ق. در ری امارت داشت. در اواخر دوره امارت وی سپاهیان چندین بار شورش و از اطاعت او سر پیچی کردند و مجدالدوله هم به ناچار از سلطان محمود غزنوی طلب یاری نمود و محمود نیز به ری رفت و مجدالدوله و خانواده اش را به غزنین فرستاد و حکومت بویهیان در ری پایان داد. (ابن اثیر، ج ۱، ۱۳۶۸، ۱۶: ۸۴-۸۵) البته چندی قبل از آن یعنی در سال ۴۱۴ ق. همدان مرکز شاخه دیلمه همدان و کرمانشاه که تحت اختیار سماءالدوله، آخرین امیربویهی آنجا بود به تصرف علاءالدوله کاکویه والی اصفهان درآمد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۸۴) دوران امارت ۱۱۳ ساله آل بویه همزمان با خلافت پنج خلیفه عباسی چون المستکفی بالله (۳۳۳-۳۳۴ ق.)، المطیع لله (۳۳۴-۳۶۳ ق.)، الطانع لله (۳۶۳-۳۸۱ ق.)، القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲ ق.)، القائم بالله (۴۲۲-۴۶۷ ق.)

بود که به صورتی تشریفاتی و حقوقی که از امیرالامرایان آل بویه دریافت می کردند، می زیستند.

#### اسامی امرای آل بویه در اصفهان، ری همدان و مدت امارت آنها

رکن الدوله حسن ۳۳۵ - ۳۳۶ ق.

مؤیدالدوله ابومنصور ۳۳۶ - ۳۷۳ ق.



فخرالدوله ابو الحسن علی ۳۶۶ - ۳۸۷ ق. (فقط در همدان)

مجدالدوله ۳۸۷ - ۴۲۰ ق. (فقط در ری)

شمس الدوله ۳۸۷ - ۴۱۲ ق. (فقط در همدان)

سماء الدوله ۴۱۲ - ۴۱۴ ق. (فقط در همدان)

### دانش و فرهنگ و مذهب در دوره آل بویه

درخشان‌ترین دوره تمدن اسلامی سده‌های ۵ و ۴ هجری قمری است که باید آن را دوره باروری علوم و فنون در تمدن و فرهنگ اسلامی پس از دوره نقل و ترجمه و تفسیر علوم اوایل شمرد. آثار چشمگیر دانشمندان حوزه فرمانروایی آل بویه، در زمینه‌های گوناگون علمی، اگرچه برآمده از روند تاریخی و متکامل دانش‌پژوهی در قلمرو اسلام است، اما نمی‌توان از وابستگی بخشی از آن به برخی از فرمانروایان فرهیخته آل بویه چشم پوشید، چه بسیاری از این دانشمندان، از جمله وزیران و ندیمان و قاضیان و نزدیکان آنان بودند.

دوره آل بویه همزمان با درخشان‌ترین دوره دگرگونی‌های همه‌جانبه علمی، فرهنگی و اجتماعی در تاریخ اسلام، یعنی سده چهارم هجری است. در این قرن، همدان، اصفهان، ری و شیراز که تا پیش از این تحت الشعاع بغداد بودند، تبدیل به کانونهای جذب فرهنگی شدند. (کرمر، ۱۳۷۵: ۹۴)

بعضی از فرمانروایان آل بویه، مرکز حکومت شان را به وجود دانشمندان و ادیبان زینت و اعتبار می بخشیدند و وزیران دانشمند و ادب دوست آنان در پرورش اهل فضل و دانش و شکوفایی علم و فرهنگ کوشش بسیار می نمودند.

در میان امرای آل بویه، عضد الدوله در زمینه توجه به دانش و دانشمندان و کوشش در جهت ترویج علم و ادب سرآمد دیگران بود و خود نیز در راه کسب دانش تلاش وافر داشت؛ چنان که نحو را از ابوعلی فارسی، نجوم را از عبدالرحمن صوفی و سیاست و کشورداری را از ابوالفضل بن عمید آموخت و همواره به شاگردی از آنان افتخار می کرد. عضدالدوله برای طبقات مختلف دانشمندان، مقرری تعیین می کرد و آنان را به تحقیق و تالیف تشویق یا وادار می کرد از این رو، گروهی از دانشمندان آن عصر، آثار خود را به نام او یا به اشاره و حمایت وی، پدید می

آوردند. از آن جمله کتاب الايضاح و التكملة ابوعلی فارسی، صورالکواکب عبدالرحمن صوفی، کتاب التاجی ابراهیم

صابی و کامل الصناعه یا طب ملکی علی بن عباس مجوسی اهوازی را می توان نام برد. (خضری، ۱۳۷۸: ۱۶۵)

تلاش عضدالدوله در تجدید بنا و تعمیر بیمارستان بغداد که ظاهراً در گذشته تحت نظر زکریای رازی بنا شده بود -

پس از این تجدید بنا به نام وی، بیمارستان عضدی خوانده شده - و نیز تاسیس مرکزی مشابه بیت الحکمه مأمون،

نشانه ای از علاقه وی به انجام دادن کارهای عام المنفعه و توجه او به علم و دانش است. وی در همین راستا

کتابخانه بزرگی در شیراز بنا کرد که از نظر وسعت و روش کتابداری، کم نظیر بود. (دائرة المعارف بزرگ

اسلامی، ۱۳۶۷: ذیل واژه آل بویه)

درمیان کارگزاران و وزیران آل بویه که سهم بسزایی در نشر دانش و فرهنگ داشتند، ابوالفضل بن عمید و صاحب

بن عباد از شهرت بسیاری برخوردارند. ابوالفضل بن عمید که تا هنگام مرگش در سال ۳۶۰ ق. به وزارت رکن

الدوله حسن پرداخت در شهر قم به دنیا آمد و به احتمال قریب به یقین مذهب امامیه داشت. وی را رکن الدوله

نخست از این رو به فارس فرا خواند تا مربی پسرش عضدالدوله در شیوه های صحیح مدیریت و روش حفظ

مملکت باشد. (کرم، ۱۳۷۵: ۳۳۳) وی علاوه بر تبحر بی مانند در فنون کتابت و انشاء و امور سیاسی و نظامی،

در علوم اسلامی و به ویژه فلسفه و کلام نیز مهارت بسیار داشت، چنان که شاگردان زیادی از جمله خود عضدالدوله

از محضر وی درس آموختند. ابن عمید کتابخانه ای معادل یک صدبار شتر کتاب از انواع علوم داشت که اداره آن را

به حکیم ومورخ مشهور ابو علی مسکویه رازی سپرده بود. (متز، ج ۱، ۱۳۶۴: ۱: ۱۳۰) به نوشته ثعالبی، ابن عمید تکیه گاه

دولت آل بویه و صدر وزیران ایشان و در نویسندگی و داشتن تمام وسایل ریاست و وزارت، یگانه زمان بود. (ثعالبی

نیشابوری، ج ۳، بی تا: ۲-۴)

وزیر دانشمند دیگر، صاحب، اسماعیل بن عباد است که در سال ۳۲۴ یا ۳۲۶ ق. در اصطخر زاده شد و در طالقان

و دیلم پرورش یافت و سپس در اصفهان و سرانجام در ری سکونت گزید و در سال ۳۸۵ ق. در آنجا درگذشت. وی

کنیه صاحب را از مؤیدالدوله یا به روایتی نه چندان محتمل از ابن عمید دریافت کرد. پدرش عباد بن عباس در طالقان

آموزگار مدرسه بود و سپس کاتب و پس از آن وزیر رکن الدوله شد. بدین ترتیب منصب وزارت به طور طبیعی به

نوعی میراث خانوادگی، به صاحب رسید. (کرم، ۱۳۷۵: ۳۵۵) صاحب پس از مرگ پدرش، سال ها نزد ابن عمید درس وزارت آموخت و پس از وی به وزارت رسید و در علم دوستی و ادب پروری گوی سبقت را از وزیر پیشین ربود. (غُنیمه، ۱۳۷۲: ۲۲) وی برای علاقه مندان دانش، کتابخانه ای بزرگ فراهم آورد که بالغ بر ۱۱۷ هزار جلد کتاب داشت و بر پشت چهار صد شتر حمل و نقل می شد و فهرست آن به ده مجله می رسید. (متز، ج ۱، ۱۳۶۴: ۱۲۶) تعداد کتاب های موجود در کتابخانه وی در شهر ری را به اندازه مجموع کتاب های موجود در کتابخانه های سراسر اروپا برآورد کرده اند. صاحب علاوه بر تدریس ادب و حمایت از دانشمندان در مقر وزارت خود در شهر های ری و اصفهان از رسیدگی به احوال اهل علم در سایر بلاد اسلامی غافل نبود و سالانه پنجاه هزار درهم به بغداد می فرستاد تا بر علما و فقها و سادات و قراء و شعرا تقسیم کنند. (غُنیمه، ۱۳۷۲: ۲۲)

وزیر مشهور دیگر، ابونصر شاپور بن اردشیر وزیر بهاءالدوله بود که در نیمه دوم سده چهارم هجری یک مرکز علمی بزرگ به نام دارالعلم را در محله شیعه نشین کَرخ در جانب غربی بغداد تاسیس کرد که کانون برجستگان و دانشوران بود. (شبلی، ۱۳۷۰: ۱۵۶) وی هزارن جلد کتاب از جمله صد جلد قرآن خوش خط و کم نظیر را وقف آن کرد و برای نخستین بار در تمدن اسلامی گنجینه ای بی نظیر از حدود ده هزار جلد کتاب نفیس که بیشتر به خط مولفان آنها بود، در آن مرکز فراهم ساخت تا به همراه امکانات علمی و پژوهشی دیگر در اختیار دانشمندان و پژوهشگران قرار گیرد. شاپور اداره و نگه داری آن کتابخانه را به گروهی از رجال شیعی از جمله شریف رضی و شریف مرتضی سپرد، از این رو آن مرکز به پایگاه مهمی برای رواج مذهب شیعه تبدیل شد. سلجوقیان پس از تسلط بر بغداد در سال ۴۴۷ ق. این مرکز علمی را سوزانیدند. (غُنیمه، ۱۳۷۲: ۹۲-۹۳ / متز، ج ۱، ۱۳۶۴: ۲۰۶)

در پایان این بخش، شایسته است تا فهرستی از نام مشهورترین دانشمندان و فرهیختگانی که در دوران آل بویه و با حمایت امیران دانش دوست آن خاندان پرورش یافتند، ارائه شود، گروهی از ان عبارتند از: ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی (د. ۳۴۵ ق.) صاحب کتاب های مروج المذهب والتنبیه والاشراف، ابراهیم بن محمد اصطخری (د. ۳۴۶ ق.) صاحب المسالک و الممالک، ابوالحسن، ابوالفرج اصفهانی (د. ۳۶۵ ق.) صاحب الاغانی، علی بن عباس مجوسی اهوازی (د. ۳۸۴ ق.) صاحب الکتاب الملکی یا کامل الصناعیه در علم پزشکی حاکم نیشابوری (د. ۴۰۵)

ق. صاحب الصحيح، تاریخ نیشابورو المستدرک، سیدرضی (د. ۴۰۶ ق.) که اقدام به جمع آوری نهج البلاغه کرد. شیخ مفید (د. ۴۱۳ ق.) عالم مشهور شیعی، ابو علی احمد مسکویه رازی (د. ۴۰۵ ق.) حکیم و مورخ مشهور و صاحب تجارب الامم و جاویدان خرد، ابوعلی سینا (د. ۴۲۸ ق.) صاحب آثار ارزشمند در فلسفه و کلام و طب و اخلاق از جمله قانون، شفا، اشارات و دانشنامه علایی و سید مرتضی علم الهدی (د. ۴۳۶ ق.) صاحب آثار مهمی در فقه شیعه، چون الشافی و امالی، و ....

هر چند در این دوره، مردم ایران دارای مذاهب مختلف دین اسلام بودند؛ اما آل بویه دارای مذهب شیعه بود. بویهیان تشیع را مدیون روزگاری بودند که علویان زیدی بر طبرستان حکومت می کردند. (۲۵۰ - ۳۱۶ ق.) هر چند بدرستی نمی توان روشن کرد که آل بویه، پیرو کدام یک از فرق شیعه بوده اند؛ زیرا در میان آنان پیروانی از فرق زیدی، اسماعیلی و دوازده امامی حضور داشتند؛ اما حمایت و پشتیبانی خاص آنان از دوازده امامیان، آنها را بیشتر هواداران این گروه از شیعه می نمایاند. چنان که مُعزالدوله در سال ۳۵۲ ق. دستور داد تا برای نخستین بار مراسم یادبود عاشورای حسین بن علی (ع)، با عزاداری عمومی برگزار گردید؛ دکان‌ها بسته و خرید و فروش در بازار ممنوع شد و زنان با چهره‌های سیاه کرده و جامه‌های ژنده به صورت گروهی حرکت می کردند و بر سر و روی خود می زدند و به علت کثرت شیعیان، اهل سنت ممانعتی نمی کردند. در همین سال، در ۱۸ ذی‌الحجه (عید غدیر خُم)، بر پا کردن چادرهای آذین بسته، افروختن آتش، نواختن موسیقی، خواندن نماز در صحرا و زیارت کاظمین (مرقد امام کاظم و جواد علیهما السلام) مرسوم گردید. (خواجه میرزا، شماره ۱۳۸۵، ۲۸: ۱۰۱-۱۱۸) گرچه سنیان هم در مقابل، روزهایی را برای عزاداری و جشن برپا می داشتند ولی آنچه معزالدوله نهاد، رسمی شد که پس از او بر جای ماند. معزالدوله خود به زیارت مقابر ائمه شیعه، همت می گماشت. به علاوه امیران آل بویه ارادت و علاقه خود را نسبت به خاندان پیامبر (ص) با تکریم و تعظیم علمای شیعه، نشان می دادند. با این وصف آنان در درگیری هایی که میان شیعیان و سنیان پدید می آمد، اغلب بی طرف می ماندند و حتی یکبار معزالدوله هاشمیان را توقیف کرد. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷: ذیل واژه آل بویه)

در دوره آل بویه، گذشته از این که در ایران و عراق، شهر هایی به سکونت شیعه اختصاص داشت در بعضی از شهرهای بزرگ، محله های مختص شیعه نیز وجود داشت. در ایران، شهر های قم، کاشان، کرج - که در نزدیکی اراک واقع بود - آوه - میان قم و ساوه - تفرش ، فراهان از توابع اراک ، بخش هایی از مازندران و در عراق، شهر های کربلا ، نجف و کوفه و جده و بصره از مراکز عمده پیروان مذهب تشیع بوده است. از محله های ویژه شیعیان ، محله مسلحگاه از محله های بزرگ شهر ری و در عراق محله های گرخ و کاظمیه یا کاظمین در بغداد از همه و معروف تر بودند. علاوه بر پیروان دین اسلام ، اقلیت هایی از پیروان دیگر ادیان از جمله مسیحی ، یهودی و زردستی و حتی صابئی در ایران و عراق می زیسته اند. (فقیهی، ۱۳۷۸: ۷۱-۷۳)

#### شناخت مطیع (۳۳۴-۳۶۳ ق.)

پس از کنار گذاشته شدن مستکفی ، فضل پسر مقتدر با لقب المطیع لله به خلافت منصوب شد. با تسلط بویهیان بر بغداد خلیفه نیز در واقع مطیع آنان شده بود. وی که فاقد وزیر بود، دبیری داشت که امور اقطاع و مخارج وی را رسیدگی می کرد. اقطاع خلیفه نیز توسط معز الدوله احمد تعیین شده بود. مطیع پس از آن که به بیماری فلج دچار شد و به سخنی سخن می گفت و به دشواری راه می رفت خود را از خلافت خلع کرد و زمام آن را به فرزندش سپرد. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۳۴ و ۲۳۹)

#### شناخت طائع (۳۶۳-۳۸۱ ق.)

پس از کناره گیری المطیع لله فرزندش ابوالفضل عبدالکریم با لقب الطائع لله به خلافت رسید. یکسال پس از به خلافت رسیدن وی عضدالدوله بر عراق مستولی شد؛ اما همان گونه که گذشت این وضع دوامی نیافت و عضدالدوله پس از مرگ پدرش رکن الدوله (۳۶۶ ق.) در سال ۳۶۷ ق. بار دیگر به بغداد راند و با شکست دادن بختیار بر آن شهر تسلط یافت و پس از درگذشت وی (۳۷۲ ق.) این شهر در اختیار فرزندش قرار گرفت. در سال ۳۶۹ ق. طائع دختر عضدالدوله را به همسری گرفت. هدف عضدالدوله از این وصلت، انتقال خلافت به خلیفه ای از نسل خودش بود. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۳۹-۲۴۲)

در سال ۳۸۱ ق. بهاءالدوله ابونصر برادر عضدالدوله که بر جای برادر نشسته بود دچار مشکل مالی شده و به طمع تصرف اموال خلیفه، طاع را دستگیر و ذخایر وی را تصرف کرد و گروهی نیز گواهی دادند که خلیفه خود را از خلافت خلع کرد. (ابن اثیر، ج ۱۵، ۱۳۶۸: ۱۹۷) مهمترین رخداد دوره این خلیفه، ظهور سلسله غزنویان است.

### حکومت غزنویان (۳۵۱-۵۸۲ ق.)

غزنویان به غزنه یا غزنین از شهرهای فعلی افغانستان منسوبند که در دامنه کوههای سلیمان قرار دارد. نخستین فرد از این خاندان ابواسحاق البتکین بود که توسط امیراسماعیل سامانی خریداری شد و پس از وی در خدمت پسرش نصر بود. البتکین در سال ۳۴۹ ق. در دوره عبدالملک بن نوح (۳۴۳-۳۵۰ ق.) به سپهسالاری سامانیان و حکومت خراسان رسید. بر اثر کدورتی که میان وی و سامانیان پیش آمد، روانه غزنه شد و با مغلوب کردن امیر آنجا بر آن شهر تسلط یافت. (۳۵۱ ق.) (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۲۵۱)

پس از مرگ البتکین (۳۵۲ ق.) فرزندش اسحاق با اطاعت از سامانیان به امارت پرداخت و با درگذشت وی در سال ۳۵۵ ق. سبکتکین داماد البتکین که غلامی ترک نژاد بود و توسط البتکین خریداری شد و پرورش یافته بود، به قدرت رسید. سبکتکین که موسس حقیقی دولت غزنویان است، قلمرو غزنویان را بسیار گسترش داد. وی علاوه بر بخش هایی از سیستان و بلوچستان، در سمت شرق نیز پیشروی کرد و بخش هایی از هند را هم ضمیمه خاک خود کرد. (همان: ۲۵۲-۲۵۳)

### محمود بن سبکتکین (۳۸۷-۴۲۱ ق.)

اگرچه سبکتکین پسر کوچکتر خود اسماعیل را به جانشینی خود برگزید، اما محمود زیربار نرفت و با غلبه بر برادر، خود جانشین پدر شد. دو سال پس از به قدرت رسیدن از خلیفه وقت (القادر بالله) لقب یمین الدوله و امین المله گرفت. در همین ایام لقب سلطان نیز بر او نهاده شد. (ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۴۵۱-۴۵۳)

سلطان محمود در سال ۳۹۸ق. در جنگ کتر در نزدیکی بلخ سپاه خانیان ترکستان را شکست سختی داد و از این تاریخ تا دوره سلاجقه، خطر خانیان رفع شد. وی همچنین در محل هزار اسب در نزدیکی جرجانیه مرکز خوارزم، سپاه خاندان مامونیان را که در آن زمان بر خوارزم امارت داشتند، شکست داد و خوارزم را به سردار مشهور خود آلتونناش سپرد. (۴۰۸ق.). (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۲۶۰)

### لشکرکشی های سلطان محمود

سلطان محمود بین سال های ۳۹۲ تا ۴۱۶ق. چندین سفر جنگی به هند داشت. وی در این سفرهای جنگی به ظاهر به نیت جهاد با کفار هند، اما در واقع برای غارت شهر و معابد و بتخانه ها که مملو از ثروت و اصنام سیمین و زرین بود با راجه ها و حکام محلی هندوستان، جنگ ها کرد و غنایم بی شماری با خود آورد. بزرگترین و آخرین این غزوات، لشکرکشی وی در سال ۴۱۶ق. به سرزمین گجرات و شبه جزیره کاتیاوار- بین ولایت سند و هندوستان مرکزی- بود. محمود شنیده بود که بزرگترین بتخانه های هند در شهر سومنات در ساحل جنوبی شبه جزیره کاتیاوار قرار دارد و عقیده هندیان بر آن است که علت دست یافتن محمود بر سایر بتان هندی، خشم بت سومنات بر آنها بود. محمود که می دانست، بتخانه سومنات، گنجینه جواهر و نفایس است، خود را به کاتیاوار رساند و ابتدا بر شهر آنهلوار مرکز ولایت گجرات قدیم دست یافت و سپس به محاصره معبد سومنات پرداخت و پس از سه روز بر آن تسلط یافت و ۲۰ میلیون دینار از خزاین آن را به غارت برد. (همان: ۲۶۳)

از دیگر اقدامات مهم سلطان محمود، تصرف ری و اصفهان است. (۴۲۰ق.). پس از درگذشت مادر مجدالدوله دیلمی، محمود سپاهی را برای تسخیر ری روانه آن شهر کرد و آنان مجدالدوله و پسرش ابوذلف را دستگیر کردند و اموال فراوانی را به غارت بردند و به علاوه بیشتر کتب کتابخانه ری را به این بهانه که گمراه کننده است از بین برد و بدین ترتیب دولت دیالمه ری را منقرض کرد. (فقیهی، ۱۳۷۸: ۵۴)

محمود پس از آن قزوین، ساوه و آبه را نیز تصرف کرد و پس از آن اصفهان را نیز بر متصرفات خود افزود. سلطان محمود در سال ۴۲۱ق. در غزنین درگذشت. وی که بزرگترین فرد خاندان غزنوی است به شجاعت و کثرت فتوحات

وشکوه دربار در تاریخ اسلام شهرت دارد، به ویژه جنگ های او در هند و غنایمی که از آنجا به دست آورده و حضور علما و شعرا در دربار وی و کتبی که به نام او تألیف شد، سبب شهرت وی شد. عنصری بلخی، فرخی سیستانی، عسجدی مروزی، کسائی مروزی و غضایری رازی و از همه مشهورتر فردوسی طوسی از جمله شعرا و ابوریحان بیرونی از جمله مشهورترین دانشمندان دربار محمود بودند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۲۶۴-۲۶۵)

#### سلطان محمد بن محمود و سلطان مسعود بن محمود (۴۲۱-۴۳۲ ق.)

سلطان محمود قبل از مرگ، پسرش محمد را علی رعم ضعف شخصیت به جانشینی خود برگزید، ولی پسر دیگرش مسعود، زیر بار نرفت و آماده مقابله با برادر شد، اما سپاهیان محمد وی را در قلعه ای محبوس کردند و اطاعت مسعود را گردن نهادند. بدین ترتیب محمد تنها ۷ ماه امارت کرد. (ابن اثیر، ج ۱۳۶۸، ۱۶: ۱۱۲-۱۱۴) از نخستین اقدامات دوره مسعود، به دار آویختن حسنک وزیر البته با تأکید خلیفه عباسی بود که در به سلطنت رساندن برادرش محمد نقش داشت. (بیهقی، ۱۳۷۴: ۲۲۲-۲۲۳)

سلطان مسعود در سال ۴۲۲ ق با اعزام سپاهیان از مکران تا سند را تحت تسلط خود در آورد. این سلطان لشکر کشی هایی به مرکز و شمال ایران و هند داشت و یکی از بزرگترین فتوحات وی فتح قلعه هانسی در جنوب شرقی پنجاب بود که با غنایم بسیار به غزنین برگشت (۴۲۹ ق) اما این آخرین فتح و دوره شوکت وی بود؛ چرا که در نتیجه شکست از ترکمنان سلجوقی در دندانقان شکوه وی در هم شکست. (ابراهیم حسن، ج ۱۳۷۱، ۳: ۴۶۰-۴۶۲) در جنگ دندانقان - بین مرو و سرخس - سپاهیان طغرل سلجوقی، شکستی سخت بر سلطان مسعود وارد کردند و این شکست در واقع به منزله پایان سلطه غزنویان بر ماوراء النهر و ایران بود. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۲۷۲)

پس از قتل مسعود توسط برادرش محمد، افرادی از خاندان غزنوی به قدرت رسیدند. حکومت غزنویان که تا سال ۵۸۲ ق در افغانستان کنونی، خراسان و سیستان و بخش هایی از هند دوام یافت به زدو خورد با رقبای خود از جمله سلجوقیان و امرای هندی و به علاوه درگیری های خانوادگی که عامل تضعیف آنان نیز بود، ادامه یافت. این سلسله سرانجام به دست غوریان سقوط کرد.



## اسامی امرای غزنوی و مدت امارت آنان

ناصرالدین سبکتکین	۳۶۶-۳۸۷ق.
اسماعیل بن سبکتکین	۳۸۷-۳۸۸ق.
یمین الدوله محمود بن سبکتکین	۳۸۸-۴۲۱ق.
جلال الدوله محمد بن محمود	۴۲۱ق. (۷ماه)
شهاب الدوله مسعود بن محمود	۴۲۱-۴۳۲ق.
شهاب الدین مودود بن مسعود	۴۳۲-۴۴۱ق.
بهاالدوله علی بن مسعود و مسعود بن مودود	۴۴۱ق. (۲ماه)
عزالدوله عبدالرشید بن محمود	۴۴۱-۴۴۴ق.
جمال الدوله فرخزاد بن مسعود	۴۴۴-۴۵۱ق.
ظہیرالدوله ابراہیم بن مسعود	۴۵۱-۴۹۲ق.
علا الدوله مسعود بن ابراہیم	۴۹۲-۵۰۹ق.
سلطان الدوله ارسلان شاه	۵۰۹-۵۱۱ق.
یمین الدوله بہرام شاه بن مسعود	۵۱۱-۵۴۸ق.
تاج الدوله خسرو شاه بن بہرامشاه	۵۴۸-۵۵۵ق.
سراج الدوله خسرو ملک بن خسرو شاه	۵۵۵-۵۸۲ق.

## شناخت قادر (۳۸۱ - ۴۲۲ ق.)

پس از برکناری الطائع لله، بهاءالدوله با مشورت اطرافیان خود، ابوالعباس احمد بن اسحاق بن المقتدر را با لقب القادر بالله به خلافت نشانید. در دوران نسبتاً طولانی خلافت وی رخدادهای بسیاری رخ داد. از جمله آنها ظهور سلطان محمود غزنوی و فتوحات وی در هند بود و همچنین وی توانست ترکان غز را که در حال پیشروی به سمت خراسان بودند، سرکوب کند. (۴۲۰ ق.) از جمله رخدادهای دیگر، خوانده شدن خطبه به نام الحاکم بامر الله خلیفه فاطمی مصر در موصل، انبار، مداین و کوفه، توسط قراوش بن مقلد، امیر بنی عقیل که گرایش به مذهب داشت، بود. القادر بالله در سال ۴۲۲ ق. پس از ۴۱ سال خلافت در سن هشتادوشش سالگی در گذشت. علیرغم تسلط آل بویه بر بغداد، این خلیفه از هیبت و نفوذ در این شهر برخوردار بود. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۴۸-۲۵۳)

## شناخت قائم (۴۲۲ - ۴۶۷ ق.)

پس از درگذشت القادر بالله، فرزندش ابوجعفر عبدالله که توسط پدر به جانشینی تعیین شده بود با لقب القادر بالله به خلافت نشست. در دوره این خلیفه، ارسالن بساسیری از فرماندهان ترک شیعی آل بویه بر بغداد و اطراف آن تسلط یافت و نفوذ وی به درجه ای رسید که به منابر عراق و اهواز به نام او خطبه خوانده شد. وی خطری واقعی برای خلافت عباسی و حکومت آل بویه به وجود آورد. خطر او برای خلافت عباسی به هنگام اختلاف وی و خلیفه قائم، نمود یافت؛ زیرا او را به گرایش به فاطمیان و کمک گرفتن از ایشان واداشت و سپس به نام خلیفه مستنصر فاطمی خطبه خواند؛ اما خطر او برای حکومت آل بویه، در اختلافی که میان وی و الملک الرحیم، آخرین سلطان بویهی در بغداد بوجود آمد، نمودار شد. این مساله، نفوذ آل بویه را در عراق پس از تصرفات آنان به دست سلاجقه، تهدید کرد. (ابن اثیر، ج ۱۶، ۱۳۶۸: ۳۴۴-۳۵۲)

در چنین وضع آشفته ای هر طرف برای منافع خود تلاشی می کرد؛ اما خلیفه که اعتمادش را به اطرافیان از دست داده بود، دریافت که منفعت او در پیوستن به نیروی برتر است. از این رو از سلطان سلجوقی طغرل بیگ که پس از پیروزی بر سلطان مسعود غزنوی در جنگ دندانقان (۴۳۱- ق.) حکومت سلجوقیان را در خراسان بنیان نهاد، در

برابر بساسیری درخواست کمک کرد.(۴۴۷ ق.)سلطان سلجوقی این فرصت را غنیمت شمرده روانه عراق شد و بدین ترتیب سلجوقیان، جایگزین آل بویه شدند.(طقوش، ۱۳۸۷: ۲۸۷-۲۸۸) القائم بامرالله در سال ۴۶۷ ق. نزدیک به چهل و پنج سال خلافت در سن هفتاد و شش سالگی درگذشت.(ابن اثیر، ج ۱۷، ۱۳۶۸: ۷۲)

## خودآزمایی ۴

۱- ..... از احمد بن بویه که در اهواز مستقر بود، با وعده مساعدت از وی خواستند تا به عراق حمله کند.

الف- آل زبار      ب- برادران بریدی      ج- حمدانیان      د- زنگیان

۲- در زمان کدام خلیفه عباسی، معز الدوله احمد، بغداد را تصرف کرد؟

الف- الراضی بالله      ب) القاهر بالله      ج) المستکفی بالله      د) المطیع بالله

۳- فتح کامل کرمان و برانداختن خاندان آل الیاس توسط کدام امیر بویهی انجام پذیرفت؟

الف- علی عماد الدوله      ب- حسن رکن الدوله      ج- احمد معزالدوله      د- عضدالدوله

۴- وزیر کردان بویهی که فخر الدوله را به عنوان جانشین مویدالدوله انتخاب کرد؟

الف- صاحب بن عبّاد      ب- ابن عمید      ج- ابو عبدالله جیهانی      د- ابن سینا

۵- وی برای علاقه مندان دانش، کتابخانه ای که دارای ۱۱۷ هزار جلد کتاب بود در شهر ری تاسیس کرد؟

الف- ابن مسکویه رازی      ب- ابو نصر شاپور بن اردشیر      ج- ابن عمید      د- ابن عبّاد

۶- علت برکناری خلیفه طائع توسط بهاء الدوله در کدام گزینه آمده است؟

الف- توطئه خلیفه علیه بهاء الدوله      ب- مشکل مالی بهاءالدوله وطمع به اموال خلیفه

ج- تحریک نزدیکان بهاءالدوله علیه خلیفه      د- عدم اعتقاد بهاء الدوله به خلیفه سنی مذهب

۷- مهم ترین فتح سلطان محمد در هند ..... بود؟

الف- فتح سومنات      ب- جنگ کتر      ج- شکست خاندان مامونیان      د- جنگ کرنال

۸- در زمان کدام خلیفه عباسی، در عراق خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده شد؟

الف- المطيع لله      ب- الطائع لله      ج- القادر بالله      د- القائم بامرالله

۹- قلمرو بنی مزید در حله در زمان کدام حاکم سلجوقی به تصرف سلجوقیان در آمد؟

الف- الب ارسلان      ب- ملکشاه      ج- برکیارق      د- غیاث الدین ابوشجاع محمد

## فصل پنجم

### عصر چهارم عباسی

#### هدف کلی

آشنایی با دوره تسلط سلجوقیان بر جهان اسلام

#### اهداف آموزشی

- ۱- چگونگی ظهور سلجوقیان را شرح دهید؟
- ۲- اوضاع بغداد هنگام استیلای طغرل بر آنجا را بنویسید.
- ۳- رخدادهای مهم دوره آلب ارسلان و ملکشاه سلجوقی را بنویسید.
- ۴- جایگاه و تاثیر خواجه نظام الملک طوسی در دولت سلجوقیان.
- ۵- چگونگی شکل گیری اسماعیلیه در ایران را شرح دهید.
- ۶- روابط سلطان محمد خوارزمشاه با خلیفه ناصر عباسی را بنویسید.
- ۷- علل و چگونگی هجوم مغولان به ایران را بنویسید.
- ۸- چگونگی سقوط بغداد و خلافت عباسی را بیان کنید.

## دوران نفوذ سلجوقیان (۴۴۷-۶۵۶ق.)

با ظهور سلجوقیان عصر جدیدی در تاریخ خلافت عباسی پدیدار شد. ظهور سلجوقیان، فرصت مغتنمی برای خلفای عباسی فاقد قدرت سیاسی و مذهبی بود تا از این خاندان نوحاسته، قوی، مطیع و مهم تر از همه رقیب آل بویه و فاطمیان برای بازگشت به دوران قدرت خود به بهترین شکل بهره گیرد. ورود سلجوقیان به بغداد و رهایی خلیفه از نفوذ آل بویه، زمینه قدرت گرفتن خلیفه عباسی را به عنوان رهبر نهاد مذهبی فراهم کرد. سلطان سلجوقی نیز با استفاده از نام خلیفه و تثبیت او در مقام رهبری نهاد خلافت به حکومت خود مشروعیت می بخشید.

این دوران از هنگام خلافت قائم (۴۲۲-۴۶۷ق.) آغاز و با سقوط بغداد (۶۵۶ق.) پایان یافت. اوضاع خلافت عباسی در دوران سلجوقیان، بهتر از زمان آل بویه بود. سلاجقه سنی مذهب، احترام دینی خلفا را حفظ می کردند و از آنان تجلیل می نمودند.

خلفای این دوران از نظر قدرت و توانایی در یک سطح نبودند. آنان از دوره مسترشد (۵۱۲-۵۲۹ق.) مقداری از نفوذ واقعی خویش را باز پس گرفتند و از دوره مقتفی (۵۳۰-۵۵۵ق.) در حکومت بغداد و شهرهای اطراف آن مستقل شدند و از دوره ناصر (۵۷۵-۶۲۲ق.) قدرت خود را باز یافته در حکومت عراق استقلال یافتند و به مدت ۶۶ سال، تسلیم هیچ سلطانی نشدند تا اینکه هجوم مغولان آغاز و با اشغال و نابودی شهرها سرانجام به بغداد رسیدند و تصرف آن، خلافت عباسی را ساقط کردند.

حکومت های محلی که تا پیش از به قدرت رسیدن سلجوقیان در ایران شکل گرفته بودند، تجربه ای گرانقدر از ساختار سیاسی را برای ایشان بر جای گذاشتند که در یافتن مشروعیت برای حکومت و واگذاری قدرت به ارکان مهم حاکمیت معنا می یافت. سلسله سلجوقی با بهره گیری از همین تجربه ارزشمند راه ناتمام دیگر حکومت ها را برای تبدیل شدن یک امپراتوری نسبتا با دوام ادامه داد و تا حدودی به آن تحقق بخشید.

## سلجوقیان (۴۲۹ - ۵۹۰ق.)

سلاجقه از نژاد ترکمانان غُز بودند که سرزمین اصلی آنان در دشت های خوارزم و سواحل شرقی دریای خزر قرار داشت. جدّ آنان سلجوق بن دُقاق، در اواخر عهد سامانی به همراه قبیله خود به شهر جَند در کنار سیحون کوچ کردند (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۰۷) و در آنجا دین اسلام را پذیرفتند و در جنگ های بین سامانیان و ایلک خانیان به سامانیان کمک می کردند. (لین پول، ۱۳۸۹: ۱۳۳)

سلاجقه بسرعت صاحب نفوذ و اعتبار بسیار شدند و با وجود اقتدار سلطان محمود غزنوی بارها مانع اعزام سفرای وی به ترکستان شدند و به علاوه به بسیاری از شهرهای خراسان هجوم بردند و آنها را مورد تاخت و تاز قرار دادند. غزنویان اگر چه در صدد تنبیه آنان بر آمدند و در نبردهای منظم، پیروزیهایی به دست آوردند، اما قادر به ادامه این پیروزی ها نبودند. صحرا گردان یک امتیاز روشن داشتند که همانا سبکباری و تحرک بود. آنان فیل و تجهیزات سنگین نظامی که سپاه غزنوی بدون آنها قادر به حرکت نبود، نداشتند تا آنان را از جنبش و حرکت باز دارد، همچنین در برابر گرما و سرمای شدید، فقدان آب و شرایط قحطی که در آن ایام در خراسان شایع بود، مقاوم تر بودند و از این رو تعدادی از شهرهای ماورالنهر و خراسان را به تصرف در آوردند و همان گونه که گذشت در رزمگاه دندانقان بین سرخس و مرو بر سپاهیان سلطان مسعود غزنوی شکستی سخت وارد نمودند (۴۳۱ ق.). و بدین ترتیب دولت بزرگی را پس از سقوط ساسانیان در ایران، تاسیس کردند. (بویل، ج ۵، ۱۳۸۵: ۲۷)

#### رکن الدین ابوطالب طغرل بن سلجوق (۴۲۹ - ۴۵۵ ق.)

طغرل دو سال قبل از جنگ قطعی دندانقان وارد نیشابور شد و بر تخت مسعود جلوس کرد و خود را سلطان خواند. از این رو سال ۴۲۹ ق. را باید آغاز سلطنت سلجوقیان به شمار آورد. پس از جلوس طغرل و بر افتادن قدرت غزنویان از خراسان، سران سپاهی سلجوقی، سرزمین فتح شده را که بعضی از آنها هنوز کاملاً تسخیر نشده بود، بین خود تقسیم کردند و ریاست کل سلاجقه یعنی سلطنت را به طغرل که نام اسلامی رکن الدین ابوطالب محمد نبز بر خود نهاده بود، واگذار کردند. وی که به زودی سلطنتش از طرف قائم خلیفه عباسی تأیید شد، (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۰۵) پس از اطمینان از جانب مشرق و شمال شرقی متوجه غرب شد. طغرل ابتدا گرگان و طبرستان را از چنگ حاکم آل



زیار (نوشیروان بن فلک المعالی منوچهر) به در آورد (۴۳۳ ق.) و پس از بازگشت به شمال شرق و تصرف خوارزم دوباره به غرب برگشت و ابتدا ری و همدان و سپس آذربایجان را به تصرف خود در آورد (۴۴۶ ق.) و بدین گونه حکومت سلاجقه بزرگ را در ایران بنیان نهاد و سپاهیان وی برای ورود به عراق آمادگی لازم را یافتند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۱۱-۳۱۵)

### اوضاع بغداد، هنگام استیلای طغرل

اوضاع بغداد در این هنگام، آمیخته با هرج و مرج و بی ثباتی بود و اختیار امور از دست خلیفه القائم بامرالله (۴۲۲ - ۴۶۷ ق.) خارج شده بود و ارسلان بساسیری - غلام سابق بهاء الدوله دیلمی - که فرمانده سپاهیان ترک بود، زمام امور را به دست داشت. از آن گذشته میان آل بویه اختلافات خانوادگی وجود داشت. درگیری ها و رقابت ها میان امیران آل بویه از یک سو و میان ایشان و سپاهیان از سوی دیگر ایجاد شد.

در سال ۴۲۴ ق. رقابتی آشکار میان جلالدوله و برادر زاده اش ابوکالیجار، شروع شد و بغداد، عرصه اغتشاش و درگیری گردید. برای خلیفه عباسی یا سلطان آل بویه، گرفتن هر گونه تصمیمی در امور حکومتی، جزء با موافقت بساسیری، امکان پذیر نبود. او خطری واقعی برای خلافت عباسی و حکومت آل بویه بوجود آورد. از این رو خلیفه از سلطان طغرل بیک سلجوقی طلب یاری نمود. سلطان این فرصت را غنیمت شمرد (طغوش، ۱۳۸۷: ۲۸۸) و بدین ترتیب در آغاز سال ۴۴۷ ق. از ری رهسپار همدان شد و چنین وانمود کرد که قصد مصر و بر انداختن المستنصر بالله خلیفه فاطمی و خلافت فاطمیان را دارد. هنگامی که طغرل و سپاهیان همراه وی، وارد عراق شدند، الملك الرحیم دیلمی که هنوز در دارالخلافة به نام او خطبه خوانده می شد، برای مقابله با طغرل از واسط به بغداد رفت، اما با اعلام اطاعت طغرل نسبت به خلیفه و همچنین همراهی گروهی از درباریان با طغرل، این امر ممکن نشد و از این رو طغرل وارد بغداد شد و خلیفه با به رسمیت شناختن حاکمیت وی بر تمام سرزمین های تحت اختیارش دستور داد تا نام او در خطبه ذکر شود و بدین گونه عراق در دایره نفوذ سلجوقیان قرار گرفت. طغرل، الملك الرحیم آخرین

سلطان آل بویه در بغداد را دستگیر و با این عمل، دولت آل بویه که از زمان معزالدوله بر بغداد مستولی و بر خلیفه حاکم بودند بر افتاد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۱۸)

به هنگام اقامت طغرل در بغداد، ارسالن بساسیری با حمایت خلیفه مستنصر فاطمی، موصل را به تصرف خود درآورد. خلیفه برای مقابله با بساسیری و همچنین دور کردن سپاهیان طغرل از بغداد که موجب آزار مردم شده بودند، طغرل را به موصل اعزام کرد. طغرل پس از تصرف موصل، آنجا را در اختیار برادرش، ابراهیم ینال سپرد و خود به بغداد برگشت. بساسیری هم به شام گریخت.

در سال ۴۵۰ق. با شورش ابراهیم ینال در همدان، طغرل برای سرکوب او حرکت کرد. بساسیری که فرصت را مناسب دید، وارد بغداد شد. خلیفه پس از چند تلاش نا فرجام برای شکست بساسیری از بغداد خارج شد. با خروج خلیفه، برای مدت یکسال در بغداد، خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده شد. طغرل که برای سرکوب ابراهیم ینال به همدان رفته بود با سپاهیان انبوه وی مواجه شد. رسیدن سپاهیان الب ارسالن برادر زاده طغرل، سبب تقویت طغرل و شکست و کشته شدن ابراهیم ینال شد. با فارغ شدن طغرل از شورش برادر، وی برای دفع بساسیری به سرعت به جانب بغداد شتافت. بساسیری با شنیدن خبر نزدیک شدن طغرل سلجوقی، بغداد را ترک کرد و طغرل به همراه خلیفه قائم وارد بغداد شد. (۴۵۱ق.) پس استقرار خلیفه در بغداد، سپاه سلجوقی به تعقیب بساسیری پرداخت و وی را به قتل رسانید. (ابن اثیر، ج ۱۶، ۱۳۶۸: ۳۵۰-۳۵۳)

طغرل در برابر خدمتی که به خلیفه عباسی نمود با جسارت تمام از دخترش خواستگاری کرد. درخواستی که هیچ گاه بویهیان بدان اقدام نکردند. خلیفه با همه کراهتی که داشت بر اثر اصرار زیاد سلطان، به آن تن در داد. در سال ۴۵۴ق. همسر جدید سلطان به ری رفت، ولی سلطان که در ارمنستان بود، پس از رفتن به بغداد و دو ماه اقامت در دارالخلافه به سمت ری حرکت کرد، اما مدتی پس از ورود به ری بیمار شد و درگذشت. (۴۵۵ق.) وزیر مشهور طغرل، عمیدالملک گُندری از منشیان بزرگ دو زبان فارسی و عربی بوده و بیشتر شکوه و پیشرفت طغرل، مدیون

کفایت و کاردانی وی بود و بر اثر تدبیر عمیدالملک، طغرل سلجوقی به آسانی بر عراق و بغداد مستولی شد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۲۰)

### آلب ارسلان (۴۵۵-۴۶۵ق.)

پس از مرگ طغرل بیگ، وزیر او عمیدالملک کندی، سلیمان بن داود برادر زاده طغرل را به سلطنت نشانید. آلب ارسلان که در خراسان بود از اطاعت برادر سرباز زد و به کمک خواجه نظام الملک، خود را وارث طغرل خواند و گروهی از امرای سلجوقی نیز از وی پیروی کردند. با انعکاس این امر، عمیدالملک دست از حمایت سلیمان برداشت و در ری خطبه به نام آلب ارسلان خواند و سلیمان را عنوان ولیعهدی وی داد. پس از به سلطنت نشستن آلب ارسلان، وی به همراه وزیر خود خواجه نظام الملک طوسی از نیشابور، روانه ری شد. عمیدالملک برای عذر خواهی نزد سلطان ترک و خواجه نظام الملک رفت. هنگام برگشت بسیاری از سپاهیان او را بدرقه کردند. این امر مایه ترس سلطان و وزیر شد و عمیدالملک دستگیر و به مرو فرستاده شد و پس از یکسال زندان به قتل رسید. (ابن اثیر، ج ۱۷، ۱۳۶۸: ۳)

### فتوحات آلب ارسلان

آلب ارسلان سرزمین های به ارث رسیده از عمش طغرل را از دو طرف مغرب و شمال شرقی توسعه داد و در کمتر از ده سال با کفایت و کاردانی وزیر خود خواجه نظام الملک حدود دولت سلجوقی را به کناره های سیحون و سواحل دریای مدیترانه رساند. در سال ۴۶۵ق. آلب ارسلان ارمنستان و بخشهایی از گرجستان را نیز به تصرف در آورد.

پیشرویهای سلاجقه در ارمنستان و مرکز آناتولی (قسمت آسیای ترکیه امروزی) امپراتور روم شرقی را به واکنش واداشت و در بهار سال ۴۶۳ق. هنگامی که آلب ارسلان در شمال سوریه بود، شنید که رومانس دیوجانس با سپاه انبوهی که بین دویست هزار تا یک میلیون نوشته اند رهسپار ارمنستان شده است. لشکر کشی رومانوس، آلب ارسلان را غافلگیر کرد و این وصف به سرعت برای مقابله با رومیان شتافت و در نزدیکی اخلاط بر مقدمه سپاه

دشمن غلبه کرد؛ ولی به علت تعداد کم سپاهیان از امپراتور طلب صلح کرد، اما امپراتور مغرور پاسخ رد داد و بدین ترتیب دو سپاه در ملازگرد به جنگ پرداختند و سپاه روم شکست سختی خورد و حتی امپراتور نیز اسیر گردید و در قبال پرداخت فدیة ای سنگین و پرداخت خراج سالیانه، آزاد شد. (۴۶۳ق.) (ابن اثیر، ج ۱۷، ۱۳۶۸: ۴۰-۴۱)

فتح ملازگرد یکی از وقایع مهم تاریخ آسیای غربی است؛ چرا که رومیان از این تاریخ بعد که از اواسط دوره اشکانی، همواره در ارمنستان، اعمال نفوذ می کردند و با وجود تلاش های پادشاهان اشکانی و ساسانی و مسلمین، هنوز چشم طمع از این ناحیه بر نداشته بودند، برای همیشه از این ناحیه عقب نشستند و پس از این واقعه، نواحی آسیای صغیر هم به تدریج از تسلط آنان خارج شد و تمدن و آداب و رسوم اسلامی و زبان فارسی جایگزین آن شد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۲۷)

پس از جنگ ملازگرد، آسیای صغیر به عموی آلپ ارسلان، سلیمان بن قُتلمِش واگذار شد و این سرزمین در دست فرزندان وی باقی ماند. آنان به اتابکان روم شهرت یافتند و تا زمان حمله مغولان دوام یافتند. (امیرعلی، ۱۳۶۶: ۳۱۵)

سلطان آلپ ارسلان در سال ۴۶۵ق. برای سرکوب یکی از شورشیان به نام شمس الملک روانه ماوراءالنهر شد. در بین راه قلعه بان یکی از قلاع که یوسف خوارزمی نام داشت و مرتکب خطایی شده بود، به نزد سلطان آورده شد و چون نسبت به سلطان درشتی کرد، سلطان به نگهبانان گفت او را رها کنند تا خود با تیر وی را هدف قرار دهد، تیر سلطان به خطا رفت و یوسف با کارد سلطان را زخمی کرد و سلطان به علت این زخم در گذشت. (ابن اثیر، ج ۱۷، ۱۳۶۸: ۴۹)

#### جلال الدین ابوالفتح حسن ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵ق.)

پس از آلپ ارسلان فرزندش بر اساس وصیت پدرش به کمک نظام الملک به قدرت رسید. ملکشاه که همراه پدر در ماوراءالنهر بود، پس از درگذشت پدر، روانه خراسان شد و چون شنید که عمویش قاورد که حاکم کرمان بود، ادعای سلطنت نموده و عازم تسخیر ری است، با شتاب خود را به آنجا رسانید و با مقابله با قاورد پرداخت و سپاهش را در هم شکست و خودش را اسیر کرد و مدتی بعد به صوابدید خواجه نظام الملک کشت، اما کرمان را به فرزندش سپرد.

در سال ۴۷۷ق. سلیمان بن قتلمش، بندر انطاکیه را که در محدوده امپراتور روم شرقی بود به نام ملک‌شاه فتح کرد. فتح انطاکیه، حدود ممالک سلجوقی را از طرف مغرب به کنار دریای مدیترانه رساند. در سال ۴۸۲ق. سلطان سلجوقی، شهرهای ماوراءالنهر از جمله سمرقند و بخارا را تصرف کرد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۲۸-۳۳۱)

نظام الملک که در اصل از دهقانزادگان بیهق (سبزوار) ولی در طوس پرورش یافته بود، پس از تحصیل ادب و فقه وارد خدمت بلخ شد و عامل بلخ وی را به الب ارسلان که از جانب طغرل مامور خراسان بود، شناساند. در سال ۴۵۵ق. الب ارسلان، نظام الملک را پس از قتل عمیدالملک کندری به وزارت خود برگزید وی نزدیک به سی سال وزیر الب ارسلان و ملک‌شاه بود و تمام امور دولت بزرگ و وسیع سلجوقی از کاشغر تا انطاکیه با تدبیر وی اداره می شد. (همان: ۳۳۶-۳۳۷)

نهاد دیوانسالاری که در ایران پیش از اسلام سابقه‌ای درخشان داشت، یکی از ارکان لازم برای مشروعیت بخشیدن به قدرت سلجوقیان پس از تسلط آنها بر ایران بود. حکومت سلجوقی توانست با بهره‌گیری از قدرت تدبیر و قلم دیوانسالاران ایرانی و در رأس آن خواجه نظام‌الملک، خود را به ابزار مدنیت مسلح ساخته و به کمک آن، ایجاد ثبات و ادامه حکومت خود را تضمین کند. این نهاد سعی داشت، ضمن تعدیل و جهت‌دادن نیروی نظامیان در چارچوبی تعریف شده و کاستن از تندروی‌هایشان، از قدرت ایشان به طور مؤثر در جهت ایجاد حکومتی متمرکز بهره بگیرند. (جعفریان، شماره ۱۳۹۲، ۲: ۳۹-۵۸)

در سال ۴۸۵ق. خواجه نظام الملک توسی وزیر مقتدر ملک‌شاه به دست فدائیان اسماعیلیه در کرمانشاه به قتل رسید. اندکی قبل از قتل وی، رابطه اش با سلطان سلجوقی، بر اثر نفوذ زیاد نظام الملک و همچنین تسلط امور توسط فرزندان، روبه تیرگی نهاد. البته همسر سلطان و تعدادی از درباریان در این امر نقش داشتند. غلامان نظامیه و طرفداران خواجه، قتل او را به تحریک تاج الملک شیرازی- رئیس دیوان طغراء و انشای سلطان- و رضایت سلطان دانستند و کینه این وزیر و سلطان را در دل گرفتند و مصمم شدند تا در فرصت مناسب از آنان انتقام بگیرند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۳۴-۳۳۵)

## مدارس نظامیه

خواجه نظام الملک از مشهورترین وزرای ایرانی پس از اسلام است که علاوه بر کاردانی و حسن اداره امور، از خود آثار ماندگاری از جمله مدارس نظامیه بر جای نهاد. علاقه وی به علوم دینی و جانبداری شدیدش از مذهب شافعی در برابر گسترش مذهب حنفی و همچنین تربیت افرادی که بتوانند، مانع پیشروی و گسترش تبلیغات وسیع پیروان اسماعیلی و داعیان خلفای فاطمی در قلمرو خلفای عباسی و پادشاهان سلجوقی شوند، علل تاسیس این مدارس بود. خواجه از طرفی می دید که جامع الازهر مصر تا چه اندازه در اشاعه تبلیغات شیعی توفیق یافته بود و با آن همه سر سختی که در حیطه خلافت عباسی و قلمرو سلجوقی نسبت به داعیان و هواداران خلفای فاطمی اعمال می شد، دامنه تبلیغات آنان همچنان در حال گسترش بود. از این رو عقیده داشت که تنها عاملی که می تواند به موازات مبارزات سیاسی و نظامی، در مقابله با آنان ثمربخش باشد، تاسیس مراکزی است که پرورش یافته گان آن در برابر دعاوی مخالفان بپایزند، این ایده از بزرگترین انگیزه های خواجه در تاسیس مدارس نظامیه بوده است. (کسائی، ۱۳۷۴: ۷۳-۷۴)

این مدارس در شهرهای بغداد، بلخ، نیشابور، اصفهان، بصره، مرو، آمل، موصل، هرات و طوس، تاسیس شد. مدرسه نظامیه بغداد بزرگترین این مدارس بود که در آن روزگار با تشکیلاتی گسترده و برنامه هایی با شکوه و بی سابقه تاسیس شد و توجه طالبان علم را از اقصی نقاط اسلامی به سوی خود جلب نمود. هیچ یک از دیگر مدارس که به وسیله خواجه در سایر شهرهای خراسان و عراق تاسیس شد، نتوانست از نظر شهرت و اعتبار علمی و تعداد استاد و دانشجو به پای نظامیه بغداد برسد و تا حدود سه قرن که این مدرسه دایر بود، قبله گاه ارباب دانش در اقطار اسلامی شد. (همان: ۱۱۱)

## اسماعیلیه در ایران

در اواخر دوره سلطنت ملکشاه، اسماعیلیه در ایران فعالیت های گسترده ای را آغاز کرد. اسماعیلیه که فرقه ای شیعی محسوب می شود، پس از شهادت امام جعفر صادق (ع) به جای فرزندان امام موسی کاظم (ع)، برادرش اسماعیل را

امام هفتم می دانستند و می گفتند، اسماعیل پنهان شده و ائمه پس از وی نیز پنهانند و هنگامی که مصلحت باشد، ظاهر خواهند شد. مبلغین و دعوتگران مذهب اسماعیلی در تمام سرزمین های اسلامی به طور آشکار یا پنهان مردم را به مذهب خود دعوت می کردند و گاهی موفق به گرواندن امرا و سلاطین نیز می شدند. در ایران و ماوراء النهر اسماعیلیه در ایام امارت امیرنصر بن احمد و در آغاز کار آل زیار در دستگاههای دولتی نفوذ کردند اما با روی کار آمدن ترکان متعصب غزنوی و سلجوقی نتوانستند دولتی تشکیل دهند. از این رو دعوتگران و پیروان آنان در پناه کوهها و قلعه های مستحکم می زیستند و از آنجا تعالیم دینی خود را به مردم می رسانند؛ اما در مغرب یعنی افریقا پیشرفتی بزرگ حاصل شد و در سال ۲۹۶ق. در تونس دولت فاطمیان را تشکیل دادند و به تدریج بر مصر و قسمت عظیمی از شام و عربستان مسلط شدند و همان گونه که گذشت به مدت یکسال هم در بغداد خطبه آنان به نام آنان خوانده می شد. پس از درگذشت المستصبر بالله فاطمی (۴۲۷-۴۸۷ق.) (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۳۲) میان فرزندان نزار و مستعلی بر سر جانشینی پدر نزاع در گرفت، چه مستنصر ابتدا نزار را جانشین خود اعلام کرد و اما بعدها نظرش تغییر یافت و بر دیگر خود مستعلی را به جانشینی برگزید. (صابری، ج ۲، ۱۳۹۰: ۲) نتیجه این اختلاف، تقسیم اسماعیلیه به دو گروه نزاریه و مُستعلویه بود. نزار مغلوب و اسیر برادر شد و در اسارت در گذشت؛ اما یارانش در شهرهای مختلف به دعوت از مردم می پرداختند. این دعوت نزاریه را دعوت جدید می خوانند. اسماعیلیان ایران که از این زمان به بعد آغاز به دعوت نمودند، همه از نزاریه اند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۳۳)

در ایام خلافت مستنصر، حسن صباح که اهل ری بود به مذهب اسماعیلی در آمد. وی در سال ۴۷۱ق. به مصر سفر کرد و یک سال و نیم در آنجا توقف کرد و در سلک گروهی درآمد که طرفدار خلافت نزار بودند. حسن صباح پس از برگشت به ایران در سال ۴۷۳ق. به دعوت مردم به مذهب اسماعیلیان نزاری پرداخت و در سال ۴۸۳ق. بر قلعه الموت استیلا یافت و آنجا را مرکز دعوت و مقر اقامت خود قرار داد و بدین ترتیب حکومتی را بنیان نهاد که تا سال ۶۵۶ق. به حیات خود ادامه داد. (صابری، ج ۲، ۱۳۹۰: ۲، ۱۳۸-۱۳۹) و یاران وی غیر از این قلعه، قلاع دیگری را به ویژه در دیلم، قوس و قهستان پناهگاه خود قرار دادند و به تعلیم و آموزش نوجوانان و جوانانی که به آنان می پیوستند،

پرداختند. تربیت شدگان که فدایی نام داشتند، دشمنان اسماعیلی را که روسای نظامی، دینی و کارگزاران دولتی و سلاطین بودند، از میان بر می داشتند و این عمل آنان ترس و وحشت بسیاری را در سراسر سرزمینهای تحت سلطه سلجوقی، به وجود آورد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۳۴)

### رکن الدین ابوالمظفر برکیارق (۴۸۵ - ۴۹۸ ق.)

پس از مرگ ملکشاه (۴۸۵ ق.)، همسرش ترکان خاتون و وزیرش تاج الملک، تلاش بی ثمری را برای به سلطنت نشاندن محمود فرزند ترکان خاتون انجام دادند. آنان حتی برکیارق را که در اصفهان بود به زندان انداختند، اما به کمک غلامان نظامیه رهایی یافت و در جنگی که در نزدیکی بروجرد رخ داد، برکیارق پیروز شد، ترکان خاتون به اصفهان گریخت، ولی تاج الملک دستگیر و به تحریک طرفداران نظام الملک به قتل رسید.

برکیارق پس از این پیروزی به سهولت بر اصفهان دست یافت و بر سلطنت نشست. تنش برادر ملکشاه زیر بار سلطنت برادر زاده نرفت و ابتدا حلب و انطاکیه و رها را از دست امرای سلجوقی گرفت و پس از آن موصل را که در تسلط امیر عُقیلی آنجا بود، تصرف کرد و به علاوه دیاربکر و آذربایجان را هم ضمیمه فرمانروایی خود نمود و در کردستان برکیارق را شکست داد و برکیارق به اصفهان گریخت. (۴۸۷ ق.) وی پس از مراجعت به اصفهان، پسر دوم خواجه نظام الملک یعنی موید الملک را که بسیار فاضل و کاردان بود به وزارت خود برگزید و وزیر در جنگی که در نزدیکی ری رخ داد، تنش را منهزم کرد و کشت. بدین ترتیب، سلطنت برکیارق از آشفتگی رهایی یافته به استحکام رسید. (۴۸۸ ق.)

هنوز چند سالی از آرامش نسبی سلطنت برکیارق نگذشته بود که یکی از برادرش به نام محمد بن ملکشاه (حاکم اران و گنجه) به تحریک موید الملک که از وزارت برکیارق کنار گذاشته شده بود، علیه برکیارق به مخالفت برخاست (۴۹۲ ق.) و بدین ترتیب دو برادر بارها به نبرد با هم پرداختند و در جنگ پنجم که در نزدیکی خوی به وقوع پیوست، محمد شکست خورد. با این وصف دو برادر صلح کردند (۴۹۷ ق.) و قرار شد بخش های شمالی سفید رود، یعنی



آذربایجان، ازان، ارمنستان و الجزیره و موصل و شام تحت امر محمد و بقیه در اختیار برکیارق باشد. اندکی پس از این صلح برکیارق درگذشت. (۴۹۸ ق.) (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۳۹-۳۴۵)

برکیارق اگر چه جانشین الب ارسلان و ملکشاه بود؛ اما بخش وسیعی از قلمرو وسیع سلجوقی از کنترل وی خارج شده بود. شام را پسر تاج الدوله، تُتَش اداره می کرد، سرزمین روم را فرزندان سلیمان بن قتلمش و کرمان را فرزندان قاورد. ارمنستان در ۴۹۳ ق. و دیاربکر در سال ۴۹۵ ق. توسط اتابکان و امرای سلجوقی از حوزه اقتدار وی خارج شد. شمال سفید رود را همان گونه که گذشت - برادرش محمد و ایران شرقی و ماوراءالنهر را برادر دیگرش سنجر تحت تسلط خود گرفتند و در واقع دولت عظیم سلاجقه تجزیه شد.

#### غیاث الدین ابو شجاع محمد (۴۹۸ - ۵۱۱ ق.)

وی که پس از نبردهایی با برکیارق، در نهایت با صلح حاکم مناطق گسترده ای چون آذربایجان، موصل، ازان و گنجه شده بود، پس از مرگ برادر جانشین وی شد. از رخدادهای مهم دوره وی فعالیت‌های گسترده اسماعیلیه بود. در ایام وی کار احمد بن عبدالملک عطّاش و یاران او که در شاهدژ اصفهان پناه گرفته بودند، سخت بالا گرفت و علاوه بر نفوذ در دربار به ترور و کشتار مردم و کارگزاران دولت می پرداختند. به دستور سلطان قلعه اسماعیلیه محاصره شد و سرانجام احمد بن عبدالملک تسلیم شد و محمد او و پسرش را کشت و قلعه را تخریب کرد. (۵۰۰ ق.)

همچنین در سال ۵۰۳ ق. به دستور سلطان، قلعه الموت برای چندین ماه محاصره شد، اما این محاصره نتیجه ای نداشت. از دیگر رخدادهای قابل ذکر این دوره، پایان دولت بنی مزید در حله است که آخرین امیر آنان، سیف الدوله صدقه از اطاعت حاکم سلجوقی سر باز زد و حاکم سلجوقی در سال ۵۰۱ ق. با شکست و قتل صدقه، محدوده او را ضمیمه قلمرو خود نمود. (ابن اثیر، ج ۱۸، ۱۳۶۸: ۴۶)

#### سلطان معزالدین ابوالحارث احمد سنجر (۵۱۱ - ۵۵۲ ق.)

مدت سیادت سنجر که نزدیک به شصت و دو سال طول کشیده به دو دوره تقسیم می شود: اول از سال ۴۹۰ تا ۵۱۱ که سنجر از طرف برادران، امارت داشت و دوره دوم از سال ۵۱۱ تا ۵۵۲ ق. که ایام سلطنت و ریاست او بر تمام سرزمین های سلجوقی است.

سنجر در دوره امارتش بر ماوراءالنهر و غزنین تسلط یافت و در آخرین سال امارت (۵۱۱ ق.) به تحریک سخن چینان وزیر خود صدر الدین محمد - نوه خواجه نظام الملک - را به قتل رساند. وی در دوره سلطنتش هم به ماوراءالنهر لشکر کشید و آنجا را مطیع خود ساخت. (۵۲۴ ق.) در سال ۵۳۳ ق. بین سنجر و اتسز سلطان خوارزمشاهی که از زمان تاسیس دولتشان (۴۹۰ ق.) همواره تابع سلجوقیان بودند جنگ روی داد و با شکست اتسز به طور موقت خوارزم - مرکز فرمانروایی خوارزمشاهیان - به تصرف سلطان سلجوقی درآمد، اما با اعلان اطاعت اتسز این شهر به آنان مسترد شد. از رخداد های مهم دوره سنجر جنگ قَطْوَان در سال ۵۳۶ ق. است. بر اثر تحرکات و حملات ترکان قراختایی در بخش های شرقی ماوراءالنهر مردم از سلطان در خواست کمک کردند. سلطان سنجر به همراه صد هزار سپاهی عازم ماوراءالنهر شد و در نزدیکی سمرقند در محلی به نام قَطْوَان با گورخان حاکم قراختایی رو به رو شد و شکست سختی از آنان خورد و بسیاری از سپاهیان وی کشته شدند و حتی همسرش به اسارت رفت و سلطان سنجر به ترمذ گریخت و ترکان علاوه بر سمرقند، بخارا نیز تصرف کردند. (ابن اثیر، ج ۲، ۱۳۶۸: ۳۸-۳۹)

شکست سنجر در قَطْوَان که نخستین و بزرگترین شکست وی بود، برایش سخت گران تمام شد، چه علاوه بر وهنی که بر سلطنتش وارد شد، اتسز باز قدم در راه طغیان نهاد و بخش های شرقی قلمرو از کاشغر تا بخارا را از تسلط وی خارج کرد. سلطان سنجر دوبار به دفع وی اقدام کرد و هر بار اتسز از روی ناچاری سر تسلیم فرود می آورد. در سال ۵۴۸ ق. ترکمانان غُز پس از شکست دادن سنجر به خراسان تاختند و شهرهای آباد آن از جمله مرو، بلخ، طوس و نیشابور را مورد تاخت و تاز قرار دادند و بسیاری از دانشمندان و علما را به شهادت رساندند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵:

(۳۶۴)

سلطان سنجر تا سال ۵۵۱ق. در حبس غرها بود و پس از درگذشت همسرش با همراهی تعدادی از نگهبانان گریخته به کمک صاحب ترمذ به مرو رفت و بار دیگر بر سلطنت نشست؛ اما ضعف پیری و اندوه مرگ همسر و خرابی بلاد و بروز سرکشان به تدریج وی را از پا در آورد و سال بعد درگذشت. (۵۵۲ق)

سلطان سنجر یکی از بزرگترین سلاطین ایران بود و علاوه بر این که شجاع و بخشنده و رعیت دوست بود و در ایجاد آبادی و رفاه حال مردم و برپایی امنیت بسیار کوشا بود و از اقصای کاشغر تا کناره های دریای مدیترانه و از قباچاق تا خلیج فارس و حرمین به نام وی خطبه می خواندند. امر دیگری که نام سنجر را در تاریخ و ادبیات ایران بلندآوازه کرد، توجه او به شعرفارسی و صلوات است که از وی به گویندگان و فضایی این زبان می رسید. شاعرانی چون امیر معزی نیشابوری، انوری ابیوردی، عبد الواسع جبلی، سنائی غزنوی و ... از او مدحها گفته اند. (همان: ۳۶۴)

سنجر آخرین سلطان از سلاطین سلجوقی است که به سلاجقه بزرگ شهرت یافتند و قلمرو فرمانروایی آنان ایران، عراق و آسیای میانه بود. پس از آنان سلاطین سلجوقی دیگری در عراق و مغرب ایران، شام و کرمان به حکومت پرداختند که به سلاجقه عراق، سلاجقه شام و سلاجقه کرمان مشهورند. (همان: ۳۶۳)

#### اسامی سلاطین سلجوقی و مدت فرمانروایی آنان (سلاجقه بزرگ ۴۲۹-۵۵۲ق.)

رکن الدین طغرل اول ۴۲۹-۴۵۵ق.

عضد الدین الب ارسلان ۴۵۵-۴۶۵ق.

معز الدین ابوالفتح ملکشاه ۴۶۵-۴۸۵ ق

رکن الدین ابوالمظفر برکیارق ۴۸۵-۴۹۸ ق

غیاث الدین ابو شجاع محمد ۴۹۸-۵۱۱ق.

معزالدین ابو الحارث سنجر ۵۱۱-۵۵۲

### شناخت مقتدی (۴۶۷-۴۸۷ق.)

پس از القائم با عبدالله بن القائم در حالی که ۱۹ ساله داشت و المقتدی بامرالله لقب گرفت، بیعت شد. وی نوه القائم بود و چون حیات القائم فرزندش محمد در گذشت، نوه المقتدی فرزند محمد به خلافت نشست. (سیوطی، ۱۹۵۲: ۴۲۳) نزدیک به تمام دوران خلافت این خلیفه همزمان با دوره سلطنت سلطان قدرتمند سلجوقی ملکشاه بود و ملکشاه-همان گونه که گذشت-دختر خود را به عقد این خلیفه در آورد.

### شناخت مستظهر (۴۸۷-۵۱۲ق.)

ابوالعباس احمد پس از درگذشت پدرش با لقب المستظهر بالله به خلافت نشست. رخدادهای مهمی در دوره این خلیفه رخ داد که از جمله مهمترین آنها ظهور سلسله خوارزمشاهیان، آغاز جنگ های صلیبی و هجوم اروپاییان به سرزمین های اسلامی و تصرف شهرهایی چون نقیه، حیف، قیساریه، بیت المقدس و طرابلس و گریه های متعدد داخلی سلجوقیان بوده است. (سیوطی، ۱۹۵۲: ۴۲۶) با این وصف ابن اثیر از دوره این خلیفه به نیکی دریاد می کند که مردم در رفاه و آسایش بوده اند. (ابن اثیر، ج ۱۸، ۱۳۶۸: ۲۳۸)

### خوارزمشاهیان (۴۹۰-۶۲۸ق.)

بزرگ این خاندان که از نژاد ترک بودند، انوشتکین غرجه بود؛ اما نخستین فرد از این خاندان که عنوان خوارزمشاه یافت، قطب الدین محمد فرزند انوشتکین بود که از طرف امیرحیثی بن التوناش حاکم خراسان به این سمت منصوب شد. (۴۹۰ق.) (جوینی، ۱۳۸۷: ۳۵۵ و ۳۵۷) در دوره فرمانروایی محمد (۴۹۰-۵۲۲ق) حادثه مهمی رخ نداد و وی سرزمین های تحت امر را به خوبی اداره می کرد و رابطه خوبی هم با دولت سلجوقی داشت. (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۵۳)

### علاء الدین آتسز (۵۲۲-۵۵۱ق.)

درباره اتسز وعدم اطاعت و فرمانبرداری از سلطان سنجر سلجوقی و تقابل آنان در بخش سلجوقیان توضیح داده شد. می توان گفت: دوره فرمانروایی اتسز به دو دوره تقسیم می شود: دوره ای که این سلطان، تابع سلطان سلجوقی است و نسبت به او صداقت کامل داشت و دوره ای که علیه سلطان سلجوقی علم طغیان برمی افرازد و درصدد تحقق استقلال حکومت خوارزمشاهیان و بنیانگذاری آن است و به شرحی که گذشت، سنجر سه بار به خوارزم لشکر برد و هر سه بار پیروز شد و اتسز را وادار به تسلیم و عذر خواهی کرد.

گذشته از روابط بین اتسز و سلطان سلجوقی، اتسز پیشروی هایی به سمت داخل ترکستان و همچنین اطراف دریاچه آرال داشت. امری که سبب حسد و کینه تعدادی از کارگزاران دولت سلجوقی و تلاش آنان در ایجاد تیرگی روابط بین دولت سلجوقی و خوارزمشاهی شد. (همان: ۵۶) اتسز امیری شجاع، عادل و شعر پرور بود. رئیس دیوان انشاء وی نویسنده و شاعر زبردست رشیدالدین وطواط بلخی بود که در نظم و نثر هردو زبان فارسی و عربی کم نظیر بود. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۹۰)

#### تاج الدین ایل ارسلان (۵۵۱-۵۶۷ق.)

پس از مرگ اتسز، پسرش ایل ارسلان اطاعت و انقیاد خود را نسبت به سلطان سلجوقی اعلام کرد و سلطان سنجر نیز خوارزمشاهیان را تایید کرد. با مرگ سنجر (۵۵۱ق.) جانشین وی نیز خوارزمشاهی ایل ارسلان را تایید کرد. (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۹۴-۹۵) وقایع مهم سلطنت ایل ارسلان را می توان به دو بخش تقسیم کرد: یکی جنگهای وی در اطراف ماوراءالنهر و دیگر، لشکرکشی به خراسان در سال ۵۵۳ق. ایل ارسلان با درخواست کمک سران طایفه قرلق علیه خاقان افراسیابی سمرقند به ماوراءالنهر لشکر برد و بخارا و سمرقند را تصرف کرد و خاقان گریخت و به قراختائیان پناه برد. قراختائیان در سال ۵۶۷ق. به علت امتناع ایل ارسلان از پرداخت خراج سالیانه ای که پدرش تعهد کرده بود به خوارزم حمله برد و ایل ارسلان را در کنار جیحون شکست داد و ایل ارسلان کمی پس از این واقعه درگذشت. (جوینی، ۱۳۸۷: ۳۶۵-۳۶۹)

اما در خراسان پس از آن که مویدالدین آی ابه در سال ۵۵۷ق. بر بیشتر خراسان مسلط شد، ایل ارسلان که بخش هایی از خراسان را در تصرف داشت با وی دچار اختلاف شد و در سال ۵۵۸ق. لشکری فراوان به آن ناحیه فرستاد و علیرغم محاصره نیشابور، موفق به تصرف آن نشد و پس از صلح با موید به خوارزم بازگشت. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۳۹۱)

### جلال الدین محمودسلطان‌شاه (۵۶۸ق.) و علاءالدین تکش (۵۶۸-۵۹۶ق.)

پس از درگذشت ایل ارسلان، پسر کوچکترش جلال الدین محمود جانشین پدر شد، اما پسر بزرگتر او تکش زیر بار حکم برادر کوچکتر نرفت و با قبول پرداخت خراج سالیانه از قراختائیان کمک گرفت و برادرش محمود و مادر وی ترکان خاتون را از خوارزم بیرون کرد و خود به خوارزمشاهی نشست. (۵۶۸ق.)

تکش پس از استقرار در خوارزم در اندیشه امتناع از پرداخت خراج به قراختائیان بود به ویژه آن که نماینده آنان به هنگام دریافت خراج در دربار خوارزمشاه با تحکم و درشتی رفتار می کردند. از این رو به دستور تکش، یکی از سفرا به قتل رسید. این امر سبب لشکرکشی بی حاصل گورخان حاکم قراختائی به همراه سلطان‌شاه برادر تکش به خوارزم شد. با این وصف سلطان‌شاه، موفق به تصرف بخش هایی از خراسان شد و کشمکش دو برادر تا زمان مرگ سلطان‌شاه (۵۸۹ق.) ادامه داشت و پس از آن بودکه مرو و سرخس و طوس ضمیمه خوارزم شد. (همان: ۳۹۲-۳۹۴)

در سال ۵۹۲ق. تکش در همدان، سپاهیان خلیفه را شکست داد و به علاوه اصفهان را نیز تصرف کرد و به خوارزم برگشت؛ اما بر اثر طغیان یکی از کارگزارانش دوباره به عراق (عجم) برگشت. خلیفه عباسی ناصر از ترس این که مبادا تکش قصد بغداد کند از راه تملق برای وی خلعت های گرانبها فرستاد و او را به طور رسمی به سلطنت عراق و خراسان و ترکستان منصوب کرد و به پسرش محمد، لقب قطب الدین داد. (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۱۶۴-۱۸۰)

### علاءالدین محمد بن تکش (۵۹۶-۶۱۸ق.)

پس از درگذشت تکش، فرزندش علاء الدین محمد خوارزمشاه به سلطنت رسید. از رخداد های قابل توجه دوران وی تصرف مازنداران و کرمان و سیستان و همچنین ماوراءالنهر بود که دچار ناآرامی و اغتشاش شده بود. (جوینی،

۱۳۸۷: ۴۱۸-۴۲۰)

### سلطان محمد و خلیفه ناصر

پس از به سلطنت نشستن سلطان محمد، خلیفه برای این که مبدا او راه پدرش را در دشمنی با وی درپیش گیرد به تحریک پادشاهان غور (واقع بین هرات و غزنین) برضد وی پرداخت؛ اما هجوم غوریان در ماوراءالنهر و خراسان منجر به شکست و تضعیف آنان شد و مرکز آنان (غزنین) نیز به تصرف خوارزمشاهیان درآمد. ناصرکه از تحریک غوریان نتیجه ای نگرفت به دشمنی با خوارزمشاهیان ادامه داد و خواندن خطبه به نام آنان را متوقف کرد. خوارزمشاه هم پس از تصرف غزنین و یافتن نامه هایی مبنی بر تحریک غوریان علیه او از خوارزم به قصد عراق حرکت کرد و اصفهان، ری، قم، کاشان، ساوه و همدان را تحت امر خویش درآورد. از طرف دیگر، خوارزمشاه با فتوای گروهی از علمای ماوراءالنهر، نام ناصر خلیفه را از خطبه انداخت و دستور داد که یکی از سادات حسینی ترمذ را به خلافت بردارند و اعلام کرد، ناصر شایسته خلافت نیست و سادات حسینی به این مقام از او سزاوارترند. خوارزمشاه از همدان به سمت بغداد روانه شد؛ اما به علت برف و کولاک شدید در گردنه اسداباد همدان بسیاری از سپاهیان و چهارپایان او تلف شدند و سلطان این اتفاق را به فال بد گرفت و از بیم یورش مغولان به خراسان بازگشت. (۶۱۵ق). (ابن اثیر، ج ۲۸، ۱۳۶۸: ۲۶-۳۱)

### انقراض سلسله قراختائیان (۶۰۷ق).

خوارزمشاهیان از دوره اتسز که مغلوب گورخان شده بود هر سال به قراختائیان خراج می پرداختند. ماوراءالنهر یعنی سمرقند و بخارا را قراختائیان پس از جنگ قطوان تحت تبعیت خود داشتند و امراء و سلاطین آن به گورخان خراج می پرداختند.

مردم ماوراءالنهر پس از فتوحات گسترده سلطان محمد خوارزمشاه، مکرر از ستم و ننگ استیلای قراختائیان به خوارزمشاه شکایت می بردند و خود سلطان نیز از پرداخت خراج سالیانه، ناراضی و در رنج بود به دنبال فرصتی برای خلاصی از آن. از این رو در سال ۶۰۶ق. فرستاده گورخان برای دریافت خراج را در آب انداخت و خود را برای تصرف ماوراءالنهر و مقابله با قراختائیان آماده کرد. اگرچه بخارا و سمرقند نسبت به سلطان، اعلام وفاداری کردند و سپاه سلطان، سردار گورخان را شکست داد، اما گورخان به سرعت سمرقند را تصرف کرد و سلطان محمد گریخت. با این وصف به علت عصیان کوچک خان، حاکم نایمان ( به مرکزیت کاشغر) بر گورخان که خراجگزارش بود، گورخان مراجعت کرد. سلطان محمد که فرصت را مناسب دید، دوباره به ماوراءالنهر بازگشت و عثمان خان حاکم سمرقند را که از در مخالفت با وی برآمده بود دست به قتل تعدادی از خوارزمیان سمرقند زده بود به همراه گروه کثیری از مردم قتل عام کرد و سپس سرزمین قراختایی را مورد هجوم قرار داد. کوچک خان نیز تحت حمایت خوارزمشاه بر گورخان هجوم برد و وی را اسیر کرد و بدین ترتیب دولت قراختایی به دست کوچک خان و خوارزمشاه سرنگون شد (۶۰۷ق.). (جوینی، ۱۳۸۷: ۴۳۳-۴۳۷) و مقرر شد، سرزمین های قراختایی بین آنان تقسیم شود؛ اما دو طرف در این خصوص به توافق نرسیدند و در این بین سپاه تازه نفس مغولان پس از تصرف چین به سمت غرب پیشروی کرد و پس از شکست دادن کوچک خان و تصرف اراضی سابق قراختایی با خوارزمشاهیان همسایه شد. (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۲۸۲) و در پاییز ۶۱۶ق. به ماوراءالنهر هجوم برد و پس از تخریب شهرهای آباد این نواحی، خوارزم و خراسان را نیز تصرف کرد و خوارزمشاه که از برابر او گریخت به جزیره آسکون در گرگان گریخت و در سال ۶۱۷ق. در آنجا در گذشت. (ابن اثیر، ج ۲۸، ۱۳۶۸: ۱۵۱)

سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه در عهد خود یکی از مشهورترین سلاطین جهان اسلام بود. فتوحات بزرگی که در مدتی نسبتاً کوتاه به دست آورد و سلسله هایی که توسط او برافتاد از وقایع مهم آن دوران است. دولت او پس از دولت سلجوقیان یکی از وسیع ترین دولت ها بود و علاوه بر تمام ایران و ماوراءالنهر و خوارزم، قسمتی از ترکستان



وهندوستان را نیز شامل می شد. با این وصف بی رحم و خالی از سیاست و تدبیر بود و از آن گذشته تحت نفوذ مادر قبیچاقی خودخواه و حيله گر خود، ترکان خاتون بود که بر کارها تسلط داشت. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۴۰۶)

### جلال الدین منکبرنی (۶۱۷-۶۲۸ ق.)

سلطان محمد خوارزمشاه قبل از مرگش در جزیره آبسکون از میان چهارفرزند پسر، جلال الدین منکبرنی را به جانشینی خود برگزید. جلال الدین پس از مرگ پدر به خوارزم رفت و سلطنت وی اعلام شد؛ اما ترکان خاتون و یکی از برادران جلال الدین به نام اوزلاخ شاه زیر بار نرفتند و در صدد قتل وی برآمدند و از این رو جلال الدین به خراسان گریخت و پس از آن که در نزدیکی شهر نساء بر گروهی از مغولان پیروز شد به هرات رفت. وی تا سال ۶۲۸ ق. که کشته شد به طور مداوم با سپاهیان مغول و فرمانروایان ایران غربی و خلیفه بغداد و ملکه گرجستان در حال نزاع بود و در بیشتر جنگ ها پیروز می شد. با این وصف در سال ۶۲۷ ق. از سلاجقه روم شکست خورد و به آذربایجان عقب نشست. سپاهیان مغول که در تعقیب وی بودند بر او تاختند و وی به دیاربکر در جنوب شرق ترکیه فعلی گریخت و در کوه های اطراف میافارقین به دست گروهی کرد به قتل رسید. بدین ترتیب سلسله خوارزمشاهی با مرگ وی منقرض شد (۲۶۸ ق.). ناگفته نماند جنگ و گریز ده ساله جلال الدین جزکشاندن مغولان به بسیاری از مناطقی که از هجوم احتمالی آنان در امان بود و به علاوه ویرانی و تخریب آن مناطق و کشتار مردم بی گناه نتیجه دیگر نداشت. (همان: ۴۰۸-۴۰۹)

### اسامی سلاطین خوارزمشاهی و مدت حکومت آنان

قطب الدین محمد بن انوشتکین	۴۹۰-۵۲۲ ق.
علاالدین ابوالمظفر اتسز بن قطب الدین	۵۲۲-۵۵۱ ق.
تاج الدین ایل ارسلان بن اتسز	۵۵۱-۵۶۷ ق.
جلال الدین محمود بن ایل ارسلان	۵۶۷-۵۶۸ ق.

- علاالدین تکش بن ایل ارسلان ۵۶۸-۵۹۶ق.
- علاالدین محمد بن علاالدین تکش ۵۹۶-۶۱۷ق.
- جلال الدین منکبرنی بن علاءالدین ۶۱۷-۶۲۸ق.

#### شناخت مُستَرشد ( ۵۱۲-۵۲۹ق.)

پس از درگذشت المستظهر بالله با فرزندش ابومنصور الفضل بن ابوالعباس ملقب به المسترشد بالله بیعت شد. از جمله رخدادهای دوره وی نزاع بین سلجوقیان و به ویژه سلطان سنجر و برادرزاده اش سلطان محمود بود. (ابن اثیر، ج ۱۶، ۱۳۶۸: ۲۷۰-۲۷۸) در سال ۵۲۷ق. به علت آن که خلیفه فرستاده ای را با پیام تند نزد عماد الدین زنگی فرستاد و عماد الدین نیز فرستاده خلیفه را تحقیر کرد، خصومت بین طرفین بالا گرفت و در نتیجه خلیفه با ۳۰ هزار جنگجو موصول را تحت محاصره گرفت؛ اما در نهایت نتیجه صلح کردند. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۸۴) در سال ۵۲۹ق. خلیفه مسترشد که روابطه وی با سلطان مسعود سلجوقی تیره شده بود به جنگ مسعود رفت، اما سپاه خلیفه منهزم شد و خلیفه به اسارت سپاهیان سلجوقی درآمد. با وجود این پس از گفتگو های بین طرفین مقرر شد تا صلح برقرار و خلیفه هم با احترام به بغداد فرستاده شود؛ اما تعدادی از باطنیان به خلیفه هجوم بردند و وی را به قتل رساندند. (۵۲۹ق.) (سیوطی، ۱۹۵۲: ۵۳۲ / ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۸۴)

#### شناخت راشد ( ۵۲۹-۵۳۰ق.)

پس از کشته شدن مسترشد، پسرش ابو جعفر منصور ملقب به الراشد بالله که در زمان پدر عنوان ولیعهدی داشت به خلافت نشست. در ابتدای خلافت وی، دُبیس بن صدقه، حاکم سلسله بنی مَزَید در حِلّه به دستور سلطان مسعود سلجوقی کشته شد. دبیس همچون سلطان مسعود مخالف خلیفه مسترشد بود و علاقه ای به اطاعت از این خلیفه نداشت و از این رو مورد حمایت سلطان سلجوقی بود؛ اما هنگامی که دشمن مشترک آنان از میان برداشته شد و سلطان مسعود، نیازی به وجود وی احساس نمی کرد اقدام به قتل وی نمود. (ابن اثیر، ج ۱۹، ۱۳۶۸: ۲۳۷ و ۲۴۳)

در سال ۵۳۰ق. خلیفه الراشد به علت از خطبه انداختن نام سلطان مسعود، پس از ۱۱ ماه خلافت، توسط سلطان مذکور از مقامش برکنار شد. (همان: ۲۶۳-۲۶۵)

#### شناخت مقتفی (۵۳۰-۵۵۵ق.)

پس از الراشد بالله، سلطان سلجوقی با مشورت بزرگان، محمد پسر المستظهر بالله را با لقب المقتفی لامرالله به خلافت برگزید. مقتفی برای سروسامان دادن به امور خلافت تلاش کرد و آن را بهبود بخشید. وی که نزدیک به بیست و پنج سال خلافت کرد، برخلاف اسلاف خود، زیر فرمان دیگر سلاطین نبود و خود بر سپاه و کارگزاران فرمان می راند. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۸۵ و ۲۹۱) از رخدادهای زمان این خلیفه درگیری های مداوم خاندان زنگی مستقر در شمال عراق و شام با امپراتوری بیزانس بود. (ابن اثیر، ج ۱۹، ۱۳۶۸: ۲۸۳ به بعد) همچنین از دیگر رخدادهای دوره این خلیفه درگذشت سلطان مسعود فرزند سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی در سال ۵۴۷ق. و سلطان سنجر فرزند ملکشاه در سال ۵۵۲ق. بود. با درگذشت سلطان مسعود خلیفه برگماشتگان و افراد وی در بغداد سخت گرفت و اموال آنان را ضبط کرد. (همان: ۲۰۹-۲۱۰)

#### شناخت مستنجد (۵۵۵-۵۶۶ق.)

پس از مقتفی، پسرش یوسف که ولیعهد وی بود، علی رقم تلاش برخی درباریان برای به خلافت نشاندن ابوعلی فرزند دیگر خلیفه به خلافت نشست. (ابن اثیر، ج ۲۱، ۱۳۶۸: ۷۵) از رخدادهای مهم دوره المستجد بالله، علاوه بر ادامه جنگ های صلیبی، می توان به قدرت گرفتن ایوبیان و به ویژه صلاح الدین ایوبی در مصر که خود ناشی از نزاع های درونی و ضعف خلافت فاطمیان بود، اشاره کرد. (ناصری طاهری، ۱۳۷۹: ۹۸) المستجد در سال ۵۶۶ق. در گذشت و بنا قولی به اثر توطئه ای کشته شد. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۹۸)

#### شناخت مستضیء (۵۶۶-۵۷۵ق.)

پس از درگذشت المستنجد بالله با فرزندش ابومحمد حسن که لقب المستضیء بامرالله یافت، بیعت کردند. در ۵۶۷ق. صلاح الدین ایوبی که در مصر قدرت یافته و به وزارت رسید و از طرف آخرین خلیفه فاطمی العاضد بالله

لقب الملک الناصر یافته بود با درگذشت این خلیفه، خطبه را به نام خلیفه عباسی بغداد خواند و بدین ترتیب، دوره حکومت فاطمیان مصر به پایان رسید. (ناصری طاهری، ۱۳۷۹: ۹۸)

درگیری بین خوارزمشاهیان و سپاه ختایی و همچنین به قدرت رسید علاء الدین تکش که جزئیان آن گذشت از رخدادهای مهم دوره این خلیفه بود.

### شناخت ناصر (۵۷۵-۶۲۲ ق.)

پس از درگذشت المستضیء بامر الله فرزندش ابو العباس احمد که به الناصر لدین الله ملقب شد به خلافت نشست.

پس از درگذشت نور الدین محمود زنگی، صلاح الدین ایوبی حکومت ایوبیان را در سرزمین های شام و جزیره گسترش داد و به همین منظور شهرهای دمشق، حلب، آمد و میافارقین را تصرف کرد؛ اما علی رغم سه بار محاصره موصل، موفق به فتح آن نشد. (طغوش، ۱۳۸۰: ۵۴-۷۶)

در دوره این خلیفه، نبردهای متعددی بین صلیبیان و مسلمانان به رهبری صلاح الدین ایوبی در گرفت که در بیشتر آنان پیروزی از آن مسلمانان بود. مهمترین پیروزی مسلمانان در این جنگها شکست صلیبیان در حطین که خود مقدمه ای بود بر دیگر پیروزی های مسلمانان و به ویژه فتح بیت المقدس در سال ۵۸۳ ق. که پس از نزدیک به یک قرن تسلط مسیحیان به تصرف مسلمانان در آمد. (همان: ۱۴۳ و ۱۵۳)

از مهم ترین رخدادهای دوره این خلیفه، ظهور مغولان و هجوم آنان به دیگر سرزمین ها و به ویژه ایران بود.

### ظهور چنگیز خان

چنگیز خان (متولد ۵۹۴ ق.) که نام اصلی وی تموچین است، فرزند یسوکای بهادر رئیس و خان قبیله قایت از قبایل مغول بوده است. یسوکای در ایام ریاست خود قبایل مغول اطراف را به اطاعت درآورد و اساس دولت بزرگی را که پسرش به وجود آورد ریخت. تموچین سیزده ساله بود که پدرش در گذشت و هنگامی که گروههایی از مغولان سر از اطاعت او برتافتند، وی پس از تحمل رنج بسیار بر آنان غلبه کرد و سپس پیش رئیس قبیله کرائیت که اوتنگ خان نام داشت رفت و اوتنگ خان مقدم وی را گرامی داشت و بین آنان دوستی مستحکمی شکل گرفت؛ ولی این وضع دوام چندانی نیافت و با قدرت گیری بیشتر تموچین رئیس قبیله کرائیت دچار هراس شد و در صدد نابودی تموچین

برآمد؛ اما تموچین بر او غلبه کرد. این رخداد سبب افزایش اعتبار و شکوه تموچین شد و بسیاری از قبایل دیگر به اطاعت وی در آمدند و از آن زمان چنگیز خان به شهرت یافت. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۲۷)

چنگیز خان در سال ۶۰۰ق. بر قبیله نایمان هجوم برد و آنان را شکست داد و رئیس آنان تایانگ خان کشته شد؛ اما پسرش کوچلک خان گریخت. چنگیزخان در سال ۶۰۳ق. پس از شکست دادن اقوام قرقیز به تعقیب کوچلک خان پرداخت و کوچلک خان که توان مقاومت نداشت نزد گور خان قراختایی گریخت و گورخان نیز مقدم وی را گرامی داشت و وی را در احیای دولت از دست رفته کمک کرد. (همان: ۲۸)

گورخان قراختایی، معاصر سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۰۷ق. به سمرقند لشکر کشید و پس از مغلوب کردن حاکم آن و صلح با او اقدام به سرکوب کوچلک خان که به تحریک خوارزمشاه نسبت به وی از در عصیان در آمده بود نمود؛ اما به دست کوچلک خان اسیر شد و کوچلک و خوارزمشاه به تقسیم سرزمین های قراختایی پرداختند. انقراض دولت گورخانین که بین سرزمین های خوارزمشاهی و مغول واقع بود، سبب خم مرز شدن آنان شد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۴۱۵)

چنگیز خان پس از تثبیت قدرت خود برای شروع تجارت با ایران حدود ۴۵۰ نفر از بازرگانان را با کالاهای فراوان به ایران فرستاد. دیدن آن همه کالاهای نفیس و گرانبها غایرخان حاکم شهر اترار را که از نزدیکان سلطان بود به طمع انداخت و بازرگانان را به اتهام جاسوسی زندانی کرد و از سلطان محمد درخواست قتل آنان را نمود. سلطان بدون اندیشه، دستور مصادره اموال و قتل آنان را صادر کرد. یکی از اعضای گروه که زنده ماند به چنگیز خان اطلاع داد. حاکم مغول با اعزام فرستادگانی به دربار خوارزمشاه، ضمن اعتراض به اقدام غایرخان، خواستار تسلیم وی شد. سلطان فرستادگان را به قتل رسانید و از این رو تهاجم مغولان به قلمروش را چاره ناپذیر ساخت. (جوینی، ج ۱، ۱۳۷۵: ۶۲-۷۰)

هجوم مغولان به ایران

ابن اثیر درباره این واقعه آرزو می کند، که کاش از مادر نژاده بود و یا پیش از این واقعه از دنیا رفته بود تا شاهد آن نباشد. هم او معتقد است، جهان از آغاز آفرینش به چنین بلایی گرفتار نشده و حادثه ای که برتر از این یا نزدیک به این رویداد باشد، دیده نمی شود. (ابن اثیر، ج ۲۶، ۱۳۶۸: ۱۲۵)

چنگیز پیش از آن که انتقام کشتار فرستادگان و بزرگانان را بگیرد، درصدد سرکوب کوچلک خان برآمد. از این رو سردار معروف خود جبه نویمان را با سپاهی فراوان، روانه کاشغر کرد و وی به کمک مسلمانان آنجا که از ستم حاکم نایمان به تنگ آمده بودند، کوچلک را شکست داد و او را در حال فرار به قتل رسانید و دولت نایمان در سال ۶۱۵ ق. منقرض شده، تمام ترکستان شرقی اطاعت چنگیز را پذیرفتند. شکست کوچلک و انقراض دولت نایمان، خوارزمشاه را سخت متاثر کرد، چه مغلوب شدن آن به این سهولت به دست یکی از سرداران سپاه مغول به وی فهماند که قدرت جنگ آوری مغول پیش از تصور اوست. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵: ۴۱۷)

در پاییز سال ۶۱۶ ق. چنگیز خان با سپاهی عظیم که محققان جدید تعداد آن را تا دویست هزار ذکر کرده اند به سرزمین های خوارزمشاهی هجوم آورد. تعداد سپاهیان خوارزمشاه، بیشتر از سپاهیان مغول بود، اما از نژادهای مختلف و اقوام گوناگون تشکیل می شدند و با هم اتحاد جنگی نداشتند و به علاوه بین بزرگان خوارزمشاهی در خصوص چگونگی دفاع، اختلاف وجود داشت. (همان)

سلطان محمد خوارزمشاه، به پیشنهاد امام شهاب الدین خیوقی، مبنی بر دفاع در کنار رود سیحون توجهی نکرد و نظر گروهی از امرا را که به جنگ با مغول در راه های صعب العبور عقیده داشتند، پذیرفت. سلطان خوارزمشاه، سپاهیان و سرداران خود را بین شهرهای مهم ماورالنهر پراکنده کرد و به انتظار مغول نشست و خود نیز که از جانب مادر و سرداران خود اطمینانی نداشت، قبل از هرگونه درگیری با مغولان از جیحون گذشت و ماوراءالنهر را به امرا و سپاهیان متشتت خود که هر دسته ای در شهری بودند واگذاشت. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۳۷)

نخستین شهری که مورد هجوم مغولان قرار گرفت، اترار بود، در اثر مقاومت شدید حاکم آن، غایرخان که خود علت هجوم مغولان بود، محاصره آن پنج ماه به طول انجامید و سرانجام، شهر به تصرف مغولان در آمد و حاکم آن به قتل رسید. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۳۲۰)

مغولان قبل از تصرف اترار، روانه دیگر شهرهای کوچک و بزرگ ماوراءالنهر به ویژه بخارا و سمرقند شدند و کشتاری عظیم به راه انداختند و شهرها و روستاها را نابود کردند؛ چنان که یکی از فراریان را که از بخارا به خراسان گریخته بود، درباره آن شهر پرسیدند، پاسخ داد: "آمدند و کُندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند". (جوینی، ج ۱، ۱۳۷۵: ۸۲)

پس از تصرف سمرقند و دیگر شهرهای ماوراءالنهر، چنگیز سپاهیان خود را به چند دسته تقسیم کرد و گروهی از آنان را که حدود سی هزار نفر بودند، تحت فرماندهی جبه و سبتای و تُعاجار به تعقیب خوارزمشاه به طرف خراسان فرستاد.

سلطان محمد خوارزمشاه که پیوسته از مقابل سپاهیان مغول می گریخت، در این هنگام در بلخ به سر می برد و با شنیدن از دست رفتن ماوراءالنهر و نزدیک شدن مغولان به نیشابور و سپس ری و همدان و با تعقیب مغولان به مازندران گریخت. (ابن اثیر، ج ۲۶، ۱۳۶۸: ۱۵۱) و از آنجا سوار کشتی شد و به جزیره آبسکون در شمال گرگان که در دریای خزر واقع است، پناه برد و در حالی که دچار فقر و تنگدستی شده بود، در آنجا در گذشت. (۶۱۷ ق.)(اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۵۲)

جلال الدین منکبرنی، فرزند سلطان محمد خوارزمشاه که به هنگام فرار پدر همراهش بود و هنگام مرگش در جزیره هم درکنارش حضور داشت. پس از درگذشت پدر سر برافراشت و در حوالی نیشابور به گروهی ۷۰۰ نفری از مغولان برخورد و آنان را از پای در آورد و سلاح و چهارپایان آنان را به غنیمت گرفت. پس از آن سپاهیان از طوایف مختلف ترک و افغانی و غوری و دیگران به وی پیوستند و جلال الدین قصبه پروان (بین غزنه و بامیان، نزدیک غزنین) را به عنوان اردوگاه خود برگزید و مغولانی را که در طخارستان در حال محاصره قلعه و الیان بودند، هجوم برد

و نزدیک به هزار تن از آنان را به قتل رسانید و بقیه را منهزم کرد و به پروان برگشت. چنگیز برای دفع وی قوتوئوبان را به همراه بیش از سی هزار جنگجو به پروان فرستاد، اما سپاه مغولان شکست سختی خورد و فرمانده آن نزد چنگیز خان برگشت. (ابن اثیر، ج ۲۶، ۱۳۶۸: ۲۰۹-۲۱۰)

این پیروزیها زودگذر و کم دوام بود و سپاهیان جلال الدین بر سر تقسیم غنائم به نزاع پرداختند و اردوگاه سلطان جلال الدین را ترک کردند و سلطان به ناچار به غزنه بازگشت. طولی نکشید که فاتح جنگ پروان از برابر چنگیز خان گریخت و پس از تعقیب شدن توسط مغولان در کنار رود سند با آنان مصاف داد و با عبور این رود به سختی جان به در برد. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۳۲۷-۳۲۸)

سلطان جلال الدین پس از عبور از سند و پیوستن تعدادی از سپاهیان فراری به وی و تهیه تدارکات و تجهیزات به تاخت و تاز در آن سامان پرداخت و سپس با ترک هند وارد ایران شد و اقدام به تصرف بخش های از ایران از جمله خوزستان (در پی شکست سپاهیان خلیفه عباسی) و کرمان و آذربایجان و حتی گرجستان نمود و مردمان زیادی را قتل عام کرد و ویرانی های بسیاری به بار آورد و در نهایت پس از چند نبرد بی نتیجه و گریز از مقابل مغولان در کوه های اطراف میافارقین به دست کردها به قتل رسید. (۶۲۸ ق.). (میرخواند، ج ۷، ۱۳۳۹: ۳۳۶۲-۳۳۸۰)

ظهور سلطان جلال الدین اگرچه در ابتدا موجب شورش بسیاری از شهرهای تحت اشغال مغولان مانند هرات، مرو و ... شد، اما مردم این شهرها به شدت سرکوب و قتل عام شدند و ظهور وی در عمل نتیجه ای در بر نداشت. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۷۶-۷۹)

استیلای خانه برانداز مغولان، بسیاری از سرزمین های آباد ماوراءالنهر و ایران و عراق را از بین برد و عده بی شماری از فضلا و علما را کشت و میلیونها جلد از کتب ارزشمند را نابود کرد و در واقع هیچ یک از مراکز فرهنگی در شرق جهان اسلام در امان نماند و ضایعات غیرقابل جبرانی بر تمدن اسلامی وارد آورد. چنان که کتاب های تاریخی این دوره مملو از نام دانشمندان، عارفان و فقیهان و شاعرانی است که یا باتیغ جهل مغولان جان سپردند و یا باکوله باری از کتب به مناطق امن گریختند. (ابراهیم حسن، ج ۴، ۱۹۶۳: ۱۶۲)



شهرها با خاک یکسان شدند و ساکنان آنها به ویژه مردم خراسان در برخی از نقاط تقریباً نابود شدند. اگر نواحی جنوبی فارس و کرمان به واسطه دورافتادگی و آب و هوای گرمی که داشتند و استان های گیلان و طبرستان، به واسطه کوهها و جنگل ها و باتلاق ها از دستبرد برکنار ماندند، اما زمین ها بلند مرکزی بی رحمانه مورد حمله قرار گرفتند و شهرها با خاک یکسان شد. (ساندرز، ۱۳۷۲: ۱۲۷)

### شناخت ظاهر (۶۲۲-۶۲۳ ق.)

پس از درگذشت الناصرالدین الله، فرزندش الظاهر بامرالله محمد به جای پدرش به خلافت نشست. الناصر که از احتمال برکناری خود توسط الظاهر، نسبت به وی دل بد کرده بود او را زندانی کرد؛ اما با درگذشت الناصر، الظاهر را از زندان بیرون آوردند و به خلافت نشاندند. از اقدامات این خلیفه بازپس دادن املاک و اموالی بود که به زور از مردم گرفته بودند و به علاوه مالیات های اضافی را که از مردم می گرفتند لغو کرد. دوره زمامداری این خلیفه تنها نه ماه بود. (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۳۳۶)

### شناخت مستنصر (۶۲۳-۶۴۰ ق.)

پس از درگذشت الظاهر بامرالله با پسرش ابو جعفر منصور که به المستنصر بالله ملقب شد، بیعت شد. این خلیفه به دادگری و توجه به مستمندان شهرت داشت و اموال و صدقاتی را صرف نیازمندان می کرد. (همان) از اقدامات مهم این خلیفه تاسیس مدرسه ای با شکوه مستنصریه در سال ۶۳۰ ق. در بغداد بود. وی این مدرسه را بر چهار مذهب اهل سنت وقف کرد و مدرس هر مذهب در ایوانی مجزا به تدریس می پرداخت. میزان موقوفات، زیبایی تزئینات و معماری بنای آن به همراه ارزش لوازم متعلق به آن بسیار شگفت آور بود. (لسترنج، ۱۹۳۶: ۲۲۷)

مدرسه مستنصریه اگر چه در هجوم مغولان تخریب شد، اما به حیات خود تا دوره عثمانی ادامه داد، در دوره این خلیفه، مغولان ضمن تعقیب و جنگ با سلطان جلال الدین و تصرف عمده سرزمین ایران وارد آسیای صغیر و عراق شدند و تا سامرا هم پیش رفتند.

## شناخت مستعصم (۶۴۰-۶۵۶ ق.)

پس از درگذشت مستنصر پسرش المستعصم بالله، سی و هفتمین و آخرین خلیفه عباسی در بغداد به خلافت نشست. وی اهل لهوو لعب و شیفته بازی با پرندگان و سست رای و ناتوان بود و از امور مهم غافل. در دوره این خلیفه، جنگ های صلیبی و هجوم مسیحیان به مصر و شام همچنان ادامه داشت و خلیفه مانند اسلاف خود توجه ای به آن بخش از جهان اسلام نداشت.

با پیشروی مغولان به سمت بغداد و محاصره این شهر، خلیفه و خانواده وی و گروهی از کارگزاران خلافت، تسلیم شدند و به دستور هولاکو به قتل رسیدند. (۶۵۶ ق.) (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۳۵۲-۳۷۴)

## حمله هولاکو به بغداد و سقوط عباسیان

با مرگ چنگیزخان، اوگتای خان توسط شورای گزینش ایلخان (قوریتای) به عنوان جانشین یا خان بزرگ انتخاب شد. در دوره وی موجی از حملات به سمت اروپا شکل گرفت. پس از درگذشت وی و در پی یک سلسله درگیری های خاندانی، منگو خان به قدرت رسید. (همان: ۳۶۰-۳۶۳) منگو برادرش هولاکورا ماموریت داد تا روانه سرزمین غربی آسیا به ویژه ایران و عراق و شام شود و سرزمین های تصرف نشده از جمله قلاع اسماعلیه و بغداد را به تصرف درآورد تا موانع استقرار فرمانروایی آنان در ایران برچیده شود. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۱۸۶)

سپاهیان هولاکو با سپاهیان چنگیز که به قصد تاخت و تاز آمده بودند، تفاوت بسیاری داشتند. این نسل تازه از مغولان در این مدت با ایران بیشتر آشنایی پیدا کرده و از غارتگری و وحشی گری عهد چنگیز به مراتب معتدل تر و مجرب تر به نظر می رسیدند. لشکرکشی هولاکو بر خلاف چنگیز با طرح و نقشه ای پیش پرداخته همراه بود. منازل بین راه از پیش تعیین و راه گذار لشکر آماده و حتی پل ها و گذرگاه ها بازسازی شده بود. (زرین

کوب، ۱۳۶۲: ۵۲۴)

کسانی که مغولان را د انجام این هدف کمک می کردند: یکی اتباع مسلمان آنان بودند که خواهان بر افتادن اسماعیلیه بودند و دیگر ارامنه بودند که به علت اختلافات مذهبی با مسلمانان تابع خلفای عباسی، مایل بودند که هولاکو بغداد را تصرف کند و مسلمانان مصر و شام را نیز که با مسیحیان صلیبی جهاد می کردند، شکست داده و اسلام را براندازند. البته مادر و همسر هولاکو و همچنین بسیاری از سپاهیان وی مسیحی بودند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۱۸۷)

سپاهیان هولاکو پس از تصرف قلاع اسماعیلیه به سمت بغداد تاختند. اوضاع بغداد بسیار ناگوار بود. خلیفه عباسی، مستعصم که به سستی شهرت داشت، برای مقابله با حمله مغولان آماده نبود؛ گر چه گمان می کرد که توانایی حمله و پایداری در مقابل خطر آنان را دارد. به علت رقابت و اختلاف بین درباریان از جمله مجاهدالدین ایبک، دواتدار کوچک سنی مذهب و مؤید الدین بن علقمی، وزیر مستعصم که شیعی بود و به علاوه ناتوانی خلیفه در اداره امور، اوضاع بغداد رو به وخامت نهاد. (طوقوش، ۱۳۸۰: ۲۹۷-۲۹۸)

از آن گذشته در اواخر دوره مستعصم، یعنی در سال ۶۴۵ ق. در بغداد بین شیعه و سنی، نزاع رخ داد و فرزند خلیفه، محله شیعه نشین کرخ بغداد را به باد غارت داد و قتل و غارت و فحشا را از حد گذراند. این کار وی سبب رنجش خاطر ابن علقمی، وزیر شیعی خلیفه شد (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۱۹۶) و این امر سبب شد تا با نامه نگاری مغول را بر هجوم به بغداد تحریک نماید؛ (سیوطی، ۱۹۵۲: ۴۶۵) اما به نظر این اقدام وی تاثیر چندانی در وا داشتن هولاکو در هجوم به بغداد نداشته است، چرا که یکی از اهداف وی تسخیر بغداد و نابودی خلافت عباسی بوده است. اگر چه در اصل دعوت مغول به بغداد، جای تردید است.

هولاکو در رمضان سال ۶۵۵ ق. از همدان گروهی را نزد خلیفه فرستاد و از او خواست تا به فرمان وی گردن نهد، اما خلیفه با اعزام فرستادگانی به وی پاسخ رد داد و این پاسخ خشم هولاکو را برافروخت و سفرای خلیفه را برگرداند و بار دیگر او را به قبول فرمان مغول نصیحت کرد. پس از بازگشت فرستادگان خلیفه، ابن علقمی در صدد برآمد تا هدایایی فراوان از بغداد برای هولاکو ارسال کند و خطبه و سکه به نام وی جاری شود تا شاید

هولاکو از خیال تسخیر بغداد انصراف دهد. خلیفه هم نظر وی را پذیرفت؛ اما مجاهدالدین دواتدار و لشکریان تابع وی به مخالفت برخاستند و به خلیفه گفتند که ابن علقمی برای جلب اعتماد هولاکو به این کار اقدام می کند و هدف او در رنج و محنت انداختن سپاهیان است. خلیفه هم از نظر پیشین خود برگشت با ابن علقمی مخالفت کرد. (میرخواند، ج ۸، ۱۳۳۹: ۴۰۲۲-۴۰۲۳ و ۴۰۲۹-۴۰۳۰)

از این رو رد و بدل کردن پیام ها تاثیری نداشت و چاره ای جز جنگ باقی نماند. سپاهیان مغول به سمت بغداد سرازیر شدند و پس از شکست دادن سپاهیان اعزامی خلیفه عباسی به دیوارهای بغداد رسیدند. محاصره بغداد که در ماه محرم ۶۵۶ ق. آغاز شده بود، یک ماه به طول انجامید. در این مدت مغول شهر را قدم به قدم تخریب می کرد و به پیش می رفت. خلیفه چون دید کاری از پیش نمی رود با فرستادن رسول و هدایا سعی می کرد، هولاکو را باز گرداند، ولی وی در خواست های خلیفه را رد کرد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۱۹۹) ابن علقمی وزیر خلیفه را قانع کرد تا تسلیم شود. (طوقوش، ۱۳۸۷: ۳۰۰)

بدین ترتیب، مستعصم عباسی در روز یکشنبه چهارم صفر ۶۵۶ ق. با خاندان خود و تعداد زیادی از بزرگان از شهر خارج شد و نزد هولاکو رفت و هولاکو به ظاهر با وی نرمی کرد و از او خواست تا مردم بغداد را از به کارگیری سلاح و حمله باز دارد. خلیفه نیز چنین کرد و مردم دست از جنگ برداشتند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۲۰۰)

سپاهیان مغول وارد شهر شدند و یک هفته به کشتار و ویرانی پرداختند. مساجد و اماکن عمومی را تخریب و خانه ها را غارت کردند و بسیاری از کتب ارزشمند کتابخانه را از بین بردند و علاوه بر مردم، بسیاری از دانشمندان راکشتند و مدارس و مراکز علمی را نابود کردند. این رخداد با قتل خلیفه و پسرانش و بازماندگان بنی عباس پایان یافت. (میرخواند، ج ۸، ۱۳۳۹: ۴۰۳۹)

بدین ترتیب، حکومت عباسی که بیش از پنج قرن (۱۳۲-۶۵۶ ق.) به طول انجامید، با سقوط بغداد و قتل آخرین خلیفه عباسی، مستعصم، پایان یافت. فتح بغداد در واقع یکی از بزرگ ترین وقایع تاریخ اسلام است. اگر چه پس

از استقرار مغول در سرزمین های اسلامی شرق و تجزیه دولت عباسی، دیگر اعتباری برای خلفای عباسی نماند و خلیفه، نفوذ سیاسی مهمی نداشت، اما همچنان بسیاری از مردم وی را صاحب امر و رهبری روحانی و جانشینی پیامبر در دنیا می دانستند. تخریب بغداد توسط هولاکو و قتل خلیفه مستعصم، مسلمانان اهل تسنن را سخت متألم کرد و آن را به منزله بزرگترین ضربه ای می دانستند که از طرف اهل کفر و شرک به جهان اسلام و مقام خلافت وارد آمده و همچنین این مسئله بهانه ای به دست عثمانی ها داد که موضوع خلافت را دوباره، پیش بکشند و خود را جانشین خلفای عباسی بخوانند.

## خلفای عباسی و مدت زمان خلافت آنان

۱۳۲-۱۳۶ق.	ابوالعباس سفاح
۱۳۶-۱۵۸ق.	ابوجعفر منصور
۱۵۸-۱۶۹ق.	ابوعبدالله مهدی
۱۶۹-۱۷۰ق.	هادی عباسی
۱۷۰-۱۹۳ق.	هارون الرشید
۱۹۳-۱۹۸ق.	امین
۱۹۸-۲۱۸ق.	مامون
۲۱۸-۲۲۷ق.	المعتصم بالله
۲۲۷-۲۳۲ق.	الواثق بالله
۲۳۲-۲۴۷ق.	المتوکل علی الله
۲۴۷-۲۴۸ق.	المنتصر بالله
۲۴۸-۲۵۲ق.	المستعین بالله
۲۵۲-۲۵۵ق.	المعتز بالله
۲۵۵-۲۵۶ق.	المهتدی بالله
۲۵۶-۲۷۹ق.	المعتمد علی الله
۲۷۹-۲۸۹ق.	المعتضد بالله
۲۸۹-۲۹۵ق.	المکنفی بالله
۲۹۵-۳۲۰ق.	المقتدر بالله

القاهر بالله	٣٢٠-٣٢٢ق.
الراضى بالله	٣٢٢-٣٢٩ق.
المتقى بالله	٣٢٢-٣٣٣ق.
المستكفى بالله	٣٣٣-٣٣٤ق.
المطيع لله	٣٣٤-٣٦٣ق.
الطائع لله	٣٦٣-٣٨١ق.
القادر بالله	٣٨١-٤٢٢ق.
القائم بامر الله	٤٢٢-٤٦٧ق.
المقتدى بامر الله	٤٦٧-٤٨٧ق.
المستظهر بالله	٤٨٧-٥١٢ق.
المسترشد بالله	٥١٢-٥٢٩ق.
الراشد بالله	٥٢٩-٥٣٠ق.
المقتفى لامر الله	٥٣٠-٥٥٥ق.
المستنجد بالله	٥٥٥-٥٦٦ق.
المستضى بامر الله	٥٦٦-٥٧٥ق.
الناصر لدين الله	٥٧٥-٦٢٢ق.
الظاهر بامر الله	٦٢٢-٦٢٣ق.
المستنصر بالله	٦٢٣-٦٤٠ق.
المستعصم بالله	٦٤٠-٦٥٦ق.

## خودآزمایی ۵

۱- سلجوقیان کدام شهر را به عنوان پایتخت خود انتخاب کردند؟

الف- اصفهان      ب- شیراز      ج- کرمان      د- یزد

۲- علت جنگ ملازگرد در کدام گزینه آمده است؟

الف- تصرف ارمنستان و آناتولی توسط رومیان      ب- تصرف ارمنستان و مرکز آناتولی توسط سلجوقیان

ج- فرمان پاپ برای جنگ با مسلمانان      د- علاقه مسلمانان برای انتقام گیری از رومیان

۳- بزرگ ترین مدرسه نظامیه در کدام شهر تاسیس شد؟

الف- ری      ب- نیشابور      ج- بصره      د- بغداد

۴- اسماعیلیه ایران پیرو کدام خلیفه فاطمی بودند؟

الف- مستعلی      ب- نزار      ج- مستنصر      د- حاکم

۵- شکست سلجوقیان در جنگ قَطْوَان در دوره کدام سلطان سلجوقی رخ داد؟

الف- سلطان سنجر      ب- برکیارق      ج- ملکشاه      د- غیاث الدین ابوشجاع محمد

۶- کدام عامل سبب تیرگی روابط بین سلطان سنجر و آتسز حاکم خوارزمشاهی شد؟

الف- پیشروی سنجر در داخل ترکستان و اطراف دریاچه آرال

ب- پیشروی آتسز در داخل ترکستان و اطراف دریاچه آرال

ج- قدرت گیری آتسز و نگرانی سنجر از این موضوع

د- اختلاف بر سر تصرف شهرهای خراسان



۷- کدام عامل سبب حرکت علاء الدین محمد خوارزمشاه به سمت عراق و انداختن نام خلیفه عباسی از خطبه شد؟

- الف- اختلاف بر اثر عدم ارسال مالیات به بغداد      ب- تحریک غوریان علیه خوارزمشاه توسط خلیفه عباسی  
ج- تحقیر سلطان خوارزمشاهی توسط خلیفه عباسی      د- اختلاف بر سر زمین های تحت تسلط خوارزمشاهیان

۸- با مرگ .... سلسله خوارزمشاهی منقرض شد؟

- الف- جلال الدین منگبرنی      ب- سلطان محمد خوارزمشاه      ج- علاء الدین تکش      د- الراشد بالله

۹- کدام خلیفه عباسی، توسط باطنیان به قتل رسید؟

- الف- المقتدی بامر الله      ب- المستظهر بالله      ج- المسترشد بالله      د- الراشد بالله

۱۰- نخستین شهری که مورد هجوم مغولان قرار گرفت، کدام بود؟

- الف- سمرقند      ب- بخارا      ج- بلخ      د- اترار

۱۱- هجوم هولاکو به بغداد و سقوط خلافت عباسی در زمان کدام خلیفه بود؟

- الف- الناصر لدین الله      ب- الظاهر بامر الله      ج- المستنصر بالله      د- المستعصم بالله

## فهرست منابع و مآخذ

- آیتی، محمد ابراهیم، (۱۳۷۶ ش.)، آندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ابراهیم حسن، حسن، (۱۹۶۳ م.) تاریخ الاسلام السياسي والديني والاجتماعي، قاهره، مكتبة الفهفته.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۱ ش.) تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.
- ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۸۵ ق.)، الكامل فی التاريخ، بیروت، دارصادر.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۵-۱۳۶۸ ش.)، تاریخ کامل، ترجمه عباس خلیلی، تهران، انتشارات علمی.
- ابن اسفندیار، (۱۳۶۶ ش.) بهالدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران، انتشارات پدیده خاور.
- ابن اعثم، (۱۹۸۶ م.) ابو محمد احمد، کتاب الفتوح، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن تغری بردی، (۱۳۹۲ ق.) جمال الدین ابی المحاسن یوسف، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، قاهره الموسسه المصریه العامه للتالیف و الترجمه.
- ابن حوقل، (۱۳۶۶ ش.) ایران در صورہ الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر.
- ابن خلدون، (۱۴۰۸ ق/۱۹۸۸ م.) عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، بیروت، دارالفکر.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۴ ش.) تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_، (۱۹۷۹ م.) کتاب العبر و دیوان المبتدا والخبر، بیروت، موسسه جمال.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، [بی تا]. ابو جعفر محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (ع)، به کوشش محمد حسین دانش آشتیانی و سید هاشم رسولی-محللاتی، قم، انتشارات علامه.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبائی، (۱۳۴۰ ق.) الفخری فی آداب السلطانیة والدول اسلامیة، مصر، [بی تا].
- ابن طیفور، (۱۳۸۸ ق.)، بغداد فی تاریخ الخلفاء العباسیه، بیروت، [بی تا].
- ابن عبدربه، شهاب الدین احمد، (۱۹۸۶ م.) العقد الفرید، تقدیم خلیل شرف الدین، [بی جا]، دارمکتبه الهلال.

ابن عبری، غریغوریوس بن هارون، (۱۳۷۷ش). مختصر تاریخ الدول، ترجمه، عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۴۰۷ق.). البدایة والنهایة، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ابن مسکویه رازی، (۱۳۷۶ش). تجارب الامم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، انتشارات توس.

ابن منظور، محمد بن مکرم، (بی تا) لسان العرب، بیروت، دارصادر.

ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، (۱۳۲۵ق.). تاریخ ابوالفداء، قاهره، المطبعه.

اشپولر، برتولد، (۱۳۵۴ش.). جهان اسلام، ترجمه قمر آریان، تهران، امیر کبیر، چاپ اول.

\_\_\_\_\_، (۱۳۷۳ش.). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی

و فرهنگی.

اصفهان‌ی، ابوالفرج، (۱۳۸۵ق./۱۹۶۵م.). مقاتل الطالبیین، مقدمه کاظم المظفر، نجف، [بی نا].

اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۷۵ش.). تاریخ ایران، تهران، انتشارات خیام.

\_\_\_\_\_، (۱۳۸۹ش.). تاریخ مغول، تهران، انتشارات سپهر ادب، چاپ اول.

اکبری، امیر، (۱۳۸۴ش.). تاریخ حکومت طاهریان، مشهد/تهران، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی/سمت.

امیرعلی، (۱۳۶۶ش.). تاریخ عرب و اسلام، ترجمه فخرداعی گیلانی، تهران، گنجینه.

بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۳۹۸ق./۱۹۷۸م.). انساب الاشراف، تحقیق عبدالعزیز دوری، بیروت، [بی نا].

بناکتی، فخرالدین ابو سلیمان، (۱۳۴۸ش.). تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.

بوسورث، کلیفورد ادmond، (۱۳۷۰ش.). تاریخ سیستان، ترجمه، حسن انوشه، تهران، امیر کبیر.

\_\_\_\_\_، سلسله های اسلامی، (۱۳۷۱ش.). ترجمه فریدون بدره ای، تهران، موسسه مطالعات و

تحقیقات فرهنگی.

بووا، لوسین، (۱۳۵۱ش.). برمکیان، ترجمه، عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه نشر و ترجمه.

بویل، جی. آ.، (۱۳۸۵ش.). تاریخ ایران کیمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ج پنجم.

بیرونی، ابوریحان، (۱۹۱۳ م.) الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، لایپزیک.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۷۴ ش.) تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، تهران، چاپخانه حیدری.

پیشوایی، مهدی، (۱۳۸۱ ش.) سیمای پیشوایان در آینه تاریخ، قم، دارالعلم.

ترکمنی آذر، پروین، (بهار ۱۳۸۵)، "آل بویه، عباسیان، تشیع"، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۲۵، ص ۸۳-۱۰۰

ثعالبی نیشابوری، [بی تا] ابومنصور، یتیمه‌الدهر، دمشق، مطبعه حنفیه.

جعفری، سید حسین محمد، (۱۳۶۸ ش.) تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه، سید محمد نقی آیت الهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلام.

جعفریان، رسول، (۱۳۸۸ ش.) تاریخ تشیع در ایران، تهران، نشر علم.

\_\_\_\_\_، (۱۳۹۲ ش.)، "نزاع قدرت در حکومت سلجوقی به روایت سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری"

پژوهشهای علوم تاریخی، دوره ۵، شماره ۲، ص ۳۹-۵۸.

جهشپاری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس، (۱۳۵۷ ق.) الوزرا والکتاب، قاهره، مطبعه مصطفی البابی الحلبی.

جیوسی، سلمی خضرا، (۱۳۸۰ ش.) میراث اسپانیای مسلمان، ترجمه، عبدالله عظیمایی...، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.

حتی، فیلیپ فوری، (۱۳۸۰ ش.) تاریخ عرب، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.

حموی، یاقوت، [بی تا] معجم البلدان، بیروت، دارالکتب العلمیه.

خضری، سید احمد رضا، (۱۳۸۷ ش.) تاریخ تشیع (۱)، تهران، سمت.

\_\_\_\_\_، (۱۳۷۸ ش.) تاریخ خلافت عباسی، تهران، سمت.

خطیب بغدادی، احمد بن علی، [بی تا] تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه.

خواجه میرزا، محمود، (زمستان ۱۳۸۵)، "فاطمیان، آل بویه و تبلیغات شیعی"، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۲۸، ص ۱۰۱-

۱۱۸.

خواجه نظام الملک، (۱۳۶۴ ش.) سیاستنامه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

حلبی، علی اصغر، (۱۳۶۵ ش.) تاریخ تمدن اسلام، تهران، اساطیر، چاپ اول.

دانشنامه جهان اسلام، (۱۳۹۲ش)، تهران، بنیاد دائره المعارف اسلامي.

دائره المعارف بزرگ اسلامي، (۱۳۶۷ش). زير نظر كاظم موسوي بجنوردي، تهران، دائره المعارف بزرگ اسلامي.

دينوري، احمد بن داود، (۱۳۶۶ش). اخبار الطوال، ترجمه: محمود مهدوي دامغانی، تهران، نشر نی.

راوندي، محمد بن علي، (۱۳۶۴ش). راحة الصدور و آية السرور، تهران، اميركبير.

رضائي، محمد، (پاييز ۱۳۸۳)، "عصر محنه در تمدن اسلامي"، فصلنامه تاريخ اسلام، ش ۱۹، ص ۴۵-۶۲.

زرين كوب، عبدالحسين، (۱۳۶۲ش). تاريخ ايران بعد از اسلام، تهران، اميركبير.

\_\_\_\_\_، (۱۳۶۹ش). کارنامه اسلام، تهران، اميركبير، چاپ چهارم.

زيدان، جرجي، (۱۳۶۹ش). تاريخ تمدن اسلام، ترجمه، علي جواهر كلام، تهران، اميركبير.

سامر، فيصل، (۱۳۸۰ش). دولت حمدانيان، ترجمه علي رضا ذكاوتي، قم، پژوهشكده حوزه و دانشگاه.

ساندرز، ج.ج، (۱۳۷۲ش). تاريخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، اميركبير.

سيوطي، جلال الدين، (۱۹۵۲م). تاريخ الخلفاء، تحقيق، محمد محي الدين عبدالحميد، مصر، [بی نا].

شيلی، احمد، (۱۳۷۰ش). تاريخ آموزش در اسلام، ترجمه محمد حسين ساکت، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چاپ

دوم.

شيخ صدوق، [بی تا] ابوجعفر محمد بن علي، عيون اخبار الرضا (ع) تهران، اعلمي.

شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م). الارشاد، بيروت، موسسه الاعلمي للمطبوعات.

صابري، حسين، (۱۳۹۰ش)، تاريخ فرق اسلامي (۱)، تهران، سمت.

صفا، ذبيح الله، (۱۳۷۴ش). تاريخ علوم عقلي در اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم.

طبري، محمد بن جرير، [بی تا]، تاريخ الطبري، بيروت، دارالکتب العلميه.

طقوش، محمد سهيل، (۱۳۸۰ش). ايوبيان، مترجم، عبدالله ناصري طاهري، قم، پژوهشكده حوزه و دانشگاه.

\_\_\_\_\_، (۱۳۸۷ش). دولت عباسيان، ترجمه، حجت الله جودكي، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- طوسی، خواجه نظام الملک، (۱۳۶۴ ش.). سیاستنامه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- علم، نعمت اسماعیل، (۱۳۸۲ ش.). هنرهای خاورمیانه در دوران اسلامی، ترجمه، عباسعلی تفضلی، مشهد، انتشارات به نشر.
- غُنیمة، عبدالرحیم، (۱۳۷۲ ش.). تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلام، ترجمه نورالله کسائی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- فرای، ر.ن، (۱۳۷۲ ش.). تاریخ ایران، مترجم، حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- فقیهی، علی اصغر، (۱۳۷۸ ش.). تاریخ آل بویه، تهران، سمت.
- فیاض، علی اکبر، (۱۳۷۴ ش.). تاریخ اسلام، تهران، دانشگاه تهران.
- قرطبی، عرب بن سعد، (۱۳۵۴ ش.). دنباله تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات زوار.
- قزوینی، علاءالدین عطا ملک، (۱۳۸۷ ش.). تاریخ جهانگشای جوینی، به تصحیح محمد قزوینی، تهران، هرمس.
- قفس اوغلی، ابراهیم، (۱۳۶۷ ش.). تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه، داود اصفهانیان، تهران، گستره.
- کبیر، مفیزا... (۱۳۸۱ ش.). آل بویه در بغداد، ترجمه مهدی افشار، [بی جا]، چاپخانه حیدری.
- کرمر، جوئل ل. (۱۳۷۵ ش.). احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه، محمدسعیدحنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- کسائی، نورالله، (۱۳۷۴ ش.). مدارس نظامیه و تاثیرات علمی و اجتماعی آن، تهران، امیرکبیر.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، (۱۳۲۷ ش.). زین الاخبار، تهران، [بی نا].
- لسترینج، غی، (۱۹۳۶ م.). بغداد فی عهد الخلفاء العباسیة، ترجمه بشیر فرنسیس، بغداد، [بی نا].
- لین پول، استانی، (۱۳۸۹ ش.). طبقات سلاطین اسلام، ترجمه: عباس اقبال، تهران، دنیای کتاب.
- متز، آدام، (۱۳۶۴ ش.). تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، امیرکبیر.
- مجد، مصطفی، (۱۳۸۶ ش.). ظهور و سقوط علویان طبرستان، تهران، نشر سانش.
- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ ق.). بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (ع)، بیروت، موسسه الوفاء.
- مرعشی، میر سید ظهیرالدین، (۱۳۶۸ ش.). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران و تهران، انتشارات شرق.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۵۷ق.) التنبیه و الاشراف، مصر، [بی نا].

\_\_\_\_\_، (۱۳۸۱ش.) التنبیه و الاشراف، ترجمه، ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و

فرهنگی، چاپ سوم.

\_\_\_\_\_، (۱۳۷۴ش.) مروج الذهب، ترجمه، ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.

مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، (۱۹۹۷م.) السلوک لمعرفة الدول الملوک، تصحیح، محمد عبدالقادر عطا، بیروت

درالکتب العلمیه.

میرخواند، سید محمد بن سید برهان الدین خاوندشاه (۱۳۳۹ش.) تاریخ روضه الصفا، تهران، انتشارات خیام.

ناصری طاهری، عبدالله، (۱۳۷۹ش.) فاطمیان در مصر، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

\_\_\_\_\_، (۱۳۸۵)، مقدمه ای بر تاریخ مغرب اسلامی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

نرشخی، ابوبکر، (۱۳۶۳ش.) تاریخ بخارا، ترجمه، ابونصر احمد بن نصر القبادی، تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس.

نوبختی، حسن بن موسی، (۱۳۵۵ق./۱۹۳۶م.) فرق الشیعیه، نجف، المكتبه المرتضویه.

یعقوبی، احمد بن واضح، (۱۳۷۱ش.) تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی.

[مؤلف مجهول] (۱۹۷۱م.) اخبارالدوله العباسیه، نویسنده ناشناس، بیروت، [بی نا].